خداشناسى

نويسنده : آيت الله ابراهيم امينى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# سخن ناشر

جوان با طبع كنج كاو و جستوجوگرش به جهان و خويشتن مى نگرد و به تدريج سؤال هايى درباره «از كجايى»، «در كجايى» و «به كجايى»؟ در ذهن و ضميرش، پديدار مى شود; پرسش هايى كه در واقع، نشان از جوششِ دائمى وجدان و خروشِ هميشگىِ ضمير باطنىِ او دارد.

هر نوع پاسخ به اين سؤال ها «باور»هايى را در او شكل مى دهد و همه كردارهاى فردى و اجتماعى اش بر اساس آنها جهت مى گيرد. اگر پرسش هاى فكرى او با منطق مادى گرى پاسخ داده شود، رفتارهايش شكل هاى متفاوت مادى گرايانه و يا پوچ انگارانه خواهد داشت، اما اگر بر اساس منطق الهى باشد، همه هستى ازجمله انسان و جهان هدف دار و با معناست و گستره تكامل آدمى تا بى نهايت كشيده مى شود.

از همين جاست كه بايد مراقب بود تا پرسش هاى طبيعى و گريزناپذير جوان از هستى و سرمنشأ آن و سپس وظايف او در اين جهان به كژ راهه نيفتد و به نيازهاى فطرى و فكرى او به درستى پاسخ داده شود.

قرآن و روايات با پاسخ هاى منطقى و قابل فهم، انديشه انسان را به سوى شكل گيرى منطقىِ «باور»ها سوق داده است، دانشوران مسلمان هم با مدد جستن از اين آموزه ها استدلال هاى متين و جذابى ارائه كرده اند و بدين سان در منظومه انديشه اسلامى، پرسش هاى اساسى انسان، جواب هاى بسى محكم و منطقى دارد، اما اين ميراثِ بزرگ كلامى فلسفى، در قلم و بيان انديشوران، گاه زبان پيچيده به خود گرفته و زمانى هم با اصطلاحات خاص هر علم، تبيين شده و بدين سان از دست رس همگان به ويژه جوانان دور مانده است.

حضرت آية الله امينى (١) كه سال ها با انديشه ورزى در منابع و متون دينى و ارتباط دائمى با جوانان و تفكر در باره مسائل عقيدتى و تربيتى آنان آثار متعددى را تأليف كرده است; مجموعه «جوان و باورها» را در شش جلد به قلم روان و با نظمى منطقى سامان داده است: «خداشناسى»، «معاد»، «پيامبرى و پيامبر اسلام»، «آشنايى با اسلام»، «آشنايى با وظايف و حقوق زن» و «امامت و امامان». بى ترديد جوانان با مطالعه منظم، مى توانند پاسخ هاى گوناگون فكرى خود را از اين مجموعه بگيرند.

مؤسسه بوستان كتاب

(مركز چاپ و نشر دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم)

# پيشگفتار

عمر انسان را به چهار دوره مى توان تقسيم كرد: كودكى، جوانى، ميان سالى و سال خوردگى. در اين ميان، جوانى حساس ترين و ارزشمندترين دوره هاست، چون كودك از جهت رشد جسمانى و روانى به حدى نرسيده كه توان مسئوليت پذيرى را داشته باشد، و از همين روى مسئوليت اداره و پرورش او بر عهده پدر و مادر نهاده شده است. دوران سال خوردگى نيز دوران ضعف و ناتوانى و نياز است. يا بايد از اندوخته هاى دوران جوانى استفاده كند، يا در تأمين نيازها وابسته به فرزندان يا كمك هاى مؤسسات خيريه است. انسان در ميان سالى گرچه قدرت كار و تلاش و تأمين هزينه هاى زندگى روزمره و پيش بينى نيازهاى دوره سال خوردگى را دارد ولى موفقيت در اين امر بستگى به استفاده درست از دوران جوانى دارد، بنابراين حساس ترين و ارزشمندترين دوران عمر انسان، جوانى است. رشد جسمانى، نيروى بدنى و استعداد عقلانى جوان به حدى رسيده كه مى تواند با آينده نگرى و سعى و تلاش مسئوليت كنونى و آينده خويش را بپذيرد و خود را براى زندگى آينده و شهروندى وظيفه شناس و تأثيرگذار آماده سازد. ويژگى هاى جوان را در امور زير مى توان خلاصه كرد:

سلامت بدن، توان جسمى، نشاط و حركت، هوش و حافظه قوى، فراغت و آرامش روانى، همت بلند، آرزوهاى دراز، توان خلاقيت و ابتكار، صداقت و خيرخواهى، پاكى و صفاى باطن. البته همه جوانان دربرخوردارى از ارزش هاى مذكور يكسان نيستند، بلكه در بين آنها تفاوت هايى وجود دارد، ولى هر كس در دوران جوانى خود بيش از ساير ايام از اين نعمت ها برخوردار است. خداى مهربان، نعمت جوانى و اين همه نعمت را به جوان داده تا به همت بلند و آينده نگرى و سعى و كوشش وسيله سعادت و خوشبختى خويش را فراهم سازد، اگر در انجام اين مهم كوتاهى كرد و عمر گران مايه خويش را در غفلت و بيهودگى تضييع نمود بعداً پشيمان خواهد شد، آن گاه كه پشيمانى سودى ندارد.

امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود: دو چيز است كه آدمى قدرشان را نمى داند جز كسى كه آنها را از دست داده است: جوانى و تندرستى. (٢)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در قيامت، بنده خدا قدم از قدم برنمى دارد جز اين كه از او سئوال مى شود: عمرت را در چه راهى صرف كردى و جوانى ات را چگونه به پايان رسانيدى؟ (٣)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر فرمود: پنج چيز را قبل از پنج چيز قدر بشناس: جوانى را قبل از پيرى، تندرستى را قبل از بيمارى، غنا را قبل از فقر، فراغت را قبل از اشتغال و حيات را قبل از مرگ. (٤)

جوانان بايد قدر جوانى را بدانند و حداكثر استفاده را از آن ببرند، وگرنه با خسارت هاى سنگين و غير قابل جبرانى مواجه خواهند شد، آن گاه كه پشيمانى سودى نخواهد داشت. جوانان در اين خصوص سه مسئوليت مهم و سرنوشت ساز برعهده دارند كه به طور كوتاه بدان ها اشاره مى شود:

وظيفه اول: رعايت كامل بهداشت و حفظ سلامت بدن و قواى جسمانى و روانى است. تندرستى از نعمت هاى بزرگ الهى و سرمايه گران قدر زندگى است. از دست دادن سلامت بزرگ ترين خسارت را به بار مى آورد، آرامش و لذت را از انسان سلب مى كند و او را از تلاش و فعاليت در رسيدن به اهداف بزرگ بازمى دارد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پنج چيز است كه هر كسى يكى از آنها را از دست بدهد همواره زندگى او ناقص و عقل او زائل و هميشه قلب او مشغول مى باشد; اول آنها سلامتى بدن است. (٥)

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: دو نعمت است كه مردم قدر آنها را نمى دانند: امنيت و عافيت. (٦)

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: ندارى يكى از بلاهاست و سخت تر از ندارى بيمارى بدن است، و سخت تر از بيمارى تن، بيمارى قلب است. (٧)

به جوانان جداً توصيه مى شود: در رعايت بهداشت بكوشيد، در تغذيه بيشتر به فكر تأمين نيازهاى بدن باشيد، از پرخورى اجتناب كنيد، از مصرف مواد مخدر جداً بپرهيزيد، به مقدار كافى و لازم بخوابيد، ورزش و پياده روى را فراموش نكنيد، از چشم چرانى و انحرافات جنسى جداً دورى كنيد كه بر جسم و اعصاب و روان شما لطمه هاى سختى وارد خواهد ساخت.

وظيفه دوم: تصميم گيرى و برنامه ريزى براى زندگى آينده است. هر انسانى بايد شغلى داشته باشد، تا به وسيله آن نيازهاى زندگى خود را تأمين نمايد و آبرومندانه و سرافراز زندگى كند و به ديگر انسان ها نيز خدمت نمايد. اسباب و مقدمات شغل آينده اش را در جوانى فراهم سازد. جوان براى ورود در اجتماع يكى از اين دو راه را مى تواند انتخاب كند: يا انتخاب شغل آزاد كه انواع گوناگون دارد، گرچه برخى از آنها، كم يا بيش، نياز به كارآموزى و كسب مهارت دارند، ولى نيازى به ادامه تحصيلات دانشگاهى و صرف مدتى از بهترين ايام زندگى و هزينه هاى فراوان ندارند. راه دوم ورود به دانشگاه و ادامه تحصيلات تا اخذ مدرك دلخواه، سپس اشتغال به يك شغل ادارى يا فنى و علمى; البته درصورتى كه شغل مناسبى پيدا كند. چه خوب است جوان در آغاز زندگى در انتخاب يكى از اين دو راه فوق، بينديشد، استعدادهاى جسمانى، هوش و حافظه، امكانات خانوادگى و آينده خود بعد از اخذ مدرك را مد نظر قرار دهد و با مشورت و عاقبت انديشى يكى از آن دو راه را برگزيند.

وظيفه سوم: بررسى و پژوهش در باورهاى دينى و عقايد مذهبى است. جوانى كه دوران كودكى خود را در خانواده مذهبى گذرانده طبعاً در آن محيط، عقايدى را فراگرفته، هم چنين از مدرسه و نيز محيط زندگى، نكته هايى آموخته است، اكنون كه به دوران بلوغ و جوانى پا نهاده است، غالباً ميل دارد در عقايد و افكار دوران كودكى خويش تجديد نظر كند و درستى يا نادرستى آنها را بازيابى نمايد. جوان در اين دوره با سؤالاتى از اين قبيل مواجه مى شود: از كجا آمده ام و چه كسى مرا آفريده است؟ هدف از آفرينش من چه بوده و به چه منظورى آفريده شده ام؟ آيا در برابر آفريدگارم تكليف و وظيفه اى دارم يا آزاد و بلاتكليفم؟ و اگر وظيفه دارم وظيفه ام چيست؟ وظايف خود را از چه كسى بايد فراگيرم؟ شرايط و صفات او چيست؟ به كجا مى روم و سرنوشت پس از مرگم چگونه خواهد بود؟ آيا دربرابر كردار و گفتار و اخلاقى كه در دنيا دارم بايد در جهان پس از مرگ پاسخ گو باشم؟ اگر در جهان پس از مرگ سعادت و شقاوت و پاداش و كيفرى وجود دارد، راه رسيدن به سعادت و اجتناب از شقاوت چيست؟ اين قبيل پرسش ها و ده ها مانند اينها بر ذهن صاف و نورانى جوان وارد مى شود و مصرّانه پاسخ مى طلبد.

دادن پاسخ صحيح و قانع كننده بدين سئوال ها براى جوان بسيار مهم و سرنوشت ساز است، زيرا با همان پاسخ هاست كه برنامه زندگى جوانى و بعد از آن را تنظيم و با قطع و يقين از آنها پيروى مى كند و راه سعادت دنيوى و اخروى خود را مى يابد و با آرامش خاطر ادامه مى دهد. ولى اگر دريافتن پاسخ هاى صحيح به اين پرسش ها كوتاهى كرد با خطرات بسيار جدى و غيرقابل جبرانى مواجه مى شود و در آخرين لحظه هاى زندگى يا پس از مرگ پشيمان خواهد شد; در آن هنگام كه پشيمانى سودى ندارد.

بنابراين، تحقيق و پژوهش در باورهاى دينى براى جوانان و يافتن پاسخ هاى صحيح و قانع كننده، از هر كار ديگرى ضرورى تر است; مخصوصاً در اين زمان كه عقايد دينى و حتى احكام آن، به وسيله دشمنان اسلام و با ابزارهاى پيشرفته اطلاع رسانى مورد هجمه جدى قرار گرفته از هر طرف اشكال تراشى و شبهه افكنى مى كنند.

جوان براى اين بررسى و پژوهش ها به راهنمايى هاى سنجيده و منابع قابل اعتمادى نياز دارد كه مهم ترين آنها از ديرباز، «كتاب» بوده است، خوشبختانه دانشوران مسلمان در بخش هاى مختلف خداشناسى، نبوت عامه و خاصه، معاد، احكام و فلسفه احكام و امامت، كتاب هاى بسيار خوب و دقيقى نوشته اند، ولى غالب آنها براى جوانان دشوار و گاه غير قابل فهم است، چون برخى عربى اند و بعضى، زبان فلسفى و كلامى دارند و دسته اى مفصل و طولانى هستند كه جوانان فرصت خواندن آنها را ندارند، و پاره اى هم مطالب ضعيف و قابل خدشه دارند و ذهن جوانان را مشوش خواهد كرد. براى حل اين مشكل بر آن شدم در باره عقايد و باورهاى دينى، سلسله كتاب هايى را در سطح متوسط و در خور فهم و فرصت جوانان به نگارش درآورم. كتاب ها در چند جلد با موضوع هاى گوناگون تدوين شده است: جلد اول خداشناسى، جلد دوم معاد، جلد سوم پيامبرى و پيامبر اسلام (نبوت عامه و خاصه) جلد چهارم آشنايى با اسلام، جلد پنجم آشنايى با وظايف و حقوق زن، جلد ششم امامت و امامان.

در تأليف كتاب هاى فوق، اين نكته ها رعايت شده است:

ساده نويسى، كوتاه نويسى، با دليل بودن، اجتناب از استدلال هاى دشوار فلسفى و كلامى، خوددارى از ذكر مطالب ضعيف و بى پايه، پرهيز از طرح مسائل شبهه انگيز، استفاده از آيات و احاديث و خوددارى از ذكر مسايل غير ضرورى.

بدين اميد كه كتاب هاى مذكور در تحكيم عقايد و باورهاى دينى جوانان عزيز مفيد و مؤثر واقع شود.

١٣٨٤/٧/١٠

ابراهيم امينى

# جهان بينىِ الهى و مادى; آثار و نتايج

من كيستم؟ از كجا آمده ام؟ آيا خود به خود آمده ام و خود به خود مى روم؟ يا ديگرى مرا آورده است و او نيز مرا مى برد؟ آينده ام چيست و به كجا مى روم؟ ... ؟ آيا با مرگ زندگى من پايان مى يابد؟ يا بعد از مردن هم زندگى من هم چنان ادامه خواهد داشت؟ ... ؟ آيا اين جهان عظيم خود به خود و اتفاقى به وجود آمده يا آفريدگارى دارد؟ و آيا ... ؟

اين قبيل سؤال ها براى هر انسان خردمندى ـ به ويژه هنگام نوجوانى و بلوغ ـ مطرح مى شود و مى كوشد كه پاسخ درستى براى آنها بيابد و نفس كنج كاو خويش را قانع كند.

مؤمنان و كافران، براى سؤال هاى فوق، جواب هايى دارند كه در اين جا مى آوريم:

# جهان از ديدگاه مؤمنان

انسان مؤمن، جهان را مجموعه اى پيوسته و منظم و هم آهنگ مى داند كه خود به خود به وجود نيامده است، بلكه آفريدگارى دانا و توانا و حكيم آن را آفريده و اداره مى كند. جهان با يك سلسله قوانين دقيق و نظامى استوار، كه از مشيت و اراده خداى بزرگ سرچشمه مى گيرند، نگهدارى و اداره مى شود و اگر افاضات و الطاف الهى نباشد، لحظه اى باقى نمى ماند، مؤمن عقيده دارد كه جهان يك واحد منظم و هدفدارى است كه با خواست حكيمانه الهى به وجود آمده است و هر چيزى به جاى خويش نيكوست و اين نظام دقيق و هم آهنگ به سوى يك هدف عالى در حركت است.

در بينش انسان مؤمن، موجودات جهان در وجود و بقاى خويش نيازمند آفريدگار جهان اند: اگر لطف خدا نبود، موجودى آفريده نمى شد و اگر احسان او نباشد موجودى باقى نمى ماند. بر اين اساس، مؤمن هر يك از موجودات را آيه و نشانه اى از لطف و قدرت و عظمت پروردگار جهان مى داند.

# سرانجام زندگى

مؤمن، مرگ را نيستى و بطلان و پايان زندگى نمى داند، بلكه مرگ را انتقال به سراى جاويدان آخرت و سرآغاز زندگى جديد مى داند. انسان مؤمن بر اين عقيده است كه زندگى در اين جهان پوچ و بى هدف نيست بلكه دوران آمادگى و پرورش نفس و زمان تحصيلِ زاد و توشه براى آخرت است، انسان مؤمن بر اين عقيده است كه افراد نيكوكار با افراد بدكار يكسان نيستند و هر دو دسته جزاى اعمالشان را حتماً خواهند ديد: خدا به افراد نيكوكار در جهان آخرت، پاداش اعمال نيكشان را خواهد داد و نيكوكاران در آن سراى زيبا و جاويدان در كمال خوشى و آسايش زندگى خواهند كرد. افراد بدكردار نيز به كيفر اعمال بدشان خواهند رسيد و در آن جهان، زندگىِ سخت و دشوارى خواهند داشت.

مؤمن، سعادت آينده خويش را در گرو اعمال و كردار و گفتار و اخلاق نيك مى‌داند و همواره در تلاش است كه اسباب سعادت اخروى خود را فراهم سازد و از زشتى ها و بدى ها دورى جويد.

# آفريدگار جهان

انسان مؤمن به وجود خدا ايمان دارد و او را آفريدگار و مالك و اداره كننده همه جهان و جهانيان مى داند. مؤمن بر اين عقيده است كه ذاتى برتر و بزرگ تر و عظيم تر به نام «الله» اين جهان را آفريده و اداره مى كند، او را دانا و توانا و مهربان و هميشه زنده و پاينده مى داند. انسان مؤمن، الله را سرچشمه همه خيرات و خوبى ها و كمالات مى داند. خدا را يگانه و غنى و بى نياز مى داند كه همه جهان و جهانيان به او نياز و احتياج دارند، اوست كه جهان و جهانيان را نگه مى دارد و اداره مى كند، اوست كه زمين و آسمان را حفظ مى كند و اگر لحظه اى قطع فيض كند همه نابود مى گردند. او با هر چيز و هر كسى هست و همه جا حاضر و ناظر مى باشد و هيچ چيز و هيچ كس، همانند و همتاى او نيست.

# پيامبران

به عقيده انسان مؤمن، پيامبران انسان هاى پاك و كاملى هستند كه براى نشان دادن راه كمال به انسان ها برگزيده شده اند، زيرا كه خداى حكيم انسان ها را در حال تحيّر و جهالت رها نكرده است، بلكه پيامبران معصومى را برايشان فرستاده و برنامه هاى لازم را براى زندگى فردى، اجتماعى، سياسى، مادى و معنوى و دنيوى و اخروى در اختيارشان قرار داده تا انسان ها را ارشاد و هدايت كنند و برنامه هاى حيات بخش و سعادت آفرين را در اختيار آنها بگذارند.

از كجايى، در كجايى، به كجايى

(از كجايى)

خداى عليم و قدير، با لطف و رحمت خويش، مرا با زيباترين خلقت آفريده است.

(در كجايى؟)

در جهانى گذرا و متغيّر هستم كه خداى حكيم آن را آفريده و اداره مى كند. در اين جهان زندگى مى كنم تا با رهبرى هاى انبياى الهى و اوصياى آنان خود را و اخلاق و فضايل انسانى خود را رشد و پرورش دهم و آماده برخوردارى از حيات جاودان و نعمت هاى بيكران اخروى گردم .

(به كجايى)

به سوى جهان پايدار و جاويدان آخرت مى روم و در آن جا پاداش و جزاى همه اعمالم را خواهم ديد. مرگ پايان زندگى نيست بلكه انتقال از زندگى دنيا و سرآغاز زندگى جديد ديگرى است .

# جهان از ديدگاه كافران

من كيستم؟ چه مسئوليتى دارم؟ از كجا آمده ام و چه كسى مرا به وجود آورده است؟ در كجا هستم و هدف از آمدنم چه بوده است؟ به كجا مى روم و سرانجام زندگى ام چه خواهد شد؟ ... ؟

همان گونه كه گفتيم اين قبيل سؤال ها براى هر انسانى مطرح مى شود و هر انسان صاحب عقل و خردى با تلاش فكرى و كنجكاوى خود مى خواهد پاسخ درست آنها را بيابد و وجدان خود را آرام سازد. يقيناً اين سؤال ها براى كافران هم مطرح مى شود. ليكن آنها در اين باره درست فكر نمى كنند، عقل و انديشه خود را درباره اين مسائل اساسى به خوبى به كار نمى گيرند. علاقه به امور دنيا و هواپرستى پرده بر بصيرت و عقلشان افكنده است لذت جويى هاى بى حساب سرگرم و غافلشان ساخته است. از تفكر و انديشه در اين باره مى گريزند و گاهى هم كه فراغتى پيدا مى كنند و نداى وجدان خود را مى شنوند، فوراً خود را منصرف مى سازند و حتى خود را فريب مى دهند و با ظن و گمان، خويشتن را دل گرم مى سازند. كافر، پاسخى از روى يقين و اطمينان ندارد، بلكه بر پندار خويش چنين مى گويد:

من كيستم؟

... حيوانى هستم به نام انسان و همانند ساير حيوانات مى خورم و مى آشامم و براى ارضاى تمايلات و خواسته ها و نيازهايم به اين طرف و آن طرف مى روم. در تأمين خواسته هايم از هر قيد و حدى رها هستم. در مقابل وجودى برتر مسئوليت و تعهدى ندارم.

از كجا آمده ام؟

كافر در پاسخ اين سؤال به پندار خويش چنين مى گويد: يك موجود مادى هستم، كسى مرا نيافريده است، از سوى خالقى آگاه، آفريده نشده ام، بر حسب تصادف به وجود آمده ام. چنان نيست كه آفريدگارى دانا و توانا و برتر، با حكمت و هدف مرا آفريده باشد، در آفرينش من هدف و آينده نگرى در كار نيست.

در كجا هستم؟

در جهانى صرفاً مادى و بى هدف و ناآگاه و در كنار موجودات و حيوانات و انسان هايى كه آنها هم ناآگاهانه پديد آمده اند و همه چون من بى هدف و سرگردانند نه در آفرينش من و نه در آفرينش جهان، آگاهى و هدف در كار نبوده است.

به كجا مى‌روم؟

به سوى بيمارى و پيرى و رنجورى و ناتوانى و در نهايت به سوى نابودى و نيستى.

زندگى در ديدگاه فرد كافر چنين سيرى دارد:

از نيستى آغاز مى شود، ناآگاهانه رشد مى كند و بالا و بالاتر مى رود تا دوران كودكى را پشت سر مى گذارد، به هنگام جوانى نشاط و توانايى به اوج مى رسد و جوان بر بلندترين قله زندگى مى نشيند. اما افسوس كه اين نشاط و توانايى زود سپرى مى شود و انسان پس از مدتى كوتاه به سوى پايين حركت مى كند و در مسير فرود و سقوط ضربه ها مى خورد و رنج ها مى كشد، بيمارى ها، گرفتارى ها به او هجوم مى آورند، نيروى جوانى به تدريج كاسته مى شود و قواى جسمى و بدنى رو به افول مى رود. چشم و گوش و دست و پا ضعيف مى شوند و اندك اندك از كار مى افتند، دوران نشاط و هوس رانى تمام مى شود و دوران ضعف و فرسودگى فرا مى رسد، فرزندان و دوستان بى مهر و بى وفايى مى كنند و او را با مشكلات تنها مى گذارند ... و سرانجام به دره نيستى سقوط مى كند و زير سنگ و خاك مدفون مى گردد ... .

سرانجامِ زندگى در پندار كافر، چنين بيهوده، وحشتناك و دردآور است. وه كه چه سرانجام تاريكى است. كافر گمان مى كند كه پايان كارش سقوط در دره هولناك نيستى است. به همين جهت در ايام زندگى از ياد مرگ مى گريزد و به هنگام هجوم پرسش ها و مخصوصاً درباره آينده زندگى و مرگ، با هر وسيله اى مى خواهد خود را منصرف كند.

با لهو و لعب و هوسرانى هاى زشت و بى حساب مى كوشد تا عقل و هوشيارى وجدان خويش را خاموش سازد و حتى اگر مدت كوتاهى هم شده اعصابش را آرامش بخشد. اما مگر وجدان پرسش گر انسان و عقل كنج كاو او از پاسخ خواهى دست بر مى‌دارند؟

تصور بيهودگى و نابودى و نيستى براى كافر، بسيار تلخ و دردناك و رنج آور است. اين فكر و تصور همانند مار زهرآگين به باطن جانش مرتباً نيش مى زند و زهر مى ريزد و در رنج و عذابش قرار مى دهد. چه بهتر كه عقل خويش را به كار گيرد و پاسخ هاى درست و قانع كننده اى بيابد.

# ثمرات ايمان در زندگى

ايمان به آفريدگار عظيم جهان، خداى خوب و مهربان و ايمان به معاد و زندگى جاودانه در جهان آخرت، بعد از مرگ و ايمان به نبوت و صدق پيامبران الهى، به زندگى مؤمنان طراوت و زيبايى و صفا و نورانيت و آرامشى مخصوصى مى بخشد. در اين جا به برخى از ثمرات ايمان اشاره مى كنيم:

## ١ - اميد

انسان مؤمن، بر اساس ايمانى كه به خداى بزرگ و صدق وعده هاى او دارد، دلش همواره لبريز از اميد و نشاط است، به الطاف و مهربانى ها و رحمت هاى بى دريغ او پيوسته اميدوار مى باشد. انسان مؤمن، خدا را قادر و توانا و مهربان مى داند و به همين جهت به هنگام مشكلات و گرفتارى ها به او پناه مى برد و دست نياز به سويش مى گشايد و به امدادهاى غيبى پروردگارش چشم اميد مى دوزد. انسان مؤمن براى حلّ مشكلات تلاش مى كند و اطمينان دارد كه خدا يار و مددكار مؤمنين است. انسان مؤمن خودش را در جهان تنها و بى مددكار نمى داند، بلكه همواره به امدادهاى الهى دل گرم و اميدوار مى باشد. يأس و نااميدى كه از دردناك ترين حالت هاى زندگى است در قلب مؤمن جايگاهى ندارد، چرا مأيوس باشد؟ او به خداى قادر و دانا و مهربانى ايمان دارد كه مالك تمام جهان هستى است. چرا نااميد باشد؟ او به خدايى ايمان دارد و با خدايى در ارتباط است كه منبع همه قدرت ها و تمام كمالات و همه خوبى ها است. او چنين خدايى را حامى مردمى مى داند كه در راه حق و درستى و عدالت و خيرخواهى تلاش مى كنند و به پيروزى نهايى آنان يقين كامل دارد و همواره در انتظار شوق آميزى به سر مى برد. انسان مؤمن چون به مهربانى و رحمت بى پايان الهى ايمان دارد، يأس و نااميدى از رحمت و مغفرت او را هيچ گاه به دل راه نمى دهد و نور زيباى اميد هميشه دلش را گرم و روشن نگاه مى دارد.

اما كافر چگونه است؟ به خدا ايمان ندارد كه در سختى ها و مشكلات به او پناه برد، بعد از اين كه از توسل به علل و عوامل ظاهرى نتيجه اى نگرفت در مقابل مشكلات و سختى هاى زندگى خود را تنها و بى پناه مى بيند، مضطرب و پريشان مى شود و در وادى هولناك يأس و نااميدى سقوط مى كند. همه را از خود بيگانه مى يابد و خويشتن را زبون و بيچاره و مغلوب مى بيند و يأس و نااميدى همانند خوره (بيمارى جذام) روح و روانش را در شكنجه و عذاب دائم قرار مى دهد.

## ٢ - خوشبينى به سرانجام زندگى

مؤمن چون به معاد و جهان آخرت ايمان دارد، از مردن نمى‌هراسد و به سرانجام زندگى خوشبين است، انسان مؤمن ايمان دارد كه با مردن نابود نمى شود، بلكه از اين جهان به جهان زيبا و جاويدان آخرت منتقل مى گردد، مؤمن دنيا را مزرعه آخرت مى داند و اين جهان رامحل تلاش و كوشش و جايگاه پرورش فضائل و كمالات انسانى مى شمرد تا لياقت نيل به سعادت جاويدان اخروى را پيدا كند. انسان مؤمن دنيا رامحل انجام اعمال صالح و اعمال صالح را در سايه ايمان به خدا، وسيله رشد و تكامل معنوى مى داند، خودش را مسئول مى شمارد و مطمئن است كه كوچك ترين اعمالش بى نتيجه نخواهد ماند و در جهان آخرت به پاداش و ثواب كامل آنها خواهد رسيد. مؤمن نه تنها از مرگ نمى ترسد بلكه مرگ در راه خدا و جهاد فى سبيل الله و شهادت را موهبتى بزرگ مى داند و با اشتياق فراوان و آغوش باز آن را مى پذيرد تا بتواند در جوار رحمت و قرب پروردگار مهربان و در جمع ابرار و نيكان به زندگى زيبا و جاويدان اخروى ادامه دهد.

انسان مؤمن زندگى اين جهان را پوچ و بى هدف نمى داند و احساس پوچى و بى هدفى نمى كند بلكه به عنوان دوران خودسازى و تكميل و پرورش نفس و كسب استعداد براى نيل به سعادت اخروى به آن مى نگرد. به همين جهت با كمال خوش بينى و نشاط در پرورش نفس خود مى كوشد و با انجام كارهاى نيك و تلاش در خدمت به مردم خود را تكميل مى كند. انسان مؤمن نيكوكارى و صداقت و امانتدارى و احسان به خلق خدا و عدالت خواهى و فداكارى و ايثار و ساير كارهاى نيك را بيهوده نمى داند بلكه اطمينان دارد كه هيچ يك از اين كارها ضايع و بى پاداش نخواهد بود و نتيجه همه را در جهان آخرت خواهد ديد.

اما كافر چگونه است؟ آيا به سرانجام زندگى، خوش بين است؟ كافر چون به معاد معتقد نيست سرانجام زندگى را نابودى و هلاكت مى داند، زندگى را پوچ و بى هدف مى پندارد. به پندار و نظر كافر زندگى انسان از دره نيستى آغاز مى شود، رشد مى كند و بالا و بالاتر مى آيد كودكى را پشت سر مى گذارد و به هنگام جوانى به قله نشاط و اوج توانايى مى رسد، اما افسوس كه پس از مدت كوتاهى دوران فرود فرا مى رسد، ضعف و ناتوانى و بيمارى و پيرى از پى يك ديگر مى آيند و انسان از قله نشاط و توانايى فرود مى آيد و به سراشيبى سقوط مى افتد و بعد از تحمل رنج ها و شكنجه ها و فرسودگى ها، سرانجام با قدم هايى لرزان به دره نيستى مى رسد و سقوط مى كند و پيكر بيهوده اش به زير خاك و سنگ مدفون مى گردد. چه پايان وحشتناك و دردآورى؟! چه زندگى بيهوده اى؟! مگر وحشتناك تر از نيستى و نابودى چيزى هست؟!

شخص كافر به هنگام پيرى مشاهده مى كند كه تمام كارهاى سراسر عمرش بيهوده و بى ثمر بوده است و هر چه تلاش كرده و اندوخته بايد بگذارد و بميرد و نابود شود. آيا به اين زيستن مى توان خوش بين بود؟ چنين شخصى چگونه مى تواند كارهاى خير انجام دهد؟ براى كه؟ و به چه منظورى؟ او كه به ثواب و عقاب اخروى ايمان ندارد، به چه اميدى خوبى كند؟ فداكارى و ايثار و شهادت براى چنين افرادى چگونه مى تواند توجيه صحيحى داشته باشد؟

به همين جهت، كافر همواره از مرگ در بيم و اضطراب است و حاضر نيست درباره آن به درستى بينديشد، زيرا هر لحظه، انديشه درباره مرگ كه به پندار او نيستى است براى او از صدها ضربه شلاق دردناكتر است.

## ٣ - شناخت وظيفه

انسان، پيوسته با مسائل مختلفى (فردى، اجتماعى، اخلاقى، سياسى و ...) مواجه مى شود كه ناچار است در قبال آنها موضعى انتخاب كند و عكس العمل مناسبى از خود نشان دهد، اگر به دين و عقيده اى ايمان راسخ داشته باشد، وظيفه اش را از آن مكتب مى گيرد، تكليفش روشن است و ترديد و سرگردانى ندارد، اما اگر به مكتبى ايمان نداشته باشد در انجام وظيفه مردّد و سرگردان خواهد بود و همواره به اين طرف و آن طرف كشيده خواهد شد.

انسان مؤمن: از تعبّد (بندگىِ محض) و تسليم خاصى برخوردار است، راه و هدف و موضع گيرى هاى خود را از خدا و پيامبران او گرفته و برنامه مخصوصى را تعقيب مى كند و در برابر هر حادثه جديد، وظيفه اش را از دين خدا (برنامه الهى) مى گيرد و با خوش بينى و دل گرمى و از روى ميل و رغبت ايفاى وظيفه مى كند و چون به راه و هدف برگزيده اش كاملا ايمان دارد، در راه ايفاى وظيفه اش فداكارى مى كند و با ميل و رغبت به استقبال شهادت مى شتابد. انسان مؤمن خودش و همه جهان را مملوك خدا مى داند و عقيده دارد كه خداى متعال چون به سعادت و كمال انسان عنايت داشته، برنامه سعادت (دين) او را به وسيله پيامبران ارسال داشته و در اختيارش قرار داده است. انسان مؤمن ايمان دارد كه پيروى از احكام و قوانين دين او را به سعادت واقعى نائل مى گرداند. خودش را مختار و مسئول آينده خويش مى شناسد و با كمال اطمينان و بدون ترديد و تحيّر و از روى بصيرت به وظيفه اش كه از دين و مكتبش گرفته عمل مى كند.

اما شخص كافر چگونه است؟ چون حق را نپذيرفته و به دينى ايمان ندارد، هميشه سرگردان و مردد است، نمى داند چه راهى راانتخاب كند و به چه طريقى برود، اسير تمايلات و خواسته هاى نفسانى خويش است. گاهى به اين سو و گاهى به آن سو كشيده مى شود هر طريق را انتخاب كند و هر كارى را شروع نمايد به يقين نمى داند كه به صلاح او است يا به زيانش؟

براى تأمين سعادت واقعى خود نمى تواند هدف روشنى برگزيند و دنبال كند به راه و هدف مورد اعتمادى پاى بند نيست تا اضطراب خاطر نداشته باشد و به همين جهت هر روز به سويى جذب مى شود و در دامى گرفتار مى گردد، چون وظيفه اش را از پيامبران نمى گيرد هر كسى برايش تعيين وظيفه مى نمايد. چون تسليم خدا و دين خدا نشده مكاتيب ديگر او را فريب مى دهند و چون رهبرى راستين پيامبران و اولياى الهى را نپذيرفته به دام شيادان فريب كار و دروغ زن گرفتار مى شود.

## ٤ - آرامش

انسان مؤمن، خداى خويش را شناخته و به علم و قدرت و لطف و مهربانى او كاملا ايمان دارد. خداى خوب و مهربان را مالك تمام جهان هستى مى داند و قدرت و اراده اش را در همه جا نافذ مى بيند. خدا را در همه جا حاضر و ناظر و به همه چيز آگاه مى داند، انسان مؤمن باور دارد كه خداخير و صلاح بندگانش را مى خواهد و رحمان و رحيم است و فيضش را هيچ گاه از آنها دريغ نخواهد كرد. به همين جهت از آرامش قلب برخوردار است، اضطراب و نگرانى ندارد، دلش به ياد خدا و همواره با او انس و الفت دارد. انسان مؤمن، كشتى وجودش را به خدا سپرده و يقين دارد كه با هدايت و رهبرى او از ميان همه گرداب ها و امواج هول انگيز و طوفان ها مى گذرد و نجات مى يابد و به سر منزل مقصود و ساحل سعادت خواهد رسيد.

انسان مؤمن، هدف از زندگى و راه نيل به هدف را شناخته و اطمينان دارد كه با پيمودن آن طريق به مقصد نهايى و سعادت ابدى خواهد رسيد. لذا آرام است و از آرامشى عميق برخوردار است. چرا آرامش نداشته باشد؟ با اين كه او خدا را دارد، خدايى كه منبع تمام خيرات و خوبى ها است چرا اضطراب و نگرانى داشته باشد؟! با اين كه او يقين دارد كه از كمك هاى غيبى پروردگارش برخوردار است و تنها و بى ياور نخواهد ماند.

اما كافر چگونه است؟ در بينش شخص كافر، جهان و حوادث آن به منزله دريايى است متلاطم و طوفانى كه امواج بلا و رنج و مصيبت از هر سو حمله مى كنند، نه كشتى نجاتى هست و نه نجات دهنده آگاه و خبير و دل سوزى، حوادث جهان در نگاه او از يك ديگر بيگانه و بى هدف و سرگردانند. كافر خودش را در اين درياى طوفانى ناتوان و بى پناه مشاهده مى كند كه از هر سو مورد هجوم امواج مى باشد، شناگر خسته اى است كه نجات دهنده دلسوز و توانايى نمى شناسد، از خيزش هر موجى به خود مى لرزد و هر صدايى را صداى دشمن مى پندارد به چيزى نمى تواند دل گرم و آرام باشد، چگونه؟! در صورتى كه همه را در معرض تلف و هلاكت مى داند.

چگونه مى تواند آرامش داشته باشد؟ در صورتى كه اعماق قلبش از غم ها و غصه ها، شكست ها و ناكامى ها، دشمنى ها و كينه توزى ها، ترس از بيمارى ها و تنگدستى ها، بى تفاوتى ها و بى مهرى ها، ترس از پيرى و مرگ ... انباشته است. كافر چگونه مى تواند آرامش داشته باشد؟ او كه براى خودش در اين جهان پناهگاه نيرومند و دل سوزى را نيافته تا به وى دل ببندد و بدين وسيله قلب پريشانش را آرام سازد.

كافر، چون از عقيده حق و استوارى برخوردار نيست، براى زندگى خويش هدف درست و ثابتى هم ندارد تا در راه آن در تلاشى پى گير و مستمر باشد. او كه وجود خود و حوادث جهان را بيهوده و بى هدف مى پندارد چگونه مى تواند هدف ثابت ارزش مندى را برگزيند؟ او كه سرانجامى همراه با هلاكت و نابودى محض در پيش دارد، چگونه مى تواند دل گرم و آرام باشد. كافر چون به جهان آخرت ايمان ندارد، آينده خويش را تاريك مى بيند، از تصور مرگ به خود مى لرزد و پيوسته در اضطراب به سر مى برد.

## ٥ - صبر و استقامت

انسان در طول زندگى با مشكلات و گرفتارى ها، رنج ها و مصائب، محروميت ها، ناكامى ها، بيمارى ها، ناتوانى ها و ... مواجه مى گردد، كه چگونگى برخورد با آنها در زندگى انسان تأثير به سزايى دارد. پاره اى از اين حوادث قابل پيش گيرى هستند و بعضى نه، حوادثى هم كه رخ مى دهند بعضى قابل علاج اند و برخى نه و در تمام اين مراحل و در برخورد آنها انسان مؤمن با كافر يك سان نخواهد بود.

انسان مؤمن با استمداد از نيروى ايمان و استفاده از رهنمودهاى پيامبران، بهتر از ديگران مى تواند از وقوع حوادث قابل پيش گيرى، جلوگيرى كند و از تعداد رويدادها بكاهد. هم چنين انسان مؤمن نسبت به حوادثى كه به وقوع پيوسته و قابل علاج است با استمداد از نيروى لايزال الهى و اميد به تأييدات غيبى و با صبر و بردبارى، بهتر در حل مشكلات و علاج آنها تلاش و جديت مى كند و بدين وسيله بهتر از ديگران مى تواند بر مشكلات و گرفتارى ها فايق آيد.

انسان مؤمن چون هدفى روشن و انگيزه اى الهى دارد و در همه حال به عنوان انجام وظيفه تلاش مى كند، بهتر از ديگران مى تواند در برابر مشكلات، پايدارى و مقاومت كند و براى حل آنها بكوشد، در اين راه از هيچ نيرويى نمى هراسد و همانند كوه استوار خواهد بود.

در مورد حوادثى كه معمولا قابل پيش گيرى نيستند، برخورد انسان مؤمن چگونه است؟ معمولا حوادثى مانند پيرى، بيمارى هاى غير قابل علاج، تصادفات، حوادث غير قابل پيش بينى، مرگ ناگهانى عزيزان وجود دارند، ايمان مذهبى انسان را در برابر اين قبيل دشوارى ها پايدار و مقاوم مى سازد، آن قدر انسان مؤمن در برابر اين گونه حوادث پر تحمل و مقاوم است كه گويى با حادثه شيرين و لذت بخشى روبه روست. انسان مؤمن مى داند كه حوادث جهان بى حساب و بى برنامه نيست و در صورتى كه انسان در طريق ايفاى وظيفه باشد مى تواند از همه حوادث تلخ و شيرين براى تكميل نفس و فضائل اخلاقى و نيل به سعادت اخروى استفاده كند. انسان مؤمن در عين تلاش و كوشش براى انجام وظيفه در برخورد با حوادث، آرامش دارد و به آن چه خدا مى خواهد راضى و صبور است و معتقد است كه اين صبر و رضا همراه با سعى و تلاش موجب پرورش نفس و رشد فضائل نفسانى او خواهد شد و هيچ زيانى متوجه او نخواهد گشت، چرا كه پاداشِ صبر و رضا و سعى و تلاش خود را در جهان آخرت از سوى پروردگار مهربانش دريافت خواهد نمود.

به سبب همين ايمان و نگرش و بينش است كه انسان مؤمن از حوادث و مشكلات زندگى با آغوش باز استقبال مى كند، هيچ گاه جزع و فزع نمى كند و پايدارتر و استوارتر از كوه براى مقابله و حل آنها تا آن جا كه مى تواند مى كوشد.

به طور خلاصه: انسان مؤمن بر اساس ايمانش به خدا و به جهان آخرت و ايمانش به صدق پيامبران الهى و اخذ برنامه هاى زندگى اش از پيامبران و اوصياى آنان از مزاياى زير برخوردار است:

١ - بر هوس ها و تمنيّات نفسانى خود مسلّط است و كنترل دارد و صبور است لذا از كارهايى كه موجب شكست و ذلت و بدبختى او مى شود، جدّاً اجتناب مى كند.

٢ - با اعتمادى كه به يارى پروردگار جهان و نصرت هاى غيبى او دارد در مسير انجام وظيفه و سعى و تلاش، صبور است و با پشت كار و همت از وقوع حوادث قابل پيش گيرى، جلوگيرى مى نمايد.

٣ - با صبر و پايدارى كامل به مبارزه با حوادث مى پردازد و در حل و رفع آنها كوشا و جدى است.

٤ - در برابر حوادث و مصيبت هاى سنگين خود را نمى بازد و آرامش درونى خود را از دست نمى دهد و به سبب خشنودى خدا و تقرب به او صبر و استقامت مى كند.

اما كافر چگونه است؟

شخص كافر چگونه مى تواند از چنان صبر و مقاومتى برخوردار باشد؟ در صورتى كه از ميوه هاى درخت بلند ايمان بهره اى ندارد كافر اسير خواسته ها و تمايلات پست نفسانى است و اين هوس ها هر ساعت او را به سويى مى كشند. كافر در برابر تمايلات نفسانى خود زبون و ذليل است و نمى تواند به درستى آنها را تعديل كند و از انحراف مصون بدارد. كافر در طريق مبارزه با مشكلات و گرفتارى ها نقطه اتكايى ندارد تا بتواند پايدارى و استقامت كند به همين جهت در برخورد با مشكلات و گرفتارى ها استقامت و پايدارى خود را از دست مى دهد و از نيل به هدف مأيوس مى گردد. كافر در برابر حوادثِ غير قابل علاج، مانند پيرى و برخى بيمارى ها و نزديك شدن مرگ يا مرگ عزيزان و از دست دادن اموال، نيروى پايدارى و صبر خود را از دست مى دهد و راه چاره را بر خود مسدود مى بيند و در غم و غصه فرو مى رود و به جزع و فزعْ مى افتد. لذا كافر از رخداد اين گونه حوادث جداً نگران و بيزار است، ولى كارى از او ساخته نيست.

شخص كافر كه در زندگى هدفى جز لذت جويى هاى پست و كاميابى هاى دنيوى و خوردن و نوشيدن و خوابيدن ... ندارد، چگونه مى تواند در برابر حوادث و مشكلات و مصيبت ها كه اين زندگى را بر هم مى زند پايدارى و استقامت كند؟

## ٦ - سلامت جسم و جان

انسان مؤمن چون از روى بصيرت قدم برمى دارد و كارهاى خود را بر اساس يقين به خدا و صدق وعده هاى او انجام مى دهد بهتر از ديگران آرامش روحى دارد و كمتر به بيمارى هاى روانى گرفتار مى شود، خود را نمى بازد و نگرانى و پريشانى را به دل راه نمى دهد و در نتيجه، از ابتلاى به پاره اى از بيمارى هاى جسمانى هم كه معلول بيمارى هاى روانى هستند نيز در امان خواهد بود. با تقويت ايمان و توجه به ارزش هاى ايمانى معالجه افراد مؤمن هم زودتر و بهتر امكان پذير مى باشد، زيرا روح و جسم در يكديگر تأثير متقابل دارند.

به علاوه، مؤمن چون به رهنمودهاى متين پيامبران الهى در مورد بهداشت تن و روان دست رسى دارد و به درستى شان باور دارد، آنها را به كار مى برد و از اين طريق سلامت بهترِ جسم و روان خود را تأمين مى نمايد.

اما شخص كافر چگونه است؟ كافر چون از ايمان به خداوند دانا و توانا برخوردار نيست و وجود خودش و همه جهان را بيهوده و بى هدف مى پندارد، احساس پوچى و بى هدفى و سرگردانى مى كند، به همين جهت از ثبات و آرامش روحى برخوردار نيست و كوچك ترين حادثه اى مى تواند يأس و نگرانى و اضطراب را بر وجودش مستولى سازد و بيمارى ها و عوارضى را در بدنش ايجاد كند. هم چنين ممكن است ضعف روحى، حالت جنايت و گناه را در او پديد آورد تا به اين وسيله بر نگرانى و اضطراب درونى خود سرپوش گذارد. كافر بيشتر از مؤمنين در معرض بيمارى هاى روانى و نگرانى و اضطراب درونى و ابتلا به بيمارى هاى تن روانى خواهد بود.

به علاوه، به رهنمودى كه متكى به پيام متين الهى باشد، در مورد بهداشت جسم و جان باور ندارد و به آداب بسيار مفيد بهداشتى كه مؤمنان به آنها عمل مى كنند، ايمان ندارند، لذا زودتر توان برخورد با مسائل و مشكلات را از دست مى دهد و بيشتر به امراض روانى و يا روان تنى مبتلا مى گردد.

# ضرورت انتخاب يك جهان بينى صحيح

دوران نوجوانى و بلوغ دوران بسيار حساس و سرنوشت سازى است، در اين دوران گويى زندگى از نو آغاز مى شود. در اين مرحله، نيروى تعقل و تفكر انسان شكوفا مى گردد و آينده انسان پايه گذارى مى شود و جوان بايد در اين دوران حساس براى آينده اش تصميم بگيرد و برنامه ريزى كند. از دست دادن چنين فرصت گران بهايى، زيان هاى غير قابل جبرانى به دنبال دارد، زيرا فرصت مى گذرد و عمر رفته دوباره باز نمى گردد.

انسان موجودى عاقل و انديشمند است و نمى تواند همانند حيوانات صرفاً پيرو غرائز و خواسته هاى نفسانى باشد، بايد از نيروى عقل استفاده كند و وظيفه خويش را در اين جهان مشخص سازد، بايد راه انسانيت و نيل به سعادت حقيقى خويش را بيابد و دنبال كند. انسان عاقل و انديشمند فرصت گران بهاى عمر را بيهوده از دست نمى دهد بلكه دو چيز را براى خود ضرورى ترين نيازها مى شمارد و براى به دست آوردن آنها مى كوشد: سيستم فكرى صحيح و برنامه منسجم و حساب شده.

جوان بايد از اين فرصت به خوبى استفاده كند، هدف واقعى زندگى را بشناسد و براى آينده خود تصميم بگيرد، راه سعادت واقعى خود را بيابد و با آگاهى و بصيرت كامل در آن قدم بگذارد و براى رسيدن به مقصد تلاش كند.

اما روشن است كه انتخاب برنامه منسجم و حساب شده و راه سعادت، تابعِ عقيده و جهان بينى انسان است. هر انسانى بر طبق شناخت و برداشتى كه از جهان هستى دارد، هدف زندگى و مسير خود را تعيين مى كند و براى آينده اش تصميم مى گيرد و برنامه ريزى مى كند. هر چه شناخت ما از مسائل اساسى جهان هستى كامل تر و صحيح تر باشد، بهتر مى توانيم هدف زندگى را بشناسيم و براى وصول به آن برنامه ريزى كنيم. بر عكس اگر شناخت ما از مسائل اساسى جهان هستى (جهان بينى) غلط باشد و به عقايد باطلى معتقد باشيم، در انتخاب هدف و راه و برنامه نيز دچار لغزش و خطا خواهيم شد و در وادى هاى هلاكت ابدى سقوط خواهيم كرد.

بنابراين، تحكيمِ پايه هاى عقايد و انتخاب يك جهان بينى درست، نخستين ضرورت براى يك انسان انديشمند است، براى هر انسان خردمندى ضرورت دارد كه در نخستين مراحل زندگى در ايام جوانى آگاهانه به تحكيم باورهاى خويش بپردازد و با استدلال و برهان، پايه هاى عقايد خود را استوار سازد و بدين وسيله خويشتن را از سرگردانى و تحير و پيمودن راههاى غلط رهايى بخشد.

اصولا تحقيق و كنج كاوى در كشف اسرار جهان هستى، براى عقل انديشه گر انسان، امرى فطرى است. چگونه انسان مى تواند از اين خواست طبيعى و فطرى خود صرف نظر كند و چراغ عقل خود را خاموش سازد؟

در اين صورت امتيازش بر ساير حيوانات چه خواهد بود؟

# جهان بينى يعنى چه؟

شناخت و تصورى كه انسان از جهان هستى دارد «جهان بينى» ناميده مى‌شود; به عبارت ديگر، جهان بينى مجموعه مسائل بنيادى و اساسى است كه در بُعد انديشه به اين قبيل سؤال ها پاسخ مى‌دهد:

آيا اين جهان خود به خود به وجود آمده است يا ذاتى برتر آن را آفريده و اداره مى كند؟ اگر آفريدگارى دارد، وجودش چگونه است؟ چه صفاتى دارد؟ هدف از آفرينش انسان و جهان چيست؟ آيا زندگى انسان در اين جهان پايان مى يابد؟ يا اين كه جهان ديگرى جهان آخرت هست، كه انسان بعد از مرگ به آن جا انتقال مى يابد تا نتيجه اعمال و رفتار خود را بيابد؟ جهان آخرت، بهشت و دوزخ چگونه است؟ انسان چگونه موجودى است و چه استعدادهايى در وجودش نهاده شده است؟ آيا انسان در اين جهان وظيفه و مسئوليتى دارد ... ؟

آيا انسان مى تواند براى تأمين سعادت دنيوى و اخروى خويش برنامه كاملى تنظيم كند؟ يا اين كه ضرورتاً بايد از رهنمودها و برنامه هاى پيامبران كه به وسيله وحى با آفريدگار جهان ارتباط دارند استفاده نمايد؟ پيامبران چه افرادى بوده اند و چه ويژگى هايى داشته اند؟ و ... ؟

آيا براى حفظ و نگهدارى و اجراى صحيح احكام و قوانين شرع و براى رهبرى امت و حفظ نظام اجتماعى و برقرار ساختن عدالت در جامعه و براى تداوم راه انبيا، به شخص آگاه و توانايى كه صلاحيت او به وسيله پيامبر و از جانب خدا تأييد شده باشد، نيازى هست؟

پاسخ افراد به اين گونه سؤال ها يك سان نيست، بلكه هر گروهى طبق عقيده و جهان بينى خاص خود جواب هايى خواهند داد. مجموعه پاسخ هاى آنها يك نظام فكرى را تشكيل مى دهد كه جهان بينى ناميده مى شود.

ايدئولوژى يعنى چه؟ (٨)

بعد از انتخاب جهان بينى نوبت به ايدئولوژى مى رسد. ايدئولوژى اصطلاحاً به يك برنامه منسجم و هدف دار و يك خط مشى كلى براى زندگى و يك نظام فكرى كه وظيفه انسان را مشخص و معين مى سازد، اطلاق مى شود.

بنابراين اصطلاح، «جهان بينى» به منزله زير بنا و شالوده است و «ايدئولوژى» رو بنا و محصول يعنى انتخاب يك ايدئولوژى توقف دارد بر انتخاب يك جهان بينى، در حقيقت جهان بينى شناخت يا بينش كلى نسبت به «هستى» مى باشد; ليكن ايدئولوژى شناخت و آشنايى با وظايف و بايدها و نبايدها و ارزش هاست.

پاسخ هايى كه به اين قبيل سؤال ها داده مى شود اصطلاحاً ايدئولوژى ناميده مى شود:

وظيفه ما در اين جهان چيست؟ چه مسئوليتى داريم؟ سعادت و كمال واقعى انسان در چه كارهايى است؟ چه كارهايى خوب و چه كارهايى بد است؟ و ... ؟

خيرات بشر در چه چيزهايى است؟ چه كارهايى را بايد انجام دهيم و چه كارهايى را بايد ترك كنيم؟ ... ؟

# ضرورت تحقيق و پاسخ طلبى

براى همه جوانان كنج كاو و دانش آموزان و دانش جويان حقيقت طلب، چنين سؤال هايى مطرح شده و مى شود و پاسخ شايسته مى طلبند. جوانى دوران كنج كاوى و تحقيق و پرسش گرى و هنگامه شكوفايىِ عقل و انديشه و مرحله تحصيل ايمان و عقيده است، از اين رو لازم است در اين دوران، شناخت صحيحى از جهان داشته و به تحكيم عقايد خويش بپردازيد، بينديشيد و تحقيق كنيد و براى هر يك از سؤال هاى مذكور، پاسخ يقين آور بيابيد.

بنابراين، تهيه يك جهان بينى صحيح و قاطع و يك ايدئولوژى روشن و متين از هر چيزى براى شما ضرورى تر است. چون شما عاقل و انديشمند هستيد و عقل كنج كاو و پژوهش گر شما اجازه نمى دهد كه از كنار اين مسائل بنيادى بگذريد، سطحى گذشتن از اين مسائل بنيادى، انسان را به دلهره و اضطراب و زندگى را به پرتگاه مهيب پوچى و سرگردانى مى كشاند.

# اصول جهان بينى

به سؤال هايى كه در بحث جهان بينى مطرح شد دوباره بنگريد، مى توان آن سؤال ها و نظاير آنها را به چهار دسته تقسيم كرد:

١ - سؤال هاى مربوط به مبدأ هستى و آفريدگار جهان و صفات او، كه اين بحث «خداشناسى» ناميده مى شود.

٢ - سؤال هاى مربوط به آينده انسان و زندگى بعد از مرگ كه «معادشناسى» گفته مى شود.

٣ - سؤال هاى مربوط به نياز انسان به يك برنامه منسجم و نياز به پيامبران و نياز به رهبرى و رهنمودهاى آنان كه نبوت يا «پيامبرشناسى» ناميده مى شود.

٤ - پرسش هاى مربوط به نياز انسان به رهبران الهى كه وجودشان براى اداره عادلانه اجتماع و حفظ و اجراى قوانين آسمانى و هدايت انسان ها به سوى خدا ضرورى است كه اين بحث «امام شناسى» نام دارد.

٥ - سؤال هاى مربوط به برنامه ها و تكاليف و مسئوليت هاى دينى كه توسط پيامبران فرستاده شده است.

# خداجويى

تا آن جا كه تاريخ نشان مى دهد و در حفارى ها و تحقيقات باستان شناسى به دست آمده است انسان هاى گذشته و حتى انسان هاى قبل از تاريخ نيز با ذاتى برتر (به نام خدا يا هر نام ديگر) آشنا بوده و در برابر او كرنش و عبادت مى كرده اند و براى رضاى او مراسمى را انجام مى داده اند.

اكنون اين سؤال پيش مى آيد كه بشر در آغاز چگونه متوجه خدا شد؟ چه انگيزه اى او را به فكر خداپرستى انداخت؟ چه عاملى او را رهنمون شد كه براى جهان آفريدگارى جست جو كند؟ منشأ و ريشه اين انديشه چيست؟ اصولا چه عاملى باعث شد كه انسان به فكر خدا و خداپرستى بيفتد و در اين باره بينديشد؟

با كمى دقت پاسخ اين سؤال را مى توان پيدا كرد: در انسان غريزه اى به نام غريزه «علت جويى» وجود دارد، بشر از نخستين روزگار، «عليت» را مى شناخته و براى هر پديده و هر موجود نيازمندى، علتى جستجو مى كرده است، اگرگرسنه مى شد دنبال غذا مى رفت، زيرا غذا خوردن را علت و عامل رفع گرسنگى مى دانست. اگر تشنه مى شد براى رفع عطش به سراغ آب مى رفت، چون آب را علت رفع تشنگى مى دانست. اگر صدايى را از پشت ديوار مى شنيد يقين داشت كه صدا علتى دارد و در صدد يافتن علتش بر مى آمد. اگر بيمار مى شد بيمارى خويش را نتيجه علت و عاملى مى دانست و به فكر علاج مى افتاد. براى رفع سرما به حرارت پناه مى برد. چون حرارت را علت برطرف شدن سرما مى دانست.

علت جويى و كنج كاوى در نهاد هر انسانى نهفته است. هر انسانى همواره در تلاش است كه از علل پديده ها آگاه گردد، لذا در مورد هر پديده اى «چرا و به چه علتى» را مطرح مى كند. وى همواره مى كوشد تا براى حس كنج كاو و علت جوى خود، پاسخ درست و قانع كننده اى به دست آورد.

انسان ذاتاً «علت جو» است و اين غريزه را نمى تواند از دست بدهد و فراموش كند. همه انسان ها از جمله انسان هاى نخستين از اين غريزه طبيعى برخوردار بوده اند. انسان در اين جهان مى زيسته و با حوادث و رويدادهاى شگفت آور آن روبه رو بوده است، توالى منظم شب و روز، تابستان و زمستان، حركت منظم ماه و خورشيد و ستارگان، عجايب و شگفتى هاى حيوانات و گياهان، كوه هاى مرتفع و درياهاى وسيع و آب هاى جارى ... اين همه را به چشم مى ديده و به انديشه و تفكر مى افتاده كه «علت» اين جهان چيست و پديد آورنده آن كيست؟ ناچار اين جهانِ منظم علتى دارد و آفريدگار دانا و توانايى آن را آفريده است و اداره مى كند.

به اين ترتيب، انسان هاى نخستين هم با خدا آشنا شدند و به وجود او اعتراف نمودند و در برابر قدرت و عظمتش خاضع شدند. و در يك كلام، خداجويى در فطرت انسان نهاده شده است.

گرچه گروهى به اشتباه افتادند و به پرستش معبودهاى دروغين مشغول گشتند و به تدريج بت پرستى و خورشيد پرستى و ماه پرستى و آتش پرستى و ستاره پرستى ... نيز در بين مردم پيدا شد.

ولى پيدايش معبودهاى دروغين نيز خود شاهدى است بر اين كه انسان به واسطه غريزه علت جويى خويش توجه داشته كه براى اداره اين جهان علتى لازم است، ولى در برخى موارد اشتباه كرده مصاديق دروغين را به عنوان علت و آفريدگار حقيقى پنداشته و به پرستش آنها اشتغال ورزيده است.

كوتاه سخن اين كه: انسان به وسيله غريزه «علت جويى» كه در نهادش نهفته است براى مجموع موجودات و پديده هاى جهان، علتى جستجو مى كرده و به اين ترتيب با خداى جهان آفرين كه «علت حقيقى» موجودات نيازمند و پديده هاى جهان است آشنا گشته و به وجودش پى برده و به پرستش او برخاسته است.

قرآن نيز خداجويى را امرى فطرى مى‌داند و مى‌گويد:

اگر از آنان بپرسى كه آسمانها و زمين را چه كسى آفريده پاسخ مى‌دهند خداى عزيز و دانا. (٩)

و مى‌فرمايد:

و اگر از آنان سؤال كنى كه چه كسى آسمانها و زمين را آفريده و خورشيد و ماه را مسخر كرده؟ مى‌گويند: خدا، پس چرا دروغ مى‌بندند؟ (١٠)

باز مى‌فرمايد:

و اگر از آنان سؤال كنى چه كسى از آسمان باران نازل مى‌كند و زمين را به وسيله آن زنده مى‌كند؟ مى‌گويند: خدا. به آنان بگو: سپاس مال خدا است ولى اكثر آنان خوب نمى‌انديشند. (١١)

# برهانهاى اثبات وجود خدا

خداشناسى در قرآن كريم

قرآن كريم براى اثبات وجود خدا، از راه هاى گوناگون و گاه از ساده ترين راه ها استفاده كرده است; راهى كه هم زيباست و هم براى همگان قابل فهم مى باشد. اين شيوه همانند برهان هاى فلسفى پيچيده و دشوار نيست تا براى همگان قابل فهم و درك نباشد. اين ساده ترين راه، نياز چندانى به تهيه مقدمات و تحصيل علوم فراوان ندارد; هر كس به مقدار آگاهى و علوم و اطلاعات خويش مى تواند از آن بهره گيرد، آن راه ساده و زيبا، همان «برهان نظم» است كه فطرت خداجويى را بيدار مى سازد. بنابراين مطالعه و دقت و تفكر در اسرار و شگفتى هاى جهان آفرينش يكى از بهترين راه هاى خداشناسى است.

قرآن در آيات زيادى به نمونه هايى از شگفتى هاى جهان اشاره نموده و از مردم مى خواهد درست بينديشند و از نظم و هم آهنگىِ حاكم بر جهان و زيبايى ها و شگفتى هاى آن به وجود پروردگار دانا و توانا و حكيم پى ببرند. قرآن هر يك از پديده هاى جهان را آيه اى از آيات الهى مى داند. آيه به معناى نشانه و علامت است. اگر انسان به پديده هاى جهان آن چنان كه هستند بنگرد به وجود آفريدگارشان پى خواهد برد. گرچه قرآن كتاب علوم طبيعى نيست تا از اسرار پديده هاى جهان به تفصيل گفتگو كند و پرده بردارد و در اختيار انسان ها قرار دهد، ليكن براى اثبات صانع جهان به نمونه هايى از شگفتى هاى جهان اشاره مى كند تا عقول خردمندان را بيدار و به اين راه مهم متوجه سازد تا در كشف اسرار و شگفتى هاى طبيعت بحث و كنج كاوى نمايند و بدين وسيله به وجود خالق جهان پى ببرند و در ضمن براى تأمين نيازهاى زندگى و آباد ساختن جهان نيز بهره گيرند.

به همين جهت مى توان گفت كه: علوم انسان شناسى، حيوان شناسى، گياه شناسى، زمين شناسى، كيهان شناسى، فيزيك و شيمى يكى از بهترين راه هاى خداشناسى مى باشد.

در قرآن كريم آيات فراوانى داريم كه با ذكر نمونه هايى از شگفتى هاى آفرينش، فطرت خداجوى انسان ها را بيدار ساخته تا به وجود خالقى دانا و توانا و حكيم پى ببرند و با چشم دل، خداى جهان را ببينند و دريابند. اين آيات را به طور كلى به چند دسته مى توان تقسيم كرد، كه در هر باب به نمونه هايى از آنها اشاره مى شود:

الف) آياتى كه به دقت و تفكر درباره آفرينش انسان سفارش مى‌كند:

خدا در قرآن مى‌فرمايد:

پس انسان بايد بنگرد كه از چه چيزى آفريده شده است، او از آب جهنده اى آفريده شده است كه از پشت و سينه خارج گشته است. (١٢)

و مى‌فرمايد:

و از آيات قدرت خدا اين است كه شما را از خاك آفريد سپس در روى زمين منتشر شديد و از آيات خدا اين است كه براى شما از جنس خودتان همسرانى بيافريد تا با آنها انس و آرامش بگيريد و در بين شما دوستى و مهربانى قرار داد به درستى كه در اين امر آياتى است براى افرادى كه تفكر مى نمايند. (١٣)

و مى‌فرمايد:

و از آيات او آفرينش آسمان و زمين و اختلاف زبان ها و رنگ هاى شماست، به درستى كه در اين امور آياتى است براى دانشمندان و از آيات اوست خواب و استراحت شبانه شما و طلب روزى روزانه شما به درستى كه در اين امور آياتى است براى كسانى كه گوش شنوا دارند. (١٤)

و مى‌فرمايد:

و خدا شما را از شكم مادرانتان بيرون آورد در حالى كه چيزى نمى دانستيد و براى شما گوش و چشم و قلب قرار داد، باشد كه سپاسگزارى كنيد. (١٥)

و مى‌فرمايد:

ما شما را آفريديم پس چرا تصديق نمى‌كنيد؟ آيا به نطفه خود نمى‌نگريد؟ آيا شما آن را مى‌آفرينيد يا اينكه ما خالق آن هستيم؟ (١٦)

و مى‌فرمايد:

آيا بر انسان روزگارى نرفته است كه چيز قابل ذكرى نبود؟ ما انسان را از نطفه تركيب شده اى آفريديم و او را در مراحل مختلف پروريديم و سميع و بصير قرار داديم. (١٧)

نكته ها

در آيات فوق به نكته هاى مهمى اشاره شده تا انسان ها در آن بينديشند:

١ - انسان قبلا نبوده سپس از نطفه اى مخلوط، در مراحل مختلفى از تكامل آفريده شده است، كه قابل مطالعه و دقت است.

٢ - براى تكثير نسل و آرامش انسان ها، آنها را به صورت زوج آفريده و در بين آنها محبت و مهربانى افكنده است و اين نيز يكى از آيات الهى و قابل تأمل و دقت است.

٣ - انسان ها را در شكل ها و رنگ هاى گوناگون آفريده كه با زبان هاى مختلف سخن مى گويند و اين نيز يكى از آيات قابل توجه الهى است كه بايد در آن بينديشيم.

٤ - انسان در آغاز ولادت چيزى نمى داند و از راه چشم و گوش و ساير حواس و قلب و روح كسب دانش و آگاهى مى كند و اين نيز يكى از آيات شگفت و قابل مطالعه و دقت و بررسى است.

٥ - خواب و استراحت و آمادگى براى كسب روزى نيز يكى از آيات بزرگ الهى است.

اگر انسان در ساختمان زيباى خويش بنگرد و در نظم بديع و شگفتى هاى آن خوب بينديشد، مى فهمد و به يقين در مى يابد كه چنين تركيب زيبايى خود به خود و بر حسب تصادف به وجود نيامده است، بلكه آفريدگار دانا و توانا و حكيمى آن را به وجود آورده است.

ب) آياتى كه به دقت و مطالعه درباره نباتات و ميوه ها و غذاى انسان ها سفارش مى‌كند:

در قرآن مى‌فرمايد:

خداست كه از آسمان باران نازل كرد تا هر نباتى را از آن برويانيم و سبزه ها را از زمين برون آريم و از آن سبزه ها دانه ها را كه بر روى هم چيده شده خارج سازيم. و از درختان نخل خوشه هاى خرماى تازه برون آريم و باغ هاى انگور و زيتون و انار كه برخى شبيه و برخى نامتشابه هستند پديد آوريم. به ميوه هاى رسيده باغستان ها بنگريد كه در آنها آياتى است براى مؤمنين. (١٨)

و مى‌فرمايد:

و در زمين قطعاتى مجاور يكديگر (كه هر قطعه اى از طبيعتى متشابه و يا خاص برخوردار است) و باغ هايى از انگور و زمينى براى زراعت و باغستانى براى خرماهايى كه از يك اصل به وجود آمده اند يا نهال ديگرى دارند، وجود دارد و با اين كه از يك آب مشروب مى شوند، بعضى ميوه ها را بر برخى برترى داديم و اين يكى از آيات الهى است براى انديشمندان. (١٩)

و مى‌فرمايد:

و بايد آدمى به غذاى خويش بنگرد كه ما آب باران را فرو ريختيم، آن گاه خاك زمين را شكافتيم و هر بذرى را در آن رويانديم و درختان انگور و درختانى كه شاخه هاى آن فرو ريخته و درخت زيتون و خرما و باغستان هاى پر از درخت و انواع ميوه ها و سبزى ها را بيافريديم، تا شما و حيوانانتان از آنها بهره مند شديد. (٢٠)

و مى‌فرمايد:

آيا بذرى را كه در زمين مى افشانيد نمى بينيد؟ آيا شما آن را مى رويانيد يا ما مى رويانيم؟ و اگر ما بخواهيم كشت و زرع شما را خشك و تباه سازيم تا با حسرت و ندامت به گفتوگو پردازيد. (٢١)

و مى‌فرمايد:

و خدا از آسمان باران نازل كرد و به وسيله آن زوج هايى از انواع گوناگون نباتات از زمين خارج ساختيم بندگان خدا از اين نعمت ها تناول كنيد و چارپايانتان را بچرانيد و در اين امر آياتى است براى خردمندان. (٢٢)

نكته ها

در آيات فوق به نكته هاى مهمى اشاره شده تا انسان ها در آنها بينديشند:

١ - انسان به غذاهاى گوناگون نياز دارد و نباتات و درختان اين نياز را تأمين مى كنند و برايش غذا درست مى كنند.

٢ - نباتات براى رويش خود نياز به باران دارند كه از آسمان نازل مى شود.

٣ - با اين كه درختان و گياهان از يك زمين و آب استفاده مى كنند، اما ميوه ها و حبوبات گوناگون مى دهند.

٤ - نباتات و درختان همانند حيوانات به صورت زوج آفريده شده اند.

٥ - آفرينش ميوه ها و حبوبات و سبزى ها جالب و قابل توجه و انديشه است. قرآن در اين آيات انسان را متوجه جهان گياهان و گياه شناسى مى كند تا بحث و كنج كاوى از اسرار و شگفتى هاى جهان نباتات آگاه گردد. هم خداى آفرين را بشناسد و هم از نباتات و منافع آنها بهره مند شود.

ج) آياتى كه به دقت و توجه در اهميت باران و آب سفارش مى‌كند:

در قرآن مى‌فرمايد:

به درستى كه در خلقت آسمان ها و زمين، پى در پى آمدن شب و روز و كشتى ها كه در دريا به نفع مردم در حركت هستند و بارانى كه خدا از آسمان نازل كرده و به وسيله آن زمين مرده را زنده و سبز و خرم نموده و انواع حيوانات را در آن پراكنده ساخت و وزيدن بادها و در خلقت ابر كه بين آسمان و زمين مسخر مى باشد، در همه اينها آياتى است براى انديشمندان. (٢٣)

و مى‌فرمايد:

آبى را كه شما مى نوشيد، آيا شما آن را از ابر نازل كرديد يا ما نازل كرديم؟ و اگر مى خواستيم آن را شور مى كرديم، پس چرا شكر اين نعمت را به جاى نمى آوريد؟ (٢٤)

و مى‌فرمايد:

خدايى كه آسمان ها و زمين را آفريد و از آسمان آب نازل كرد و به وسيله آن براى رزق شما ميوه و حبوبات خارج نمود و كشتى ها را مسخّر شما گردانيد. كه در دريا در حركت باشند و نهرها را به تسخير شما درآورد. (٢٥)

نكته ها

١ - در اين آيات به گردش زيباى آب در طبيعت اشاره شده است: آب دريا به وسيله حرارت خورشيد تبخير مى شود و به صورت ابر در آسمان ظاهر مى گردد و به وسيله حركت باد به نقاط مختلف زمين انتقال مى يابد، آن گاه به صورت باران بر زمين نازل مى شود و در اختيار نباتات و جانوران و انسان ها قرار مى گيرد و اين يكى از آيات الهى است كه چنين نظم بديع و زيبايى را به وجود آورده است.

٢ - با اينكه آب دريا شور و تلخ است اما آب باران شيرين و گوارا مى‌باشد.

٣ - آب كه مايه حيات گياهان و جانوران و انسانهاست، سيال آفريده شده تا به صورت نهرها جريان يابد و در اختيار همگان قرار گيرد و در دريا قابل كشتيرانى باشد.

پيدايش آب و گردش آن در طبيعت يكى از شگفتى هاى آفرينش و براى انديشمندان قابل تأمل و دقت مى باشد و نظم و هم آهنگى و ارتباط بين انسان ها و حيوانات و گياهان و حرارت خورشيد و هوا و زمين را به ثبوت مى رساند كه اين نظم و هم آهنگى بهترين گواه بر وجود خالقى آگاه و توانا و حكيم است.

# نظم و هم آهنگى در جهان

يك كتاب را در نظر بگيريد. آن كتاب از هزاران حرف و هزاران كلمه و جمله تركيب يافته است اين حروف و كلمات چه ارتباطى با هم دارند؟ آيا درهم و برهم و بى ربط، كنار هم قرار گرفته اند؟ يا اين كه با نظم و ربط خاصى در پى هم آمده اند؟

بعد از اين كه كتاب را خوانديد پى مى بريد كه تمام حروف و كلمات و جمله ها و بخش هاى مختلف آن كاملا مربوط و متناسب هستند و هدف واحدى را تعقيب مى نمايند. تمام اين حروف و كلمات با نظم و ترتيب مخصوصى كنار هم قرار گرفته اند و هر يك جايگاهى ويژه دارند. به خوبى درك مى كنيد كه در تنظيم و تأليف اين حروف و كلمات، منظور و هدفى در نظر بوده است. پى مى بريد كه نگارنده كتاب، عقل و شعور داشته و قبلا از كار خود آگاه بوده و با پيش بينى و هدف گيرى، حروف و كلمات را اين چنين تنظيم كرده است و در اين كار توانايى و مهارت داشته است. در يك مجموعه منظم همه اجزا به هم پيوسته و مربوطند و هدف واحدى را تعقيب مى نمايند. هر يك از اجزا در جايگاه خاصى قرار گرفته و كارى را بر عهده دارد كه اگر در جاى ديگر قرار گيرد يا وظيفه اش را انجام ندهد كار آن مجموعه ناتمام مى ماند و نتيجه مطلوب حاصل نخواهد شد.

آيا احتمال مى دهيد آن كتاب خود به خود و از روى تصادف و بى هدف به وجود آمده باشد؟ آيا احتمال مى دهيد كه يك موجود بى درك و شعور مثلاً باد قلم را روى كاغذ كشيده باشد و چنين كتابى را پديد آورده باشد نه هيچ گاه احتمال نمى دهيد كه آن كتاب خود به خود و بى هدف به وجود آمده باشد و هيچ گاه احتمال نمى دهيد كه به وسيله يك موجود بى درك و شعورى تصادفاً چنين كتابى تأليف شده باشد، چون مى دانيد كه هر پديده اى علتى متناسب با خود دارد و اگر كسى چنان احتمالى را بدهد، شما به او مى خنديد و سخنش را غير عاقلانه مى شماريد بنابراين از وجود كتاب و نظم و هم آهنگى كلمات و حروف آن به دو موضوع پى مى بريد:

اول اين كه: كتاب، مؤلف و نگارنده اى دارد;

دوم اين كه: نگارنده كتاب داراى عقل و علم و مهارت و توانايى است و در كارش هدف دار بوده است.

هم چنين هر دستگاه منظم و هدفدارى را ببينيد به عقل و تدبير و توانايى سازنده اش پى مى بريد و از ظرافت كارى و نظم آن دستگاه بر مقدار علم و توانايى سازنده اش اطلاع پيدا مى كنيد.

كتاب بزرگِ جهان آفرينش نيز داراى حروف و كلمات و جملاتى است، هر يك از موجودات و پديده ها و حوادث حرفى يا كلمه اى يا جمله اى از اين كتاب بزرگ است. حوادث و پديده هاى جهان درهم و برهم و بى ربط نيستند، بلكه همانند حروف و كلمات كتاب، نظم و هم آهنگى و پيوستگى دارند.

به اين كتاب بزرگ بنگريد در ساختمان بدن انسان كه كلمه اى از كتاب آفرينش است صدها دستگاه ظريف و منظم وجود دارد كه در ساختمان هر يك از آنها صدها ظرافت و ريزه كارى مشاهده مى شود. اين مجموعه با عظمت يك واحد را تشكيل مى دهد كه اجزائش همه به هم پيوسته و مربوطند. تعاون و همكارى دارند و نياز يكديگر را برطرف مى سازند، هر يك از دستگاه هاى مختلفِ بدن به منزله كارخانه عظيمى است و همه اين كارخانه ها به يكديگر وابسته اند. مجموع اعضاى بدن انسان با نظم و هم آهنگى كامل كار مى كنند تا انسان زنده بماند و به زندگى خويش ادامه دهد.

بدن انسان نيز نمى تواند به تنهايى به حيات خويش ادامه دهد بلكه به موجودات ديگرى مانند آب و هوا و غذاهاى گوناگون، درختان و گياهان و حيوانات و منابع طبيعى زمين وابسته و نيازمند است و بدون اينها نمى تواند زندگى كند و همه اينها به تابش خورشيد و حركت منظم زمين و توالى شب و روز و فصل تابستان و زمستان وابسته اند.

تا آن جا كه گويى همگى يك واحد حقيقى را تشكيل مى دهند كه كمال نظم و هم آهنگى در بينشان برقرار است. با دقت به اين كتاب بزرگ آفرينش، به جهان بنگريد، به كلمات پويا و زيبايش نگاه كنيد، ارتباط و نظم و هم آهنگىِ كلماتش را دقيقاً ملاحظه نماييد، چه مى بينيد؟ به خوبى درك مى كنيد كه اين مجموعه بزرگ آفرينش، تصادفاً و بدون هدف بوجود نيامده است، طبيعت بى درك و شعور نمى تواند چنين نظام دقيق و هدف دارى را برقرار سازد، نمى تواند چنين كتاب پر حجم و پر معنايى را به نگارش درآورد. با مشاهده جهان و فهم ارتباط و هم آهنگى آن به خوبى به علت حقيقى آن پى مى بريد، در مى يابيد كه جهان را آفريدگارى است دانا و توانا كه با علم و تدبير و هدف دارى جهان را آفريده است و اداره مى كند. به اين ترتيب به هر جا بنگرى، در هر پديده اى كه مطالعه كنى آثار علم و قدرت خداى جهان آفرين را مشاهده خواهى كرد. و اين طريقِ نگرش و تفكر، يكى از بهترين راه هاى خداشناسى است كه «برهان نظم» ناميده مى شود.

در بسيارى از آيات قرآن سفارش شده كه در آفرينش زمين و آسمان، خورشيد و ستارگان، حيوانات و گياهان، پيدايش منظم شب و روز، شگفتى هاى وجود انسان،اختلاف الوان و اشكال و زبان ها، بينديشيد تا به آفريدگار جهان پى ببريد.

## گردش آب

توزيع آب در بين موجودات، بسيار جالب و شگفت انگيز است. منبع اصلى آب، اقيانوس ها و درياها و درياچه ها هستند. از اين منابع پر بركت و غنى است كه آب در زمين توزيع مى شود.

آب اقيانوس ها، درياها و درياچه ها در اثر تابش خورشيد به تدريج بخار مى شود و به آسمان بالا مى رود، بخارها با وزش بادها به اين سو و آن سو مى روند. وقتى كه دما و فشار به حدِّ معينى برسد به صورت ابر، يعنى بخار متراكم در مى آيند و با وزش بادهاى تند يا كند حركت مى كنند و بر روى قسمت هاى گوناگون زمين گرد آمده آماده بارش مى شوند و گياهان و درختان را در قله هاى كوه هاى بلند و در داخل جنگل هاى دوردست سيراب مى سازند. آب باران تدريجاً در زمين فرو مى رود و در زمين براى روزهاى احتياج ذخيره مى گردد. آب هاى ذخيره شده گاهى به صورت چشمه، از دامنه كوه مى جوشد و گاهى انسان ها با كار و كوشش و زحمت، قنات يا چاه ايجاد مى كنند و از منابع حيات بخش آب هاى زيرزمينى بهره مند مى گردند.

دانه هاى باران در شرايط مخصوصى به صورت برف در مى آيند و چرخ زنان، با نرمى و زيبايى بر زمين مى نشينند. برف كه براى گياهان بسيار سودمند مى باشد، به تدريج آب مى شود و در منابع زيرزمينى ذخيره مى گردد، يا در نهرها و رودها به جريان مى افتد و در دسترسِ نيازمندان قرار مى گيرد و سرانجام به سوى دريا مى رود.

خاصيت بالا رفتن بخار و جابه جا شدن آن به وسيله باد نيز شايسته دقت و توجه است. اگر قدرت بادها نبود، ابرها چگونه در هوا پخش مى شدند؟ چگونه به اين سو و آن سو مى رفتند؟ اگر تابش گرم خورشيد نبود، آيا آب دريا تبخير مى شد؟ اگر آب دريا فقط در حرارت صد درجه تبخير مى شد، آيا به قدر كافى در اختيار موجودات قرار مى گرفت؟ و آيا در آن هنگام زندگى براى انسان ها امكان داشت؟ اگر باران قطره قطره نازل نمى شد چه مشكلاتى پيش مى آمد؟ مثلا اگر باران يك جا و به صورت نهرهاى پر آب از آسمان فرود مى آمد چه مى شد؟ آيا مى توانست به تدريج در زمين فرو رود و ذخيره گردد؟

خاصيت باران و برف در پاك سازى هوا نيز جالب و درخور دقت است; اگر برف و باران، سموم و آلودگى هاى هوا را نمى گرفتند، آيا به خوبى مى توانستيم تنفس كنيم؟

اكنون به خوبى توجه كرديد كه آب و برف و باران چه خواص ارزنده اى دارند؟ دريا و خورشيد و باد و ابر و باران چگونه و با چه نظم و هم آهنگى دقيقى با هم و در پى هم كار مى كنند؟ تا وسايل زندگى ما و ساير موجودات زنده را فراهم سازند.

اين نظم و ترتيب و هم آهنگى و همكارى گواه چيست؟ آيا بهترين گواه بر اين نيست كه در آفرينش اين جهان پرشكوه عقل و تدبير دخالت داشته است؟ آيا اين نظم و ترتيب و هم آهنگى به ما نمى گويد كه «وجود دانا و توانايى» آن را پيش بينى نموده است؟ و او انسان و ساير موجودات را آفريده است و آن چه را كه نياز داشته اند خلق كرده است؟

اكنون كه به ارزش و اهميت و خواص آب بيشتر واقف شديم، بايد ببينيم كه خدا چه وظيفه اى براى ما در مقابل اين نعمت، معيّن نموده است: او به ما فرمان داده كه از اين نعمت حيات بخش بهره مند شويم، مطيع و شكرگزار او باشيم. بنوشيم و بنوشانيم; خود و محيط زندگى خود را با آن پاكيزه كنيم. مراقبت نماييم كه آن را بيهوده مصرف نكنيم، در مصرف آب صرفه جويى كنيم تا ديگران با كمبود آن مواجه نشوند. نهرها و رودها و درياها و ساحل درياها را آلوده نسازيم. در حفظ آب هاى زيرزمينى بكوشيم و از اين نعمت بزرگ الهى كه حيات انسان ها و حيوان ها و گياهان بدان بستگى دارد، براى آبادانى زمين و تأمين نيازهاى عمومى به خوبى استفاده كنيم.

خدا در قرآن مى‌فرمايد:

آيا كافران نمى‌دانند كه ما هر چيز زنده را از آب پديد آورديم چرا ايمان نمى‌آورند. (٢٦)

و مى‌فرمايد:

خدا است كه بادها را مى‌فرستد تا ابرها را برانگيزد و چنان كه خواهد بر آسمان بگستراند و آن را پاره پاره كند و توبينى كه قطره هاى باران از خلال ابرها بيرون آيد و چون باران را به هر كه خواهد از بندگانش برساند شادمان شوند. (٢٧)

و مى‌فرمايد:

اوست كه از آسمان برايتان باران نازل كرد. از آن مى نوشيد و بدان گياه مى رويد كه چارپايان را در آن مى چرانيد. با آن برايتان كشتزار و زيتون و درختان خرما و تاكستان ها و هر نوع ميوه بروياند. در اين نشانه اى است براى كسانى كه مى انديشند. (٢٨)

## برگ سبز گياهان

همه ما به غذا احتياج داريم، بدون غذا، نمى توانيم زنده بمانيم و كار كنيم، درختان و گياهان براى ما غذا درست مى كنند; برگ سبز گياهان، كارخانه هاى كوچك غذاسازى هستند، كار مى كنند و براى ما غذا درست مى كنند.

گياهان مانند درخت سيب آب و مواد معدنى را به وسيله ريشه، از زمين مى گيرند و از راه ساقه به برگ ها مى رسانند.

گاز كربنيك هم كه در هوا موجود است از سوراخ هاى بسيار ريز برگ ها داخل مى شود، نور و انرژى خورشيد هم به برگ ها مى تابد.

آن گاه كارخانه برگ هاى سبز، به كار مى افتد و به كمك نور خورشيد، غذا درست مى كند.

گياهان، بيشتر از مصرف خودشان غذا درست مى كنند، مقدارى از آن را خودشان مصرف مى كنند تا زنده بمانند و بزرگ شوند و مقدار اضافى را براى ما، ذخيره مى كنند.

گوسفندها و گاوها نيز به غذا احتياج دارند، آنها دانه ها و علف هاى سبز را مى خورند و به ما شير و كره و پنير و ماست و گوشت مى دهند. مرغ ها هم دانه مى‌خورند و براى ما گوشت و تخم مرغ درست مى‌كنند.

همه حيوانات و جانوران به گياهان احتياج دارند، غذاى همه آنها به وسيله گياهان سبز، ساخته مى شود. هيچ انسان و هيچ حيوانى نمى تواند، غذاى خودش را بدون كمك گياهان درست كند; بلكه همه به گياهان احتياج دارند.

انسان ها به گياهان و حيوان ها احتياج دارند، و حيوان ها به گياهان نيازمندند و گياهان، براى درست كردن غذا به آب و خاك و گازكربنيك و نور خورشيد محتاج اند.

اكنون ببينيم چه كسى خورشيد را طورى آفريده كه بر جهان بتابد و نور و انرژى پخش كند تا گياهان بتوانند براى ما غذا درست كنند؟ چه شخصى درختان و گياهان را اين چنين منظم و هماهنگ آفريده و به برگ هاى سبز و زيباى آنها نيروى «غذا درست كردن» داده است؟

آن شخص دانا و آن نيروى توانا «خداست» كه به هر چيزى آگاه است و به هر كارى تواناست.

آن آفريدگار دانا و توانا ما را دوست دارد كه همه نيازهاى مان را پيش بينى كرده و آفريده است. ما هم او را دوست داريم، نعمت هايش را شكر مى گوييم، راهنمايى هايش را مى پذيريم و به كار مى بنديم. چه كسى بهتر از خدا مى تواند، راهنماى زندگى ما، باشد؟

## دستگاه گوارش

ما براى سلامت و ادامه حيات و توان حركت و كار نياز به غذا داريم. مواد مورد نياز بدن ما در غذاهايى كه مى خوريم وجود دارند. ولى غالباً به صورت اوليه براى سلول هاى بدنمان قابل جذب نيستند بلكه بايد هضم شوند، هضم غذا بدين معناست كه با فعل و انفعالات فراوانى كه در دستگاه گوارش انجام مى گيرد; بعض مواد تبديل به مواد ديگر و ذره هاى غذايى به ذره هاى بسيار ريزتر تجزيه مى شوند تا براى سلول هاى مختلف بدن قابل جذب گردند. و اين عمل بسيار مهم به وسيله دستگاه گوارش انجام مى گيرد. دستگاه گوارش عبارت است از يك لوله كه از دهان شروع و به مخرج خاتمه مى يابد. غذا در حال عبور از اين كارخانه كوچك با صدها هزار فعل و انفعالات ظريف و شگفت انگيز هضم و قابل جذب مى گردد، ريزه كارى هاى فراوانى به عمل مى آيد كه فرصت ذكر همه آنها نيست به برخى از آنها به عنوان نمونه اشاره مى شود.

لوله گوارش را به چند بخش تقسيم مى‌كنيم و كار هر بخشى را به صورت كوتاه توضيح مى‌دهيم:

دهان: در دهان چند عضو وجود دارد كه فعاليت آنها در هضم غذا تأثير دارند: لب ها، زبان، دندان ها (با تركيب مخصوص) ، فك ها وسه جفت غده هاى بزاقى.

وقتى لقمه وارد دهان شد با لب ها درِ دهان را مى بنديم تا غذا بيرون نريزد. زبان در دهان مى چرخد و لقمه را زير دندان ها قرار مى دهد. فك پايين، بالا و پايين مى رود تا لقمه خوب جويده و نرم شود. و در همه اين احوال غده هاى بزاقى مايعات و آنزيم هايى را بر روى لقمه ترشح مى كنند كه در هضم غذا و مرطوب شدن آن تأثير فراوانى دارد. ترشّحاتِ غدّه هاى بزاقى در مواقع ديگر نيز ادامه دارد، دهان و زبان و لب ها را مرطوب نگه مى دارند، سخن گفتن و نفس كشيدن را آسان مى سازند در احساس چشايى نيز تأثير دارند.

در گلو سه راه وجود دارد: راه بينى، راه ناى (كه با آن نفس مى كشيم) و راه مرى، كه به معده اتصال دارد. غذا نبايد وارد راه بينى و ناى شود و گرنه مانع تنفس مى شود و خفه مى شويم. هنگامى كه لقمه در دهان براى فرو بردن آماده شد زبان آن را جمع مى كند و به سوى گلو مى فرستد، در همين هنگام زبان كوچك به سمت بالا مى رود و راه بينى را مى بندد. راه ناى نيز به وسيله عضوى به نام اپى گلوت بسته مى شود، تنها راه باز، لوله مرى است، لقمه وارد لوله مرى مى شود و با حركت هاى دودى به سوى معده رانده مى شود.

ماهيچه هاى حلقوى بخش انتهاى مرى (كارديا) در حالت عادى منقبض است و از ورود محتويات معده به مرى جلوگيرى مى كند ولى با رسيدن هر موج دودى به اين ناحيه، انقباض ماهيچه ها از بين مى رود و ورود غذا به معده آسان مى گردد.

مواد غذايى مدتى در معده توقف دارند. نوع غذاها در مقدار توقف تفاوت دارند. پس از ورود غذا به معده انقباض هاى ضعيفى در ماهيچه هاى آن ظاهر مى شود. و به تدريج شديدتر و تعداد آنها بيشتر مى گردد. اين انقباض ها به صورت امواج دودى از زير (كارديا) شروع مى شود و در طول معده به سوى (پيلور) پيش مى روند و در نزديك پيلور شديدتر و باعث نرم شدن مواد غذايى و مخلوط شدن آنها با شيره معده مى شوند. در ديوار داخلى معده، غدّه هاى فراوانى وجود دارند كه آنزيم ها و مايعات ويژه اى را بر روى غذا ترشح مى كنند، با اين عمل موادِ نشاسته اى تبديل به گلوكز و مواد پروتئينى تبديل به اسيدهاى آمينه مى شوند. و مواد غذايى به ذره هاى ريزتر، تجزيه و قابل جذب سلول هاى مختلف بدن مى گردند. مواد غذايى با اين فعل و انفعالات به صورت ماده اى خميرى شكل به نام (كيموس) در مى آيند سپس به تدريج وارد (دوازدهه) مى شوند.

دوازدهه: ابتداى روده باريك (دوازدهه) ناميده مى شود. غذا در مسير ورود به روده باريك ابتدائاً وارد دوازدهه مى شود در اين جا به وسيله لوزالمعده و كيسه صفرا مايعاتى روى آن تشريح مى شود كه در تنظيم و هضم غذا تأثير دارند.

روده باريك: غذا در دوازدهه توقف ندارد بلكه از آن جا وارد روده باريك مى شود. مواد حاصل از گوارش غذاها به وسيله روده باريك جذب و وارد خون مى شوند، تا با گردش خون در اختيار همه سلول هاى بدن قرار گيرند. سطح داخلى روده باريك داراى چين خوردگى هاى فراوانى است كه به آنها پرز مى گويند. ديوار داخلى روده باريك داراى شبكه بزرگى از مويرگ هاى خونى است كه مواد هضم شده غذايى را جذب و به كبد منتقل مى شوند.

روده بزرگ: روده بزرگ، بخش نهايى لوله گوارش است. وقتى غذا وارد روده بزرگ مى شود ماده مفيد و قابل جذبى در آن نمانده است. چيزى كه در آن مانده عبارت است از مقدارى آب، املاح و كمى مواد غذايى گوارش نيافته. ديواره روده بزرگ آب و املاح را جذب مى كند و در نهايت، مدفوعى نيمه جامد، شامل باكترى هاى زنده و مرده، مواد غير قابل گوارش باقى مى ماند كه از راه مخرج، دفع و به بيرون رانده مى شود.

## دستگاه بينايى

شما هم اكنون كه اين كتاب را مى خوانيد با چشم سروكار داريد و از ارزش وجودى آن كاملا آگاهيد. اما شايد تاكنون درباره اسرار و ظرافت ها و ريزه كارى ها و دقت هايى كه در ساختمان اين عضو كوچك و ظريف به كار رفته آن طور كه بايد، درست فكر نكرده باشيد. چشم يكى از زيباترين و شگفت انگيزترين آيات الهى است كه با مطالعه آن و دقت در چگونگى آفرينش آن، مى توان به وجود آفريدگار دانا و توانايش كه آفريدگار جهان است پى برد و با گوشه اى از علم و قدرت بى پايانش آشنا شد، شگفتى هاى چشم آن قدر زياد است كه نمى توان همه را در اين نوشتار بيان كرد. اما به برخى از آنها اشاره مى كنيم. نخست با ساختمان چشم آشنا مى شويم سپس از اين آشنايى درس خداشناسى مى گيريم:

ساختمان كره چشم

كره چشم، عضو اصلى بينايى است كه همانند يك دوربين عكاسى بسيار دقيق بلكه بسيار دقيق تر كار مى‌كند، كره چشم از سه پوسته ساخته شده است: صلبيه، مشيميه و شبكيه.

١ - صُلبيه چيست؟ پرده اى است سخت و محكم و سفيد و كدر به ضخامت تقريبى يك ميلى متر كه تمام كره چشم را پوشانيده و از آن محافظت مى كند. قسمت جلو، صُلبيه كه برجسته و شفاف است و نور را به سهولت از خود عبور مى دهد، قرنيه نام دارد.

توضيح: تصوير اصلى کتاب موجود نبود (خادم کتابخانه)

٢ - مشيميه چيست؟ پرده نازك و سياه رنگى است كه در داخل صلبيه واقع شده و داخل چشم را به اتاقك تاريكى تبديل مى كند، درون مشيميه رگ هاى خونى فراوانى وجود دارد كه به چشم غذا مى رسانند و در واقع مشيميه پرده غذا دهنده چشم نيز است. قسمت جلو مشيميه به صورت پرده دايره شكلى است كه به طور قائم در پشت قرنيه قرار گرفته و عنبيه نام دارد.

در وسط عنبيه سوراخى وجود دارد به قطر سه تا شش ميلى متر كه مردمك نام دارد. مردمك براى تنظيم نور به طور خودكار تنگ و گشاد مى شود و نور لازم را به داخل چشم مى فرستد.

٣ - شبكيه چيست؟ شبكيه داخلى ترين لايه و پرده حسّاسِ كره چشم است. تصاويرِ اجسامى كه در برابر چشم قرار مى گيرند روى اين پرده مى افتد، سطح داخلى شبكيه را نخست لايه رنگى، سپس سلول هاى بينايى پوشانيده اند، سلول هاى بينايى بر دو نوعند: عده اى داراى زائده هاى استوانه اى هستند و به «استوانه اى» موسومند و دسته ديگر زائده هاى مخروطى دارند و به «مخروطى» ناميده مى شوند. تعداد سلول هااستوانه اى در چشم را تقريباً به ١٢٠ ميليون و مخروطى را به پنج ميليون تخمين زده اند.

لايه نرون هاى دو قطبى و چند قطبى به ترتيب بعد از لايه سلول هاى بينايى قرار گرفته اند كه عصب بينايى را تشكيل مى دهند و به مغز وارد مى شوند.

لكه زرد در قسمت عقب كره چشم، بر روى پرده شبكيه، فرورفتگى بيضى شكلى، به قطر يك ميلى متر وجود دارد كه لكّه زرد ناميده مى شود. لكّه زرد، درست در برابر مردمك چشم و در محل برخورد محور نورى قرار دارد، لكّه زرد قسمتى از شبكيه و حساس ترين بخش آن است و سلول هاى مخروطى به طور فشرده در آنجا تمركز يافته اند و هر يك از آنها به وسيله يك تار عصبى با مركز بينايى در مغز ارتباط دارند. براى رؤيت واضح اجسام، به طور خودكار، چشم هايمان را به نحوى به روى آن جسم مى گردانيم كه تصويرش روى لكه زرد بيفتد.

محيط هاى شفاف كره چشم

محيط هاى شفاف كره چشم بخش هايى هستند كه نور را از خود عبور داده و روى شبكيه متمركز مى سازند. اين محيط هاى شفاف عبارتند از: قرنيه، زلاليه، عدسى و زجاجيه.

١ - قرنيه: همان قسمت جلو صلبيه مى‌باشد كه برجسته و شفاف است.

٢ - زلاليه: مايعى است شفاف كه فضاى بين قرنيه و عدسى را پر مى‌كند.

٣ - عدسى: جسم محدب الطرفينى است كه در قسمت جلو چشم و در پشت عنبيه قرار گرفته است. خوب است بدانيد كه عدسى به وسيله تارهاى آويزى به مشيميه متصل است و روى عدسى را پرده نازك و شفاف و قابل ارتجاعى به نام «كريستالوئيد» پوشانيده است. عدسى از سلول هاى دراز (تارها) ساخته شده است كه بعضى از آنها هسته دار هستند، تارهاى عدسى سخت و متراكمند و هسته عدسى را تشكيل مى دهند.

٤ - زجاجيه: ماده شفافى است كه تمام حفره درونى كره چشم را پر مى كند و در قسمت محيطى به صورت پرده نازكى متراكم شده است.

چگونه اشيا را مى‌بينم؟

از اجسامى كه در برابر چشم ما واقع مى شوند، پرتوهايى از نور به سوى چشم ما منعكس مى گردد اين پرتوها از قرنيه عبور كرده از راه مردمك وارد عدسى مى شوند، از عدسى هم مى گذرند در لكّه زرد كه در انتهاى كره چشم روبه روى عدسى قرار گرفته، منعكس مى شوند. به اين ترتيب، عكسى از آن جسم ولى معكوس و بسيار كوچك تر بر روى سلول هاى حساس و مخروطى شكلِ لكّه زرد حادث مى شود. سلول هاى مذكور، حدوث چنين تصويرى را به وسيله تارهاى عصبى به سلول هاى بينايى در مغز اطلاع مى دهند. نفس و روح انسان در اين هنگام به وسيله اين سلسله اعمال و يك رشته فعل و انفعالات و تجزيه و تركيب هاى طبيعى كه انجام مى پذيرد مى تواند اشيا را ببيند و از رنگ و مقدار و قرب و بعد آنها آگاه گردد.

تطابق يعنى چه؟

دانستيد كه اشيا در صورتى به طور روشن ديده مى شوند كه تصوير آنها درست در نقطه حساس لكّه زرد منعكس شود، نه جلوتر و نه عقب تر. عدسى چشم در حال معمولى مى تواند از اشيايى كه در فاصله شصت مترى و بيشتر قرار گرفته اند، تصوير روشنى در روى نقطه حساس چشم يعنى در روى لكّه زرد بدهد. اما هر چه فاصله چشم با شىء مرئى كمتر باشد تصوير آن نيز به همان تناسب در نقطه اى عقب تر از لكّه زرد منعكس خواهد شد و در نتيجه شىء به طور واضح ديده نخواهد شد.

ولى با تدبيرى كه در آفرينش چشم به كار رفته است اين مشكل به خوبى حل شده است، به اين ترتيب: تحدّبِ عدسىِ چشم، قابل تغيير است. چشمِ سالم و طبيعى، به طور خودكار، تحدّبِ عدسى خود را با دورى و نزديكىِ شىء مرئى تطبيق مى دهد و تحدّبِ خود را به اندازه لزوم كم و زياد مى كند. در صورتى كه فاصله جسم كمتر از مقدار معمول باشد تحدّبِ عدسى چشم نيز به همان نسبت زياد مى شود تا تصوير آن شىء، درست در نقطه حساس در لكّه زرد منعكس گردد. بدين گونه: ماهيچه هاى مخصوص مژكى بر چشم فشار مى آورند و اين فشار باعث كشيده شدن تارهاى آويزى عدسى مى شود، در نتيجه اطراف عدسى كشيده مى شود و وسط آن كه هسته سختى دارد، تحدّبِ بيشترى پيدا مى كند. براى ديدن اشياى نزديك، ضخامت عدسى زيادتر و در نتيجه، فاصله كانونى آن تغيير مى كند و براى ديدن اشياى دور بر عكس ضخامت عدسى كم و فاصله كانونى آن زيادتر مى شود. اين عمل را تطابق مى نامند. تطابق يكى از ظريف ترين و سريع ترين كارهاى چشم است، كه به هنگام رؤيت اشيا انجام مى شود. در هر دقيقه اى كه به اطراف خود مى نگريم و مناظر و اشيا دور و نزديك را مى بينيم، عدسى چشم ما صدها مرتبه و پى در پى تغيير تحدّب مى دهد تا همه اشيا را به خوبى و وضوح مشاهده كنيم. آيا تاكنون به اين كار بسيار ظريف و دقيق چشم توجه كرده بوديد؟

# درس خداشناسى

دانستيم كه اين جسم كوچك از صدها عضو كوچك تر و ميليون ها سلول گوناگون درست شده است، كه هر يك وظيفه خاصى را بر عهده دارند و انجام مى دهند، چشم به ظاهر جسمى است كوچك و در واقع كارخانه عظيمى است كه با دقت و ظرافت مرتباً عكس بردارى مى كند. مجموعه اى است هم آهنگ، هدف دار، مرتبط، كه هدف واحدى را تعقيب مى نمايد و يكى از نيازهاى مهم انسان، يعنى ديدن را تأمين مى كند. راستى اگر بينايى نبود، جهان براى ما چقدر تاريك و ظلمانى بود؟!

اكنون چنين سؤال هايى را در پيش گاه عقل خويش مطرح كنيم و پاسخ را از او بشنويم: آيا پوسته هاى سه گانه، خود به خود در چشم به وجود آمده اند يا ديگرى آنها را براى هدف خاصى پيش بينى كرده است؟

آيا محيط هاى شفاف چشم بر حسب اتفاق شفاف شده اند يا ديگرى آنها را شفاف كرده تا نور از آنها عبور كند؟

چشم، مايع شفاف زلاليه و زجاجيه را چگونه به دست مى آورد؟ ساختن اين دو مايع با غلظت و فرمول مخصوص بر عهده كيست؟ آيا غددى كه اين مايعات را ترشح مى كنند، از احتياج چشم خبر دارند؟ آيا مردمك، خود به خود به وجود آمده يا اين كه خود انسان چون نياز چشم را به منفذ عبور نور مى دانسته، آن را اين چنين به وجود آورده است؟ آيا خود مردمك قطر مخصوص را براى خود پيش بينى و انتخاب كرده است يا ديگرى طراح وجود او بوده و او را اين چنين آفريده است؟ آيا مردمك مى دانسته كه براى تنظيم نور نياز به باز و بسته شدن دارد؟ يا ديگرى از نياز آن اطلاع داشته و او را اين چنين آفريده است؟ آيا لكّه زرد بر حسب اتفاق در برابر مردمك و كانون عدسى قرار گرفته تا تصوير بر آن منعكس شود يا ديگرى آن را چنين قرار داده است؟

آيا حساس ترين سلول هاى شبكيه بر حسب اتفاق در نقطه زرد و درست روبه روى عدسى متمركز شده اند يا ديگرى آنها را چنين قرار داده و متمركز كرده است؟ آيا تارهاى عصب بينايى اتفاقاً با سلولهاى لكه زرد در ارتباطند تا پيام هاى آنها را به مغز منتقل سازند يا ديگرى چنين امرى را پيش بينى كرده است؟ آيا عصب باصره خودبه خود و بى هدف از چشم به مغز رفته است يا هدف و خالق هدف دارى در كار بوده است؟

عدسى چشم را با آن همه ظرافت چه كسى ساخته و نقشه آن را كدام فيزيك دان ماهرى طرح كرده است؟

آيا چشم از علم فيزيك و بحث عدسى ها هم اطلاع داشته است؟ آيا عدسى از موقعيت حساس خود خبر دارد؟ آيا پرده روى عدسى به حسب اتفاق قابل ارتجاع شده است؟ آيا عمل تطابق را خود چشم براى عدسى ممكن و فراهم ساخته يا ديگرى برايش تقدير و پيش بينى كرده است؟ و آيا ... ؟

و بالأخره آيا اين مجموعه منظم و هم آهنگ و مرتبط و هدف دار، خودبه خود و بر حسب اتفاق و تصادف به وجود آمده يا آفريدگار دانا و توانايى آن را به وجود آورده است؟ جواب براى هر خردمندى روشن است: مطالعه دستگاه دقيق و ظريف چشم ما را به آفريدگار دانا و تواناى آن رهنمون مى شود و در اين دستگاه ظريف آثار علم و قدرت بى پايان او را بالعيان مشاهده مى كنيم.

## اندام هاى فرعى دستگاه بينايى

در اين جا نخست با اندام هاى فرعى دستگاه بينايى كه بدون وجود آنها كار ديدن ناقص مى ماند آشنا مى شويم و آن گاه با طرح سؤال هايى، در جستجوى خالق آن خواهيم بود.

همان طور كه اشاره شد دستگاه بينايى داراى دو بخش است: ١ - كره چشم كه عمل بينايى را انجام مى دهد. ٢ - اندام هاى فرعى كه حفاظت از چشم و حركت دادن و بهداشت آن را بر عهده دارند. اين اندام ها عبارتند از: حدقه، پلكها، غده اشك و ماهيچه هاى گرداننده چشم و اعصاب، كه براى آشنايى با كار هر يك به توضيح كوتاهى اكتفا مى كنيم:

١ - حدقه:حفره اى است استخوانى به شكل هرم كه قاعده آن در جلو و رأس آن در عقب مى باشد. حدقه به وسيله پرده مقعّرى به دو بخش تقسيم مى شود: بخش پيشين كه جايگاه كره چشم است و در بخش پسين، عصب بينايى و ماهيچه هاى گرداننده كره چشم و اعصاب حسى و حركتى و رگ هاى خونى قرار دارند. و فضاى بين همه آنها را بافت چربى پر مى كند.

٢ - ابروها:كه در كنار فوقانى حدقه چشم واقع شده اند و از ريزش عرق به داخل چشم جلوگيرى مى كنند.

٣ - پلك ها: بخشى از پوست صورتند كه روى كره چشم كشيده شده اند، هر پلك در قسمت سطحى داراى پوست مى باشد و در قسمت عمقى بافت ماهيچه اى و بافت پيوندى دارد. سطح درونى پلك را بافت شفافى به نام ملتحمه مى پوشاند. ماهيچه هاى پلك ها دو دسته اند: ١ - ماهيچه هاى بالا برنده كه پس از انقباض پلك ها را جمع مى كنند و چشم باز مى شود. ٢ - ماهيچه هاى حلقوى كه پلك را روى كره چشم مى كشند.

كار پلك ها محافظت كره چشم است و از دخول ذرات خارجى به چشم جلوگيرى مى كنند، مخصوصاً در موقع خواب كه احتياجى به كار كردن چشم نيست روى آن را كاملا مى پوشانند و از صدمات احتمالى، پيش گيرى مى نمايند. به علاوه در لبه داخلى پلك ها سوراخ هايى تعبيه شده كه از اين سوراخ ها (٢٥ تا ٢٦ سوراخ) چربى مخصوصى براى نرم نگاه داشتن كره چشم تراوش مى شود، پلك هاى بالايى با حركت هاى سريع و منظم خود، اشك چشم را به همه قسمت هاى آن مى رسانند و مرتباً شست و شو مى دهند و نمى گذارند به وسيله گرد و غبار و ذرات هوا كدر و آلوده گردد.

٤ - مژه ها: كه به صورت موهاى كوتاه در لبه پلاك ها جاى دارند.

٥ - غده اشك: در گوشه خارجى و فوقانى هر چشم غده اى وجود دارد كه به غده اشك موسوم است، كار اين غده، تهيه اشك است كه از آب و كمى نمك تركيب شده است. اشكى كه از اين غده ها ترشح مى شود، سطح مجاورت پلك ها با كره چشم را پيوسته مرطوب نگه مى دارد و آن را شست و شو مى كند و باقى مانده اشك در گوشه داخلى چشم جمع مى شود و از آن جا به وسيله مجراى اشك به سوى بينى جريان مى يابد و در آن جا به تدريج تبخير مى شود و هواى تنفسى را مرطوب مى نمايد.

٦ - ماهيچه هاى گرداننده چشم: اين ماهيچه ها كره چشم را در جهات مختلف حركت مى دهند و عبارتند از:

الف) مستقيم خارجى، كه كره چشم را به خارج مى گردانند. ب) مستقيم داخلى، كه كره چشم را به سوى داخل و طرف بينى مى گردانند. انقباض ماهيچه مستقيم خارجى هر چشم عموماً با ماهيچه مستقيم داخلى چشم ديگر صورت مى گيرد و در نتيجه هر دو چشم با هم به راست يا چپ بر مى گردند.

ج) ماهيچه مستقيم بالايى كه كره چشم را به بالا مى گردانند. د) ماهيچه مستقيم پايينى كه كره چشم را به پايين مى گردانند و غير اينها.

٧ - اعصاب: كه عبارتند از اعصاب بينايى كه پيام هاى تصويرى را از شبكيه دريافت نموده و به صورت امواج الكتريكى به مركز بينايىِ مغز منتقل مى كنند و اعصاب ديگر.

# درس خداشناسى

اكنون چنين سؤال هايى را در پيش گاه خود مطرح مى كنيم: آيا چشم از اهميّت و ظرافت وجود خود، خبر داشته كه اين حدقه محكم استخوانى را به عنوان جايگاه امن برگزيده است؟ يا بر حسب اتفاق در چنين جايگاه امنى قرار گرفته؟ يا ديگرى چنين جايگاه امنى را برايش پيش بينى كرده است؟

آيا خود چشم براى جلوگيرى از ورود عرق، ابروها را بر بالاى خود به وجود آورده است؟ يا اين كه ابروها از نياز او خبر داشته و به ياريش شتافته اند؟ يا فرد ديگرى ابروها را بر بالاى چشم آفريده است؟

آيا پلك ها بر حسب اتفاق براى حفاظت و نرم نگهداشتن و شست و شوى چشم ها اين چنين شده اند؟ آيا پلك ها از چگونگى بهداشت چشم خبر داشته اند كه چربى را به روى چشم مى مالند و با اشك و حركات سريع و پيوسته خود چشم را مى شويند؟ يا اين كه خالق آگاه و توانايى آنها را اين چنين تقدير كرده است؟

آيا غده اشك بر حسب اتفاق در گوشه چشم نهاده شده است؟ تركيب اين مايع ضد عفونى بر عهده كيست؟ آيا غده اشك مى دانسته كه براى ضد عفونى كردن سطح چشم، آب شور لازم است؟ آيا سوراخ گوشه چشم كه اشك هاى مازاد، از آن طريق خارج مى شوند بر حسب اتفاق به وجود آمده اند؟ يا خود چشم اين سوراخ را فراهم ساخته؟ آيا چشم از نياز بينى و دستگاه تنفسى به رطوبت اطلاع داشته كه مجراى اشك اضافى را به طرف بينى قرار داده است؟ يا اين كه آفريدگارى دانا و توانا همه اينها را پيش بينى كرده است؟

آيا سوراخ هاى ترشح چربى در پلك ها خود به خود و بر حسب اتفاق پديد آمده است؟ آيا چشم چون به آنها نياز داشته آنها را پديد آورده است؟ آيا پلك ها خبر دارند كه با ترشح اين چربى چه كمكى به بهداشت چشم انجام مى‌دهند؟

آيا ماهيچه هاى چشم و پلك ها با آن تنوع، خود به خود و بر حسب اتفاق به وجود آمده اند؟ يا اين كه چشم آنها را به وجود آورده است؟ يا اين كه ديگرى همه اينها را پيش بينى و تقدير كرده است؟

آيا عصب بينايى با آن همه ظرافت و ريزه كارى خود به خود چشم را به مركز بينايى در مغز ارتباط داده است؟ يا آن كه وجودى آگاه اين ارتباط را برقرار كرده است؟

و در يك سخن؟ آيا چنين مجموعه هم آهنگ و منظمى كه همه اجزاى آن با هم پيوسته و مرتبط مى باشند و يك هدف را ـ ديدن ـ تعقيب و ممكن مى سازند، مى تواند اتفاقى و تصادفى پديد آمده باشد؟

آرى، هر انسان خردمندى جواب خواهد داد كه در چنين مجموعه هم آهنگ و منظم و مرتبطى كه در ساختمانش صدها قانون و هزاران ريزه كارى و شگفتى به كار رفته است نمى توان احتمال داد كه بر حسب اتفاق و تصادف تحقق يافته باشد، يقيناً آن را آفريدگار دانا و توانايى به وجود آورده است.

جواب درست همين است. هنگامى كه به ساختمان ظريف كره چشم مى نگريم و هنگامى كه ارتباط چشم را با اعضاى فرعى آن و ارتباط همه را با مغز و ارتباط اين مجموعه را با ساير اجزاى بدن و ارتباط مجموع بدن را با جهان خارج مورد بررسى و دقت قرار مى دهيم همه جهان را يك واحد مرتبط و بزرگ مى يابيم كه سراسر نظم و هم آهنگى است و به وضوح مشاهده مى كنيم كه اين جهان بزرگ را آفريدگارى عظيم، واحد و دانا و تواناست كه آن را آفريده و اداره مى‌كند.

اگر با ديده دقت و بصيرت بنگريم; آيات قدرت و نشانه هاى علم و حكمتِ آفريدگار عظيم جهان را در همه جا مشاهده مى كنيم، او را مى شناسيم و به او دل مى بنديم و در برابر قدرت و عظمت او سر تعظيم و تكريم فرود مى آوريم و با عمق جان و از صميم قلب الطاف و نعمت هاى بى پايانش را سپاس مى گوييم. محبت پاك او سراسر جانمان را فرا مى گيرد. فقط او را شايسته پرستش و نيايش مى يابيم و فقط فرمان هاى او را مى پذيريم و تسليم او مى شويم.

# گردش خون

دستگاهِ گردش خون بسيار جالب و شگفت انگيز است. هم اكنون كه اين كتاب را مى خوانيد، قلب شما در حدود هفتاد مرتبه در دقيقه مى طپد و با ضربان مداوم و دقيق خود به تمام سلول هاى بدن شما غذا و اكسيژن مى رساند، مى دانيد اگر قلب چند دقيقه از حركت باز ايستد؟ چه مى شود؟

مطالعه دستگاه گردش خون (قلب و سرخرگ ها، سياهرگ ها، مويرگ ها ...) ما را به وجود آفريدگار دانا و توانا رهنمون مى شود.

خون همانند جوى آبى از كنار و اطراف همه سلول هاى بدن مى گذرد و به آنها غذا و اكسيژن مى رساند. در داخل مايع خون، گلبول هاى قرمز شناورند. در هر ميلى متر مكعب خون تقريباً پنج ميليون گلبول قرمز وجود دارد و در بدن هر انسانى در حدود ٢٥٠٠٠ ميليارد گلبول قرمز وجود دارد، كار گلبول هاى قرمز بسيار دقيق و جالب مى باشد. گلبول هاى قرمز مسئوليت رساندن اكسيژن را به سلول ها و گرفتن دى اكسيد كربن را از سلول ها بر عهده دارند و براى انجام اين مسئوليت حيات بخش مرتباً در رگ هاى بدن در حركت و گردش هستند. طول اين مسير بسيار زياد است. عمر متوسط يك گلبول قرمز ١٢٠ روز است و به وسيله مراكز خون ساز بدن گلبول هاى جديد دائماً ساخته مى‌شوند.

خوب است همراه يك دسته از گلبول ها يك مسافرت علمى ترتيب دهيم و تا آن جا كه مى توانيم به قسمت هاى مختلفى كه آنها سفر مى كنند، برويم و از نزديك نظم و هم آهنگى دقيقى را كه در دستگاه عظيم و دقيق گردش خون وجود دارد، مشاهده كنيم. يقيناً با مشاهده اين نظم و هم آهنگى شگفت خواهيم گفت: بزرگ و دانا و تواناست آفريدگارى كه اين چنين دستگاهى را آفريده است.

## ١ - نخستين ايستگاه حركت

اگر عكس و تصويرى از عكس در منزل داريد به آن نگاه كنيد، به بطن چپ قلب بنگريد. مسافرت فرضى ما در ساعت ٩ صبح روز شنبه همراه با يك دسته از گلبول هاى قرمز كه با خود اكسيژن برداشته اند آغاز مى شود، انقباض بطن چپ حركت شديدى ايجاد مى كند كه ما را از ايستگاه بيرون مى راند. خيلى عجيب و ديدنى است به يك كانال وسيع و پر انشعاب رسيده ايم، سرخرگ آئورت با انشعاب هاى مختلفى كه دارد خون را تقسيم مى كند و براى هر عضوى مقدار معينى خون مى فرستد.

## ٢ - مسير حركت

با ضربات پياپى و مكررى كه از پشت به ما مى رسد ما هم چنان در حركت هستيم، از گلبول هاى همسفر مى پرسيم: مسير حركت ما چيست و به كجا مى رويم؟ مى گويند به سوى مغز در حركت هستيم. انقباض هاى پياپى قلب هم چنان ضربه هاى جديد ايجاد مى كند و ما را به پيش مى راند، راه كم كم باريك مى شود، باريك و باريك تر، آن چنان باريك كه اگر آن را صد برابر كنيم به اندازه ضخامت يك مو مى گردد، اين جا را شبكه مويرگ ها مى گويند، راه بسيار باريك و پر پيچ و خم مى باشد.

## ٣ - ايستگاه كوتاه بين راه

از گلبول هاى همسفر مى پرسيم: آيا در بين راه توقفى داريم، مى گويند: نه، اما در كنار اين سلول ها مقدارى از سرعت مى كاهيم، اكسيژنى را كه با خود آورده ايم مى دهيم و دى اكسيد كربن را كه حاصل سوخت و سوز سلول است مى گيريم و باز مى گرديم. در اين جا شاهد بوديم كه گلبول ها اكسيژن هايى كه همراه آورده بودند به سلول ها دادند و سلول ها نفس تازه اى كشيدند و دى اكسيد كربن را به گلبول ها دادند.

علاوه بر اين ديديم كه سلول ها به سرعت مواد زايد خود را به مايع خون مى ريزند تا خون آنها را با خود ببرد و دور بريزد.

## ٤ - در راه بازگشت

رنگ و روى سرخ گلبول ها كبود شده و ديگر آن نشاط و شادابى را ندارند و از راه هاى باريك و پر پيچ و خم ديگرى كه معلوم است خوب بلد هستند، باز مى گردند، كجا بر مى گرديد؟ به سوى قلب، در مسير بازگشت، از پشت ضربه هاى پياپى كه به وسيله انقباض هاى قلب ايجاد مى شود ما را مى راند و گويى كششى ما را به جلو مى كشد، كم كم راه باز و بازتر مى شود از مويرگ ها مى گذريم به رگ هاى تيره اى مى رسيم، نامش را مى پرسيم، مى گويند سياهرگ ها، (زيرا خون تصفيه نشده و تيره از آنها عبور مى كند) و در پايان اين مسير به قلب مى رسيم.

## ٥ - ورود به دهليز راست

حالا به قلب رسيده ايم، آيا مسافرت ما تمام شده؟ نه ... بلكه توقف بسيار كوتاهى داريم و يك باره دريچه اى زير پايمان باز مى شود و همه با هم در بطن راست فرود مى آييم. توضيح مى دهند كه اين دريچه نامش دريچه سه لختى و كارش بسيار حساس است. يك طرفه كار مى كند و فقط از سوى دهليز به سوى بطن باز مى شود و از سوى بطن به سوى دهليز باز نمى شود بلكه كاملا بسته و بدون هيچ گونه منفذ و شكافى راه بازگشت خون را به دهليز مى بندد.

## ٦ - ضربه شديد

در كار دريچه سه لختى مى انديشيم كه با يك ضربه شديد از بطن راست بيرون رانده مى شويم، به كجا مى رويم؟ به سوى شش ها، براى چه؟ براى اكسيژن گرفتن، با چند ضربه پياپى به كنار كيسه هاى هوايى مى رسيم، گلبول ها در كنار هواى آزادى كه با تنفس از بيرون به درون شش ها آمده است، دى اكسيد كربن خفه كننده را رها مى كنند و دوباره اكسيژن حيات بخش مى گيرند و از راه هاى پر پيچ و خم و باريك ديگرى كه كم كم گشادتر مى شود به قلب باز مى گردند.

## ٧ - ورود به دهليز چپ

پس از آن كه گلبول ها اكسيژن گرفتند و با نشاط به دهليز وارد شدند دريچه اى (دريچه دو لختى يا ميترال) زير پايشان گشوده مى شود و به بطن چپ همان ايستگاه نخستين حركت فرود مى آيند. فوراً از آنها خداحافظى مى كنيم و قبل از اين كه با يك انقباض شديد دوباره به همان كانال ها رانده شويم از دوستان همسفر خود جدا مى شويم.

در اين مسافرت فرضى با دو گردش خون آشنا شديم: نخست، گردش عمومى خون و دوم گردش ششى خون. گردش عمومى خون از بطن چپ آغاز مى شود و قلب همانند يك تلمبه پرقدرت خون را به تمام بافت هاى بدن مى رساند و به دهليز راست پايان مى پذيرد. گردش ششى خون از بطن راست آغاز مى شود و با گذر از رگ ها خون به شش ها مى رسد و پس از تبادل دى اكسيد كربن و اكسيژن به دهليز چپ باز مى گردد.

## مراحل يك ضربان كامل قلب

پس از انقباض هم آهنگ و همزمان بطن ها، دهليزها باز مى شوند و خون را از سياهرگ ها به سوى خود مى كشند و رفته رفته پر مى شوند، اين جا مرحله انبساط عمومى قلب آغاز مى شود. كه در اين مرحله همه حفره هاى قلب در حال استراحت هستند:

١ - انقباض دهليزها پس از مرحله استراحت عمومى انجام مى گيرد و خون را از دهليزها به سوى بطن ها مى راند.

٢ - انقباض بطن ها كه از يك سو خون را به بافت هاى بدن و از سوى ديگر خون را به شش ها مى رانند.

٣ - استراحت عمومى.اين سه مرحله جمعاً در حدود ٨/٠ ثانيه طول مى كشد و به اين ترتيب قلب انسان در يك دقيقه تقريباً ٧٠ بار مى زند.

# درس خداشناسى

اگر به همين اندازه كه به كار دقيق و هم آهنگ قلب و گردش خون آشنا شديم بنگريم و بينديشم، در مى يابيم كه اين دستگاه جالب و شگفت انگيز آفريدگارى دانا و توانا دارد كه آن را به اين زيبايى و ظرافت و دقت آفريده است.

براى تحرّك بيشتر انديشه مى توان چنين سؤال هايى را در پيش گاه عقل مطرح كرد و پاسخ خواست:

١ - آيا قلب با اين همه ظرافت و شگفتى مى تواند، خود به خود و بدون هدف به وجود آمده باشد؟

٢ - آيا دهليزها و بطن هاى قلب، خود طراح شكل و كار خود بوده اند؟

٣ - آيا دريچه هاى قلب، خود چنين مسئوليت ويژه اى را براى خود طراحى كرده و سپس خود را آفريده اند؟

٤ - آيا شبكه ظريف سرخرگ ها و سياهرگ ها و مويرگ ها خود به خود و يا بر حسب تصادف به وجود آمده اند؟

٥ - آيا نظم و هم آهنگى و همكارى بين قلب و شبكه رگ ها و دستگاه تنفس بر حسب اتفاق بوده است؟ و آيا ... ؟

جواب خردمندانه شما روشن است. بزرگ و دانا و تواناست آفريدگارى كه اين چنين دستگاه شگفتى را آفريده است. الله اكبر.

# نگرشى به جهان آفرينش

بامدادان بنگريد كه خورشيد چگونه از پشت كوه ها آرام آرام طلوع مى كند و چه زيبا و ديدنى بر دشت و مزرعه نور مى پاشد. راستى طلوع اين كره نورانى چه زيبايى و چه صفايى به كوه و دشت مى بخشد، بينديشيد كه: اگر خورشيد طلوع نمى كرد و هميشه شب و تاريك بود، ما چه مى كرديم؟ هيچ انديشيده ايد كه: خورشيد اين همه نور و حرارت را چگونه پديد مى آورد؟ آيا مى دانيد حجم خورشيد چه اندازه است؟

حجم خورشيد تقريباً يك ميليون برابر زمين است; يعنى اگر خورشيد يك كره تو خالى بود، مى توانست نزديك به يك ميليون كره مانند زمين را در خود جاى دهد، سطح اين كره بزرگ و آتشين ٦٠٠٠ درجه سانتى گراد حرارت دارد. مى دانيد با اين همه حرارت و گرمى چرا كره زمين و هر چه بر آن است را نمى سوزاند؟ چون در فاصله مناسب و معينى قرار گرفته (فاصله تقريبى ١٥٠ ميليون كيلومترى) كه فقط به اندازه لازم به كره زمين نور و انرژى مى رساند.

هيچ مى دانيد كه اگر فاصله خورشيد تا زمين بر اين اندازه و حساب نبود، چه پيش مى آمد؟ اگر فاصله خورشيد با زمين كمتر از اين مقدار بود، مثلا اگر نصف مقدار كنونى بود، چه مى شد؟ مسلماً هيچ موجود جاندارى نمى توانست بر روى زمين زندگى كند، حرارت خورشيد همه گياهان و حيوانات و انسان ها را مى سوزانيد. اگر فاصله خورشيد با زمين ما بيشتر از اين مقدار بود، مثلا اگر دو برابر مقدار كنونى بود، چه مى شد؟ در اين صورت نور و حرارت به مقدار كافى به زمين نمى رسيد و همه چيز سرد و خاموش مى شد. همه آب ها يخ مى بست، ديگر زندگى ميسر نبود. پيداست كه اين فاصله و اين ارتباط با آگاهى و حساب دقيق و مشخصى پيش بينى و تقدير شده است.

به واسطه نور و حرارت خورشيد است كه خوشه هاى زيباى گندم اين چنين رشد نموده است، به علت تابش پرتوهاى گرم خورشيد است كه همه گياهان و درختان رشد مى كنند و براى ما انسان ها ميوه و غذا مى سازند. انواع غذاهايى كه ما از آنها استفاده مى كنيم به وسيله انرژى خورشيد درست شده اند و در حقيقت انرژى خورشيد است كه در گياهان و ساير غذاها ذخيره شده و ما از آنها نيرو و انرژى مى گيريم. حيوانات نيز از انرژى ذخيره شده گياهان استفاده مى كنند و آن را به صورت غذاهاى حيوانى به ما تحويل مى دهند; مثلا علف مى خورند و به ما شير مى دهند و ما از گوشت و فرآورده هاى ديگرى كه از شير و گوشت به دست مى آيد، استفاده مى كنيم.

شما با مشاهده و تفكر در شكوه و زيبايى خورشيد، فاصله دقيق و حساب شده آن با زمين، بهره مندى گياهان و حيوانات و انسان ها از گرمى و انرژى آن، چه مى فهميد؟ و با مشاهده و تفكر در پيوستگى و ارتباط شگفت انگيز همه اجزاى جهان، چه دريافت مى كنيد؟ چه مى بينيد؟ آيا يك مجموعه نامنظم و ناهماهنگ مى بينيد يا يك مجموعه كاملا مرتبط و هم آهنگ؟ حتماً پاسخ مى دهيد كه يك مجموعه بزرگ و كاملا هم آهنگ را مشاهده مى كنم كه خود نيز جزئى از آن مى باشم. از ارتباط و نظم و هم آهنگى دقيق اين مجموعه بزرگ چه دريافت مى كنيد؟

نظم و حسابى كه بر تمام اجزاى اين جهان گسترده است، نشان چيست؟ آيا مى توان نابخردانه به اين سؤال پاسخ داد و گفت كه: خالق اين مجموعه عظيم موجودى ناآگاه و نادان و ناتوان است؟ چنين پاسخى را وجدان بيدار و عقل هوشيار ما هرگز نمى پسندد بلكه مى گويد: نظم دقيق و ارتباط و پيوستگى و هماهنگى اين مجموعه عظيم نشان عظمت و قدرت و آگاهى برتر خالق آن است كه توانسته موجودات جهان را اين چنين بيافريند و اداره نمايد و نيازمندى هاى هر يك از آفريده ها را با آگاهى و بصيرت كافى پيش بينى نمايد و در اختيارشان گذارد و براى هر يك راهى و هدفى معين نمايد. آن خالق قدير و عليم كيست؟

آن خالق آگاه و توانا، عليم و قدير، خداست كه اين همه نعمت را براى ما آفريده و در اختيارمان نهاده است، خورشيد و ماه و زمين را مسخّر ما فرموده است، تا با تلاش و كوشش و تعاون و همكارى، زمين را آباد سازيم و با تحصيل علم و دانش، از اسرار و شگفتى هاى جهان پرده برداريم و به آياتِ عظمتِ خالق و پروردگارمان بنگريم و به مناجات و راز و نياز با او بپردازيم كه:

«بالاترين و زيباترين حالات يك انسان، هنگامى است كه با معبود خويش به دعا و راز و نياز مى پردازد، و اگر دعا و مناجات انسان با پروردگارش نبود، زندگى چه ارزشى داشت؟ انسان چه بى مقدار بود.»

در پيدايش شب و روز بينديشيد و هر صبح و شام با پديد آورنده شب و روز مناجات كنيد. مى دانيد كه شب و روز در اثر حركت وضعى زمين پديد مى آيند، زمين در هر شبانه روز، يك دور به دور خود مى چرخد، نيمى از زمين كه در برابر خورشيد قرار مى گيرد، روشن و روز است و نيمى ديگر تاريك و شب. با چرخش زمين، گويى شب در روز و روز در شب فرو مى رود و شب و روز به طور منظم در پى يكديگر فرا مى رسند. در روز گياهان و درختان در پرتو گرمى و حرارت خورشيد رشد مى كنند، انسان ها به تكاپو و كار و كوشش و خدمت مشغول مى شوند و در آرامش شب استراحت نموده، تجديد نيرو مى كنند و به مناجات مى پردازند و براى كار و خدمت و عبادت فردا آماده تر مى شوند.

هيچ انديشيده ايد كه اگر حركت وضعى زمين با اين نظم و حساب، مقدّر نشده بود، چه مى شد؟ در بعضى از نقاط زمين هميشه شب بود و هميشه تاريك و سرد و يخ بندان، و در بعضى نقاط زمين هميشه روز بود و هميشه روشن و داغ و سوزان. پيدايش شب و روز نيز از آيات روشن و نشانه هاى قدرت و عظمت و آگاهى جهان آفرين دانا و تواناست.

سه نكته مهم

١ - بايد در جهان آفرينش نگريست، و انديشيد و نظم و ارتباط و هم آهنگىِ اجزاى بى شمار آن را دريافت و پرسيد: «چه كسى اين جهان را آفريده و اداره مى‌كند؟»

٢ - مجموعه بزرگ و منظم جهان آفرينش، گواه روشنى است بر اينكه: «خالقى عليم و قدير آن را آفريده و اداره مى‌كند و آن خداست.»

٣ - خداى آگاه و توانا كه جهان را آفريده، وظايفى نيز براى رشد و سعادت ما تعيين فرموده است، كه قسمت هاى مهمّ آنها را مى توان اين گونه برشمرد:

الف) به آيات عظمت و قدرت پروردگارمان بنگريم و بينديشيم.

ب) با تحصيل علم و دانش از اسرار و شگفتى هاى جهان پرده برداريم.

ج) به پرستش و راز و نياز و مناجات با او بپردازيم.

د) با تلاش و تعاون زمين را آباد سازيم و عدل و داد را گسترش دهيم.

## پديده علتى دارد

شما دستتان را حركت مى دهيد و قلم را بر مى داريد، ولى دوست شما دستش حركتى نمى كند و قلم را بر نمى دارد. چرا؟ چون شما اراده كرده ايد ( = خواستيد) كه قلم را برداريد، اما دوست شما چنين اراده و خواستى را نداشت، اراده برداشتن قلم پديده تازه اى است كه در نفس شما تحقق يافته است، اين پديده تازه را شما به وجود آوريد، اراده مربوط به شما و فعل نفسانى شماست و حركت دست نيز مربوط به شما و اراده شماست. شما قبلا دستتان را حركت نمى داديد چون اراده نداشتيد، بعداً اراده كرديد و در پى اراده دستتان را حركت داديد و قلم را برداشتيد. پديده اراده «معلولِ» شماست، اگر شما نباشيد اراده هم نخواهد بود، وجود اراده از خودش نيست بلكه از شماست بين شما و اراده ارتباط خاصى برقرار است كه «ارتباط علت و معلول» ناميده مى شود، شما اين رابطه مخصوص را در وجود خودتان به وضوح و روشنى كامل مشاهده مى كنيد و از آن كاملا آگاهيد.

مثال ديگر

يك شاخه گل را كه قبلا ديده ايد، در ذهن خودتان مجسم سازيد اكنون در آن صورت گل (كه آن را صورت ذهنى يا صورت علمى گل مى گويند) بينديشيد: اين صورت گل پديده تازه اى است كه در ذهن شما به وجود آمده است آيا خود به خود به وجود آمده يا شما آن را به وجود آورده ايد؟ معلوم است كه شما آن را به وجود آورده ايد، اگر شما نباشيد، صورت شاخه گل هم نخواهد بود، اين صورت ذهنى به شما وابسته است; يعنى وجودش از خودش نيست، بلكه وجودش را از شما گرفته است، شما علت هستيد و صورت ذهنى معلول و اين ارتباط مخصوص را «علاقه علت و معلول» مى نامند. اين ارتباط و وابستگى را شما در نفس خودتان مشاهده مى كنيد و كاملا به آن واقف مى باشيد.

بنابراين، نتيجه مى گيريم كه شما ـ و هر انسانى ـ در داخل نفس خود عليت را يافته اند و آن را حضوراً و به وضوح مشاهده مى كنند.

به علاوه، اين ارتباط ويژه را «ارتباط بين علت و معلول را» در بين خودتان و كارها و افعال بدنى و فكرى هم مى يابيد و آنها را به خود كه علت آنها هستيد نسبت مى دهيد و مى گوييد: ديدم، شنيدم، لمس كردم، بوييدم، چشيدم، حركت كردم، فكر كردم و ... خودتان را علت و افعالتان را ديدن، شنيدن، لمس كردن، بوييدن، چشيدن، حركت كردن، فكر كردن را معلول و وابسته به خودتان مى دانيد. اين افعال از وجود شما سرچشمه گرفته اند و اگر شما نباشيد، افعال و حركات شما هم نخواهند بود.

انسان «عليت» را يعنى وابستگى معلول به علت را «كه قانون عليت يا قانون علت و معلول مى ناميم» ابتدائاً در بين وجود خودش و پديده هاى نفسانى و ذهنى و حركات و افعال خودش حضوراً مى يابد سپس اين قانون را به خارج از وجود خويش سرايت مى دهند.

قانون عليت يك قانون اصيل و قطعى و جهان شمول انسان بر اساس آن دريافت حضورى، پديده هاى خارج را نيز مورد مشاهده و بررسى قرار مى دهد، هرگاه پديده اى را يافت كه وجودش بر پديده ديگرى توقف داشت (= وابسته بود) ، مى فهمد كه بين اين دو پديده نيز ارتباط عليت و معلوليت برقرار است و در اين صورت حكم مى كند پديده اى كه در پيدايش خود به ديگرى نيازمند است «معلول» و آن ديگرى كه موجب پيدايش آن گشته «علت» مى باشد.

انسان با بررسى و مطالعه و تجربه هاى فراوان اين مطلب را درك مى كند كه در بين بعضى پديده هاى جهان با برخى ديگر، نوعى ارتباط و وابستگى وجود دارد، از قبيل ارتباطى كه در بين خودش و پديده هاى نفسانى خودش وجود دارد، و بر اساس اين درك عميق «قانون عليت» را به عنوان يك قانون كلى و جهان شمول مى پذيرد.

اين كه انسان با انجام دادن كارى انتظار نتيجه مطلوب را دارد، بهترين شاهد است كه قانون عليت را به عنوان يك قانون كلى پذيرفته است، از نوشيدن آب، انتظار سيراب شدن و از خوردن غذا انتظار سير شدن دارد، از سرما به آتش و از گرما به سايه خنك پناه مى برد. به هر حال، همه ما در زندگى روزمره و در تمام حركات و فعاليت هاى خودمان، عليت را به عنوان يك اصل قطعى و جهان شمول پذيرفته ايم و بدان ترتيب اثر مى دهيم.

## هيچ پديده اى بى علت نيست

اگر در اتاق باز شد و شما باز كننده در را نديديد چه فكر مى‌كنيد؟ آيا احتمال مى دهيد خود به خود (= بى هيچ علتى) باز شده باشد؟ اگر صدايى را شنيديد و صدا كننده را نيافتيد چه فكر مى كنيد؟ آيا احتمال مى دهيد كه صدا بر حسب تصادف (يعنى بدون علت متناسبى) به وجود آمده باشد؟ اگر آوازى شنيديد و خواننده را نديديد چه احتمال مى دهيد؟ اگر گرمى و يا سردى احساس كرديد، آيا احتمال مى دهيد كه بدون علت تحقق يافته باشد؟ اگر سنگى به شيشه اتاق شما خورد و آن را شكست و شما پرتاب كننده سنگ را نيافتيد چه فكر مى كنيد؟ آيا احتمال مى دهيد كه سنگ خود به خود از روى زمين برخاسته باشد و بدون هيچ علتى به سوى شيشه اتاق شما آمده باشد؟

جواب شما در پاسخ به اين سؤال ها روشن است، خواهيد گفت: من عقل و شعور دارم و مى دانم كه هيچ يك از پديده هاى جهان بدون علت و فاعل نيست گرچه من علت را نيافته باشم; زيرا نيافتن دليل بر نبودن نيست، و به همين جهت، آن قدر به تحقيق و كنج كاوى ادامه مى دهيد تا علت واقعى پديده را بيابيد و اگر فرضاً در يك مورد علت را نيافتيد، نمى گوييد علتى ندارد، بلكه مى گوييد علت اين پديده برايم ناشناخته است.

دانشمندان و مخترعان، قانون كلى عليت را پذيرفته اند كه در آزمايشگاه ها براى يافتن علل اشيا اين قدر تلاش و كوشش مى نمايند. هرگاه در ضمن آزمايش به پديده جديدى برخورد كردند، به يقين مى دانند كه اين پديده جديد علتى دارد و به همين جهت براى يافتن علت آن به آزمايش هاى جديد دست مى زنند و آن قدر تعقيب مى كنند تا علت پديده جديد را بيابند.

## جهان هم علتى دارد

دانستيم كه قانون علت و معلول، يك اصل قطعى و قانونى ضرورى و جهان شمول است و هيچ پديده اى بدون علت نيست و هر يك از پديده هاى جهان علتى دارد. اين قانون كلى عملا مورد پذيرش همگان مى باشد.

هر پديده علتى دارد، علت آن نيز اگر خود پديده است، علتى دارد، بنابراين همه جهان آفرينش چون كه پديده و نيازمند است و از خود هستى ندارد نياز به علتى مافوق دارد; اصولا نياز به غير، نخستين ويژگى پديده است، هر پديده اى بزرگ و كوچك نيازمند و وابسته به غير خويش است، وجودش از خودش نيست، اگر وجودش از خودش بود، هميشه بود و نيازمند هم نبود. جهان پديده ها، محتاج و نيازمند به هستى و وجود است، به همين جهت به ذاتى برتر و بى نياز كه سرچشمه وجود هستى بخش تمام پديده ها و موجودات نيازمند و محدود باشد نياز دارد.

آن ذات برتر و وجود بى همتا و نامحدود كه سرچشمه هستى مى باشد و هيچ حد و نقص و نيازى ندارد، خداست. اوست كه جهان را آفريده و همواره با افاضه ها و بخشش هايش آن را اداره مى كند و مى پرورد و اگر لحظه اى فيض و رحمتش قطع شود، همه، هيچ و پوچ خواهند شد.

اشكال

گفتيد كه هر پديده اى به علت نياز دارد، بنابراين خدا هم به علت نياز دارد، علت خدا كيست؟ و به سخن ديگر: همه موجودات را خدا آفريده است، پس خدا را چه كسى آفريده است؟

جواب

آرى، گفتيم كه: «هر پديده اى به علت نياز دارد» اما نگفتيم كه: «هر موجودى به علت نياز دارد» بنابراين هر پديده اى و هر موجود نيازمند و محدودى به علت نياز دارد، نه خداى متعال كه وجودى بى نياز و كامل است، او نيازى به علت ندارد، هستى عين ذات اوست، نيازى ندارد تا ديگرى نيازش را برآورد.

به عبارت ديگر معيار نيازمندى به علت، احتياج و محدوديت وجودى و فقر ذاتى است و نقص و محدوديت در خداى متعال نيست كه نياز به علت داشته باشد، بلكه او غنى مطلق است و ما فوق او وجودى نيست تا علت او باشد; اگر او معلول ديگرى بود، نيازمند به آن ديگرى بود و در اين صورت خدا نبود. او به ذات خويش و به هستى خويش قائم و ديگران به او قائمند; خدا برتر و بالاتر است.

در قرآن مى‌فرمايد:

اى مردم! شما به خدا نياز داريد، و او بى نياز و ستوده است. (٢٩)

# توضيحى در دليل هاى خداشناسى

انسان عاقل و انديشمند است. مى تواند با تفكر و اقامه برهان حقايق جهان را بفهمد و باور كند. تاكنون با دو برهان درباره خداشناسى آشنا شده ايم: برهان نظم و برهان عليت و اينك به بررسى و مقايسه اين دو برهان مى پردازيم:

درباره برهان نظم گفتيم كه:

جهان آفرينش بر اساس نظم و ترتيب و هم آهنگى و ارتباط كامل استوار است، هر نظم و ترتيبى و هر هماهنگى و تقديرى ساخته و پرداخته سازنده اى دانا و تواناست، پس اين جهان هم مخلوق آفريدگارى دانا و تواناست.

در اين برهان، (برهان نظم) ، ابتدا به نظم و هماهنگى و حساب و تقديرى كه در اجزاى جهان است توجه مى كنيم و آن گاه با توجه به اين باور كه «هر نظم و تقديرى تقدير كننده آگاه و توانايى دارد»، نتيجه مى گيريم كه اين نظم و هماهنگى عظيمى هم كه در جهان برقرار است خالقى دانا و توانا دارد.

اما در برهان علت، ديگر به نظم و هم آهنگى ميان پديده هاى اين جهان نمى نگريم بلكه به ذات و هستى پديده ها نظر مى كنيم و به نياز ويژه اى كه هر پديده به علت دارد نظر مى دوزيم و بنا بر قانون عليت كه هر انسانى به آن عميقاً باور دارد مسئله را اين چنين طرح مى كنيم:

هر پديده اى كه به وجود مى آيد وجودش از خودش نيست، بلكه وابسته و نيازمند به چيز ديگرى است كه آن چيز ديگر «علت» نام دارد.

اين جهان نيز مجموعه اى از پديده هاى گوناگون است، پس ناچار علتى دارد.

در برهان عليت سخن از اين است كه هر پديده اى كه به وجود مى آيد وجودش وابسته و نيازمند است. وجودش از خودش نيست بلكه به علتى متكى است و جهان و هر چه در آن است كه يك سره پديده هستند و همه در آفرينش اند ناچار از منبع عظيم قدرت و هستى بيكرانى سرچشمه مى گيرند كه آن قدرت بى منتها را خدا مى ناميم.

هر دو برهانِ نظم و عليت، براى اين است كه گرد و غبار غفلت و بى توجهى را از چشم انديشه و فطرت انسان پاك كند تا با فطرت صاف و عقل بيدار خويش واقعيات را بنگرد و روشن ترين روشن ها را ببيند و ايمان خود را به خداى قادر متعال تحكيم و تقويت نمايد.

اما فطرت هاى پاك انسان هاى آگاه به آفريننده بزرگ و تواناى خويش آن چنان يقين و باور دارند و آن قدر اين موضوع برايشان روشن و قطعى است كه كمتر به اقامه برهان و دليل نياز دارند. اين فطرت هاى پاك و اين انسان هاى آگاه همه چيز را به قدرت و اراده شكست ناپذير خداى بزرگ متكى مى بينند و در همه سختى ها و دشوارى ها به او پناه مى برند و هرگز دچار يأس و نااميدى نمى گردند، چون مى دانند كه هر پديده اى هر چند هم نيرومند باشد باز نيازمندِ خداى بزرگ است و زير فرمان و اراده اوست. اين فطرت هاى پاك و اين انسان هاى آگاه چون همه چيز را نيازمند خدا مى بينند جز در مقابل خداى بزرگ، در مقابل چيز ديگرى تسليم نمى شوند و هيچ فرمان و هيچ ولايتى جز ولايت و فرمان وى را پذيرا نمى گردند و زندگى دنيا را با عزت و پيروزى به سعادت جاودان آخرت مى رسانند.

در خاتمه، تذكر اين نكته را لازم مى دانم كه: براى اثبات آفريدگار جهان در كتاب هاى فلسفه و كلام از دليل هاى فراوان و عميق ديگرى نيز استفاده شده ولى براى رعايت اختصار به همين مقدار اكتفا مى شود.

در قرآن مى‌فرمايد:

پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمين است كه آنها را پديد آورده است. (٣٠)

## صفات خـدا

از آن چه گذشت دانستيم كه اين جهان علتى دارد كه آن را آفريده و اداره مى كند. در اين قسمت با صفات خدا آشنا مى شويم و او را بهتر مى شناسيم. صفات خدا به دو قسم تقسيم مى شوند: صفات كمال و صفات جلال.

هر صفتى كه از كمالات و شئون اصل وجود باشد و ارزش وجودى او را زياده گرداند، بدون اين كه مستلزم نقص و محدوديت باشد، صفت كمال و جمال ناميده مى شود. مانند: علم، قدرت، حيات، سمع، بصر، اراده، تكلم، رحمان، رحيم و ديگر صفات.

مثلا: علم كه عبارت است از حضور و ظهور و وجود چيزى براى عالم، يك كمال وجودى است. و در مفهوم آن نقص نيست و اثبات آن، مستلزمِ نقص و محدوديت موصوف نمى شود.

گرچه ممكن است در برخى مصاديق محدود نيز تحقق پيدا كند، ولى اين مفهوم از جنبه نقص و محدوديت گرفته نمى شود بلكه شأنى است از شئون وجود و از اصل وجود گرفته مى شود. و به همين ترتيب صفت قدرت و حيات نيز از صفات كمال محسوب مى شوند. خداى متعال واجد همه آنها است و به آنها متصف مى باشد. صفات كمال را صفات ثبوتى نيز مى نامند، چون براى خدا ثابت مى شوند.

دانشمندان براى اثبات صفات كمال براى خداى سبحان براهينى ذكر كرده اند كه به دو برهان آنها كه نسبتاً ساده تر است اشاره مى شود:

دليل اول اين كمالات در خارج وجود دارند، علم در خارج هست و بعض موجودات، علم دارند، قدرت نيز در خارج هست و بعض موجودات قدرت دارند كه برخى كارها را انجام دهند. حيات نيز در خارج است و بعض موجودات زنده هستند، و كارشان را با علم و اراده انجام مى دهند. پس صفات كمال در خارج وجود دارند، و خود يك پديده هستند. و چنانكه قبلا گفتيم، هر پديده اى نياز به علت و فاعلى دارد كه آن را ايجاد كند، و او خداوند جهان آفرين است. بنابراين چنانكه موجودات و پديده هاى جهان در اصل وجود به خداوند متعال وابسته اند، در خصوصيات وجود و صفات كمال نيز وابسته به خدا هستند و اوست كه اين كمالات را به آنها عطا كرده است. از طرف ديگر بخشنده كمال، خود بايد واجد آن كمال بلكه بالاترين مراتب آن باشد. خدايى كه به مخلوقات علم و قدرت و حيات داده امكان ندارد خودش فاقد آنها باشد. اگر خود نداشت نمى توانست به ديگران عطا كند.

دليل دوم از راه برهان نظم شما در درسهاى پيش به نظام دقيق و شگفت انگيز گوشه هايى از جهان آفرينش پى برديد و دانستيد كه در آفرينش آنها چه ظرافت كاريها و زيباييهايى بكار رفته است، و با چه ارتباط و هماهنگى دقيقى آفريده شده و اداره مى شوند، البته همه پديده هاى جهان زيبا و هم آهنگ هستند. از مطالعه چنين نظام شگفت آور و هماهنگى به خوبى استفاده مى شود كه آفريدگار آنها نيز عالم و توانا و زنده بوده، و اين نظام دقيق را با علم و قدرت و تدبير به وجود آورده و در آفرينش آن آگاه و هدفدار بوده است.

وجود چنين نظام دقيق و زيبايى بهترين گواه است كه آفريدگار آن، علم و قدرت و حيات داشته است. مگر ماده و طبيعت بى شعور مى تواند يك چنين نظام و زيبايى را بيافريند و اداره كند. مگر يك كتاب علمى يا يك تابلوى زيباى هنرى مى تواند از يك موجود بى شعور و ناتوان صادر شود؟ پس چگونه مى توان احتمال داد كه اين جهان عظيم، با اين همه اسرار و شگفتيها و با چنين نظم و هماهنگى دقيق از طبيعت بى شعور و بى اراده به وجود آمده باشد؟

## صفات كمال خداى جهان

در درس هاى گذشته آنجا كه چگونگى ارتباط علت به معلول و راز نياز معلول به علت بيان و اثبات شد، روشن شد كه: «معلول هر چه از كمالات و زيباييهايى را كه داراست، همه را از علت خويش گرفته است» و «علت، همه اين كمالات و زيباييها را به نحو برتر و بالاترى داراست» بنابراين خداى بزرگ كه خالق متعال و علت حقيقى آسمانها و زمين و هرچه در آنهاست مى باشد; همه كمالات و زيباييها را كه در آسمان و زمين و مخلوقاتى كه در آنها و بين آنها وجود دارد دارا مى باشد.

علم و قدرت و حيات، صفات كمالى هستند كه در برخى مخلوقات وجود دارد بينايى و شنوايى و گويايى صفات كمالى هستند كه انسانها واجد آنها مى باشند.

انسان عالم و آگاه را به خاطر علم و آگاهيش برتر و كامل تر از فردى مى دانيم كه اين آگاهى را ندارد، فرد قادر و توانا را به خاطر قدرت و تواناييش برتر از كسى مى دانيم كه اين قدرت و توانايى را ندارد. انسان بينا و شنوا با برخوردار بودن از اين دو صفت، كمالى را داراست كه انسان نابينا و ناشنوا از اين كمال برخوردار نيست.

بنابراين مى گوييم: حيات و زندگى، علم و آگاهى، قدرت و توانايى، بصيرت و شنوايى صفات كمال و ارزشهايى هستند كه برخى مخلوقات به طور محدود و مقيد از آنها برخوردارند. مثلاً بدن انسان واجد حيات است، اما اين حيات از هر جهت محدود و مقيد است، اگر غذا نخورد مى ميرد، اگر تنفس نكند مى ميرد. حياتش آغاز و انجامى دارد حدود و قيودى دارد.

انسان بيناست اما بينايى او محدود و مقيد است، فاصله هاى دور را نمى تواند ببيند در يك لحظه همه جهات را نمى تواند مشاهده كند، در تاريكى توانايى ديدن را ندارد ... و همين طور هر صفت كمالى كه در مخلوقات وجود دارد همه محدود و مقيدند.

با مشاهده كمالات و زيبايى هايى كه در مخلوقات موجود است، در مى يابيم كه خداى جهان، خالق و علت اصلى و حقيقى همه مخلوقات، واجد همه اين كمالات است، چون اگر واجد نبود نمى توانست اين كمالات را به مخلوقات عنايت كند، اما كمالاتى كه خداى متعال واجد آن هاست هيچ قيد و حدى ندارد و كم وكاست نمى پذيرد، و بسى برتر و بالاترست.

چون در مى يابيم كه خدا واجد همه كمالاتى است كه در جهان وجود دارد، لذا خداى متعال را با صفات كمال توصيف مى كنيم و مى گوييم: خدا حى و زنده است، خدا عالم و آگاه است، خدا قادر و تواناست، خدا بصير و بيناست، خدا سميع و شنواست، خدا متكلم و گوياست، خدا رحيم و مهربان است، خدا رحمان و بخشنده است، خدا غنى و بى نياز است .... اما چون ما همه با معناى محدود و مقيد اين صفات سر و كار داشته ايم، توصيف خود را با تسبيح در مى آميزيم و مى گوييم: خدا حى است اما نه مانند حيات ما كه محدود، ناقص و از بين رفتنى است بلكه بسى برتر و بالاتر; خدا عالم است اما نه مانند علم ما كه محدود و ناقص باشد و از ذات ما جدايى پذيرد كه گاه عالم باشيم و گاه نادان، لذا هميشه توصيف خود را با دو جمله الله اكبر و سبحان الله همراه مى كنيم كه هر دو جمله تنزيه پروردگار متعال از هرگونه حد و قيد و كمى و كاستى مى باشد.

آيا خدا و صفات او را مى‌توان تصور كرد؟

منظور از تصور اين است كه آيا مى توانيم صفات خدا و خدا را در ظرف انديشه خود بنگريم؟ روشن است كه ما مى توانيم منظره آسمان را تصور كنيم مى توانيم منظره غروب آفتاب را تصور كنيم چهره پدر و مادر، مهر پدر يا مادر خود را مى توانيم تصور كنيم، آيا خدا و صفات خدا را همين طور مى توانيم تصور كنيم؟ اگر به آنچه در انديشه مى آوريم و تصور مى كنيم، بنگريم، مى بينيم كه چيزهايى كه به تصور ما در مى آيند همه محدود هستند و در ظرف ذهن ما مى گنجند، اما آن چه از هر جهت نامحدود و بى پايان است هرگز در ظرف محدود ذهن ما نمى گنجد. لذا هنگامى كه به صفات كمال خدا مى انديشيم و مثلا به قدرت او فكر مى كنيم بايد بگوييم «الله اكبر و سبحان الله» يعنى خدا بسى برتر و بالاتر است و پاك و منزه از هر نقص و عيب و كاستى است.

تمثيل: براى كسى كه دريا را نديده، دريا را چگونه توصيف مى كنيد؟

فرض كنيد يكى از دوستان شما دريا را نديده است، چگونه دريا را براى او توصيف مى كنيد؟ ناچار از ديده ها و دانايى هاى او كمك مى گيريد; مثلا اگر او استخر كوچكى را ديده باشد گودال كوچكى را كه از آب باران پر شده، ديده باشد، مى گوييد دريا هم آبگيرى است، اما نه مانند اين آبگيرها، بلكه خيلى بزرگتر و عميق تر; مى گوييد دريا هم گودالى از آب است اما نه مانند اين گودال ها بلكه خيلى عميق تر، گسترده تر، البته با اين توضيح باز هم كسى كه دريا را نديده نمى تواند گستردگى و پهناورى دريا را به خوبى تصور كند بايد به او گفت دريا از آنچه تصور مى كنيد بسى بزرگ تر و گسترده تر است.

در مورد صفات كمال خداى متعال هم حال ما تقريباً چنين است، از هر كمالى آبگير كوچكى مى بينيم كه با صدها قيد و حد و نقص همراه است اما اجمالا مى فهميم كه خداى متعال همه اين كمالات و جمال ها را به نحو بى حد و بى نهايت و بى هيچ نقص و كاستى داراست لذا به تصور هر صفت كمالى كه از مخلوقات مى بينيم حد و قيد را از آن بر مى داريم و به خدا نسبت مى دهيم و هر چه صفت نيكوست برتر و بالاترش را براى خدا مى دانيم و البته خدا از توصيف كسانى كه او را نشناخته اند بسى برتر و بالاتر است. (سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين)

# آيا خدا را مى‌توان ديد؟

چشم، چيزهايى را مى تواند ببيند، مثلا آن درخت را كه در باغچه مدرسه است و آن گل كه زير درخت روييده با چشم ديده مى شود. چشم ما در ميان همه موجودات فقط برخى از اجسام را مى تواند مشاهده كند، جسم هايى كه در برد ديد او قرار گرفته و نور كافى از آنها به چشم مى رسد مورد رؤيت چشم قرار مى گيرد.

اما چشم قادر نيست بسيارى از اجسام را كه دورتر و يا بيرون از برد ديد او قرار گرفته اند مشاهده كند آيا چشم مى تواند همه اجسامى را كه در عمق آسمان ها و يا در قعر درياها هستند ببيند؟ علاوه بسيارى از چيزها است كه واقعاً هستند ولى با چشم اصلا قابل رؤيت نيستند. مثلا شما علم داريد، عقل داريد، محبت داريد، آيا اينها با چشم ديده مى شوند؟ يا اينكه آثار آنهاست كه با چشم ملاحظه مى شوند؟

اگر مى توانستيم خدا را با چشم ببينيم يقيناً خدا هم جسمى بود مانند ساير اجسام و در مكانى قرار داشت و در مكان هاى ديگر نبود، در چنين صورتى مخلوقى بود مانند ساير مخلوقات و محدود و نيازمند به مكان و مانند همه اجسام كه آغاز و انجامى دارند; آغاز و انجامى داشت و تغيير مى پذيرفت اگر خدا جسم بود اينجا بود و آنجا نبود و نمى توانست چيزهايى را كه آنجا هست بيافريند و ببيند اگر خدا جسم بود مانند ساير اجسام مخلوق بود و نمى توانست خالق و برتر از آنها باشد و آنها را بيافريند بنابراين خدا چون جسم نيست با چشم ديده نمى شود، بلكه بصيرت و خرد انسان با مشاهده موجودات (كه آيات وجود او و آثار اويند) به وجودش پى مى برد چشمها او را نمى بينند ولى ناظر بر چشم ها است و او بسيار آگاه و همه جا حاضر و خبير است.

# بعضى از صفات كمال

١ - قدرت:خدا قادر و توانا است، يعنى هر كار ممكنى را كه بخواهد مى تواند انجام دهد. كارهايش را از روى علم و اختيار و اراده انجام مى دهد و در انجام يا ترك كارى مجبور نيست. قدرتش بى پايان و حد و مرزى ندارد. در قرآن مى فرمايد: خدا بر هر چيز قدرت دارد. (٣١)

٢ - علم: يعنى همه چيز را مى داند و به تمام موجودات و پديده هاى جهان علم و احاطه دارد، و چيزى از او غايب نيست، حتى از افكار و نيت هاى بندگانش نيز آگاه است. در قرآن مى فرمايد: بگو آن چه را در سينه خود پنهان داريد يا ظاهر سازيد خدا بدان آگاه است و آن چه را در آسمان و زمين است مى داند و بر همه چيز تواناست. (٣٢)

٣ - حيات: خدا حيات دارد و زنده است. يعنى وجودى است كه كارهايش را از روى علم و اراده و قدرت انجام مى دهد. حيات خدا به اين معنا نيست كه مانند انسان ها نفس مى كشد و حركت مى كند و غذا مى خورد و رشد دارد، بلكه به اين معنا است كه كارهايش را از روى علم و اراده و قدرت انجام مى دهد.

٤ - اراده: خدا مريد است، يعنى كارهايش را با اراده انجام مى دهد. و مانند آتش نيست كه در سوزاندن از خود اراده اى ندارد و بى اختيار است. بلكه اگر كارى را خواست و اراده كرد انجام مى دهد و اگر اراده نكرد انجام نمى دهد. خواستن و اراده كردن براى فاعل كمال است، و خدايى كه در نهايت مرتبه كمال وجودى است، از يك چنين كمالى خالى نخواهد بود. در قرآن نيز اراده به خدا نسبت داده شده است. مى فرمايد: هرگاه وجود چيزى را اراده كرديم به او مى گوييم موجود شو، پس وجود پيدا مى كند. (٣٣)

و مى فرمايد: خدا كسانى را كه ايمان آورده و عمل هاى صالح انجام داده اند داخل بهشتى مى كند كه نهرهاى آب در آن جارى است و خدا هر كارى را اراده كرد انجام مى دهد. (٣٤)

٥ - سمع: خدا سميع است يعنى از همه اصوات و شنيدنى ها آگاه است، و چيزى بر او پوشيده نيست.

٦ - بصر: خدا بصير و بينا است. يعنى همه حوادث و پديده هاى ديدنى را مى بيند و بر تمام آنها ناظر و شاهد است. در قرآن نيز به طور فراوان سمع و بصر به خدا نسبت داده شده است. از باب نمونه خدا مى فرمايد:

خدا به شما فرمان مى دهد كه امانت ها را به صاحبانش ادا كنيد، و هرگاه كه در ميان مردم داورى مى كنيد بر طبق عدل حكم كنيد. خدا بهترين پند را به شما مى دهد و شنوا و بيناست. (٣٥)

٧ - تكلم: خدا متكلم است يعنى مى تواند حقائق و مقاصد خود را براى ديگران اظهار كند و بفهماند. اين ها برخى از صفات كمال و ثبوتى هستند، كه خداوند متعال متصف به آنها مى شود.

صفات و اسماى ديگرى نيز دارد كه فعلا از ذكر آنها خوددارى مى‌شود.

يك تذكر لازم

صفات خدا مانند صفات ما ناقص و محدود نيستند. ما چون در ذات و صفات ناقص هستيم نمى توانيم بدون حواس و آلات جسمانى كارى را انجام دهيم. قدرت داريم ولى بدون استمداد از اعضا و جوارح نمى توانيم كارى را انجام دهيم. قوه شنوايى داريم ولى بدون گوش و اعصاب نمى توانيم بشنويم. قوه بينايى داريم ولى بدون كمك چشم و اعصاب نمى توانيم ببينيم. اما ذات خداوند چون در نهايت درجه كمال است و صفاتش نيز در حد اعلاى كمال قرار دارند. بدون چشم مى بيند و بدون گوش مى شنود و بدون اعضا و جوارح كار مى كند و بدون حواس و اعصاب و مغز مى فهمد. چون تنها راه ديدن و شنيدن اين نيست كه به وسيله چشم و گوش و اعصاب انجام بگيرد، بلكه حقيقت ديدن و شنيدن جز اين نيست كه ديدينيها و شنيدنيها براى شخص ظاهر و آشكار باشند، گرچه بدون دخالت حواس باشد. ما هم اگر ناقص نبوديم و مى توانستيم بدون دخالت چشم و گوش ببينيم و بشنويم يقيناً ديدن و شنيدن بر آنها صادق بود. اما خداى جهان آفرين چون از جهت ذات و صفات در نهايت مرتبه كمال قرار دارد، صفات و افعالش نيز كامل و غير محدود هستند و احتياجات ما را ندارند.

و هم چنين چون ما ناقص هستيم در تفهيم مقاصد خودمان ناچاريم از زبان و دهان و مخارج حروف استفاده كنيم اما خداوند متعال در تكلم و اظهار مقاصد خود نيازى به زبان و دهان ندارد، و به طريق ديگر مقاصد خود را اظهار مى دارد، و همان تكلم است. چون تنها راه تكلم اين نيست كه مقاصدش را به وسيله زبان و دهان اظهار كند بلكه اگر همين عمل بدون دخالت زبان و دهان انجام گرفت، باز هم تكلم بر آن صادق است.

بنابراين صفات خدا با صفات ما فرق هاى زيادى دارند.

# صفات جلال

هر صفتى كه نقص و حدى را از خدا نفى كند صفت جلال ناميده مى شود. صفات جلال صفات سلبيه نيز ناميده مى شوند، زيرا مفهوم آنها سلبى و نفى است. ذات خدا وجودى است كامل و بى نهايت كه هيچگونه نقص و محدوديتى در آن راه ندارد. و به همين جهت واجب الوجود است و عدم برايش تصور ندارد. واجد همه كمالات وجودى است و هيچ كمالى را نمى توان از او سلب كرد. برعكس، از هر گونه نقص و عيبى پاك و منزه مى باشد. صفاتى كه نواقص را از او سلب مى نمايند صفات جلال و سلبيه نام دارند، و آنها بسيارند كه به برخى از آنها اشاره مى شود:

١ - خدا جسم نيست: جسم چيزى است داراى طول و عرض و عمق و شكل كه به مقدار ابعادش مكانى را اشغال مى كند و بدون وجود مكانى خاص نمى تواند موجود شود. به همين دليل خدا جسم نيست، زيرا اگر جسم باشد نياز به مكان دارد تا در آن جاى بگيرد، و چنين وجود محتاجى نمى تواند واجب الوجود باشد، زيرا وجوب وجود با احتياج و محدوديت سازش ندارد. خدا خالق مكان هاست چگونه مى تواند به مكان محتاج باشد؟

٢ - خدا مرئى نيست: يعنى با چشم ديده نمى شود، زيرا تنها اجسام و آثار و خواص آنها قابليت دارند كه با چشم ديده شوند. در صورتى كه قبلا به اثبات رسيد كه خدا جسم نيست. بنابراين مرئى نخواهد بود. خداوند بزرگ نه در اين جهان با چشم ديده مى شود نه در جهان آخرت. او ذاتى است غير محدود و مجرد از آثار و صفات ماده و جسم چگونه مى تواند براى يك چشم مادى قابل رؤيت باشد؟ چشم چيزى را مى تواند مشاهده كند كه در فاصله معينى با او قرار گيرد، در صورتى كه وجود خدا نه محدود است نه واقع در مكانى. در اينجا ممكن است كسى بگويد: اگر خدايى وجود داشت بايد با چشم ديده شود يا با يكى از حواس احساس گردد. چگونه مى توان وجودى را پذيرفت كه با هيچ يك از حواس، احساس نمى شود؟ در جواب مى گوييم: دائره هستى منحصر به محسوسات نيست، ما در همين جهان مادى صدها و هزارها اشيا داريم كه در قلمرو حواس نيستند. مگر شما قوه جاذبه زمين و نيروى برق را در سيم ها مى بينيد؟ مگر الكترونها و پروتونهاى موجود در يك اتم و حركت آن ها را مشاهده مى كنيد؟ مگر حيات را در يك موجود زنده مى بينيد؟ مگر روح حيوانى و انسانى را مشاهده مى كنيد؟ مگر عاطفه و محبت مادر را نسبت به فرزندش مى بينيد؟ مگر همه اصوات موجود در هوا را مى شنويد؟ و صدها هزار مگر ديگر.

با اينكه همه اين اشيا مادى و جسمانى هستند، ولى با هيچ يك از حواس احساس نمى شوند، ولى شما وجود آنها را مى پذيريد چون آثارشان را مشاهده مى نماييد.

پس چگونه توقع داريد آفريدگار جهان را مشاهده كنيد با اينكه وجودى است مجرد از ماده و ماديات و برتر از زمان و مكان؟ چنين وجود غير محدودى، در ظرف محدود حواس ما نمى گنجد ولى آثار و علائم او را در زيباييها و شگفتى هاى جهان آفرينش مشاهده مى نماييم و به وجودش ايمان و يقين داريم.

در قرآن مجيد نيز تصريح شده كه خداوند متعال با چشم ديده نمى شود:

در قرآن مى‌فرمايد:

چشم ها خدا را نمى بينند ولى او چشم ها را مى بيند و لطيف و آگاه است. (٣٦)

٣ - خدا جاهل نيست: در بحث صفات ثبوتيه به اثبات رسيد كه علم يك كمال وجودى است كه ذات مقدس خداوندى به آن متصف مى باشد. و چنانكه ذات خداوندى وجودى است بى نهايت و غيرمحدود، علمش نيز بى نهايت خواهد بود. به همه چيز و در همه حال، عالم است و نقص و جهل در وجودش راه ندارد. بنابراين خداوند متعال جاهل نيست.

در قرآن مى‌فرمايد:

همانا كه آنچه در زمين و آسمان است از خدا پنهان نيست. (٣٧)

٤ - خدا عاجز نيست: قبلا در بحث صفات كمال به اثبات رسيد كه قدرت يك كمال است و ذات خداوند واجد آن مى باشد. و چنان كه خدا وجودى است بى نهايت، قدرت او نيز حد و مرزى ندارد، و نسبت به هر كار ممكنى قدرت دارد. بنابراين خدا از انجام هيچ كار ممكنى عاجز نيست.

٥ - محل حوادث واقع نمى شود: تغيير و دگرگونى در وجود خدا راه ندارد، پير و مريض نمى شود، نسيان و فراموشى ندارد، خواب و خستگى ندارد، از انجام كارى پشيمان نمى شود، زيرا اينگونه صفات ازآثار جسم و ماده هستند، و چون قبلا به اثبات رسيد كه خدا جسم و مادى نيست پس اين حوادث بر او عارض نمى شوند. بنابراين علم و سمع و بصر و اراده و ساير صفات كمال او بايد بگونه اى باشند كه موجب عروض عوارض نگردند.

در قرآن مى‌فرمايد:

پروردگارى كه جز او خدايى نيست و او زنده و پايدار است، چرت زدن بر او عارض نمى شود. (٣٨)

٦ - خدا مكان ندارد: در جايى قرار نگرفته، نه در زمين و نه در آسمان. زيرا جسم نيست تا نيازى به مكان داشته باشد. او خالق مكان ها و قبل از آنها وجود داشته است. خدا وجودى است مجرد از ماده و ماديات و بر همه موجودات احاطه دارد، و در ظرف خاصى نمى گنجد، وجودى است بى نهايت و غير محدود كه بر همه جا احاطه دارد. در همه جا حاضر و ناظر است و اينجا و آنجا درباره اش گفته نمى شود.

و اگر به هنگام دعا دست به سوى آسمان بر مى داريم نه بدين جهت است كه خدا را در آسمان ها بدانيم بلكه بدين وسيله اظهار ذلت و خضوع مى كنيم و خودمان را به صورت يك سائل پريشان و شرمنده مجسم مى سازيم.

و اگر مسجد و كعبه را خانه خدا مى ناميم بدين جهت است كه خدا در آنجا عبادت مى شود، و خودش آنها را خانه خدا دانسته و به آنها شرافت داده است.

٧ - خدا محتاج نيست: خدا وجودى بى نهايت و از هر جهت كامل است، و نقص و حد و فقدانى در وجودش راه ندارد به همين جهت واجب الوجود است و عدم و فقدان درباره اش تصور ندارد. و چون چنين است به چيزى احتياج ندارد، همه كمالات از او صادر شده و خودش در مقام ذات واجد همه كمالات است، او فاقد چيزى نيست تا به آن محتاج باشد. بنابراين خدا به هيچ كس و هيچ چيز محتاج نيست.

و اگر براى بندگان تكاليفى تعيين كرده و از آنها خواسته براى دفاع از دين جهاد نمايند نه بدان جهت است كه به عبادت و جهاد آنها نياز داشته است بلكه خود مردم براى تكامل نفسانى و سعادت اخروى خود نياز به دين و عبادت و جهاد در راه خدا دارند، و خداوند منان با ارسال پيامبران و تشريع قوانين و شرايع، نيازهاى آنها را تأمين كرده است. بندگان در دين دارى بر خدا منت ندارند بلكه خداوند كريم است كه بر آنها منت نهاده و با ارسال پيامبران و تشريع احكام هدايت و ارشادشان كرده است.

اگر زكات و خمس را تشريع كرده و از مردم خواسته به مستمندان كمك نمايند و در انجام امور خيريه و عام المنفعه كوشش كنند نه بدين جهت است كه به كمك هاى مادى مردم نياز داشته، بلكه بدين جهت بوده كه اين قبيل امور براى اداره اجتماع ضرورت داشته و به صلاح عموم مردم بوده است.

به علاوه خداوند بزرگ بر بندگانش لطف فرموده و همين كمك هاى مادى را كه به مصلحت خود جامعه بوده، به عنوان عبادت بلكه از بزرگ ترين عبادت ها محسوب داشته كه اگر به قصد قربت انجام بگيرد موجب استكمال نفس مى شود و در جهان آخرت صدها برابر آن را دريافت خواهد نمود.

٨ - خدا ظالم نيست: خدا به هيچ كس و هيچ گاه ستم نمى كند، چون نياز ندارد تا ستم كند. تفصيل بيشتر آن را در بحث عدل خواهيد خواند.

٩ - خدا شريك ندارد: نه در خلقت موجودات شريك دارد، نه در اداره جهان، نه در عبادت اجازه داده ديگرى را معبود قرار دهند. تفصيل بيشتر و دليل آن را در بحث توحيد خواهيد خواند.

در قرآن مى‌فرمايد:

همانا كه خدا ذره اى ظلم نمى كند، و اگر كار نيكى انجام بدهند ثواب آن را چند برابر مى كند و پاداش بزرگى از سوى خدا به آنها عطا خواهد كرد. (٣٩)

# توحـيـد

توحيد زيربناى همه اديان آسمانى به ويژه دين اسلام است. پيامبران الهى مردم را به توحيد و يگانه پرستى دعوت كرده اند. و با شرك و دوگانه پرستى مبارزه كرده اند. پيامبر گرامى اسلام دعوت خويش را با توحيد آغاز كرد، در نخستين مرحله دعوت فرمود: (قولوا لا اله الاّ الله تفلحوا). احكام و قوانين و معارف اسلام بر اصل توحيد بنا شده است قرآن مجيد عنايت ويژه اى به توحيد دارد و آيات فراوانى در اين رابطه وجود دارد به طورى كه مى توان قرآن را به عنوان يك كتاب توحيد و مبارزه با شرك معرفى كرد. قرآن كريم شرك را به صورت تنها گناهى كه قابل آمرزش نيست دانسته مى گويد:

همانا كه خدا مشرك را نمى آمرزد، و جز آن هر گناه ديگرى براى هر كس بخواهد مى آمرزد. (٤٠)

توحيد انواع گوناگونى دارد كه در چند درس به صورت كوتاه بيان خواهد شد:

# توحيد ذاتى

منظور از توحيد ذاتى اين است كه همه پديده هاى جهان از يك ذات صادر شده و جز او آفريدگارى وجود ندارد. ذات برترى كه خدا «الله» ناميده مى شود يكى بيش نيست و يگانه است. يك وجود بى نياز داريم و همه پديده هاى جهان به او وابسته و نيازمندند.

بگو او خداى بى همتاست. (٤١)

و مى‌فرمايد:

بگو: او خداى يگانه است و من از شرك شما بيزار هستم. (٤٢)

در كتابهاى فلسفه و كلام براى توحيد ذاتى به دليل هاى مختلف استدلال شده است.

ولى ما نيازى به تفصيل و بيان آن ها نداريم. اگر در معناى وجود واجب و خالص و نامحدود خوب بينديشيد تصديق خواهيد كرد يك چنين وجودى بايد يگانه باشد و تعدد بردار نيست. در توضيح مطلب گفته مى شود كه موجودات از دو قسم خارج نيستند. يا محدودند يا نامحدود و مطلق.

موجود محدود موجودى است كه وجودش حد و اندازه دارد، وجود و كمالات ديگر را ندارد و مى توان آنها را از او نفى كرد. به عنوان مثال: وجود انسان، به انسان بودن مقيد و محدود شده و به همين جهت اشياى ديگر از قبيل گياه و جماد در برابر او قرار مى گيرند و مى توان آن ها را از او نفى كرد.

مى توان گفت انسان، گياه و جماد نيست، آن ها نيز انسان نيستند. چنين موجوداتى كه در مقام ذات خود وجود ندارند، نيازمند هستند و بايد وجود خود را از ديگرى بگيرند. در اين قبيل موجوداتِ محدود تعدد و تكثر تصور و امكان وقوع دارد. چنان كه گفته مى شود: انسان ها و حيوان ها و گياهان و جمادات.

قسم دوم موجود نامحدود: چنين موجودى وجودش حد و اندازه ندارد، بلكه مطلق، خالص و نامحدود است. چون نامحدود است و نقصى ندارد واجد همه كمالات است و به همين جهت بى نياز على الاطلاق و غنى بالذات است. در چنين فرضى وجود برتر و غنى ترى نيست تا به او نياز داشته باشد. در چنين وجودى اصلا تعدد و تكثر تصور ندارد. در برابر ذاتى نامحدود و بى نهايت چگونه مى توان ذات بى نهايت ديگرى را تصور كرد تا در ايجاد و اداره جهان شريك او باشد. زيرا ذات مفروض دوم اگر واجد همه كمالات ذات اول باشد عين او خواهد بود، و اگر فاقد بعض كمالات باشد محدود و نيازمند خواهد بود و چنين وجودى را نمى توان شريك خدا به شمار آورد. از آن چه گفته شد چنين نتيجه مى گيريم كه همه پديده هاى جهان محدود و نيازمند و وابسته به خدا هستند و فقط يك وجود نامحدود، خالص، و مطلق داريم، و او يگانه است و شريك ندارد.

# توحيد در صفات

منظور از توحيدِ صفاتى اين است كه صفات خداى متعال عين ذات او هستند، نه زايد بر ذات او. در توضيح مطلب به چند نكته اشاره مى شود:

١ - موجودات، ذاتى دارند و صفاتى; به عنوان مثال يك صفحه كاغذ سفيد را در نظر بگيريد، شما مى گوييد: اين كاغذ سفيد است. در اين مثال كاغذ، ذات است و سفيد صفت. كاغذ مى تواند سفيد باشد و مى تواند نباشد. سفيدى بر كاغذ عارض شده و وجود مستقلى ندارد. سفيدى غير از كاغذ است و در مقام ذات او نيست. به همين جهت مى تواند سفيد نباشد.

مثالى ديگر: انسان عالمى را در نظر بگيريد. در اين جا يك انسان داريم و يك علم. انسان ذات است و علم صفت او. علم در مقام ذات انسان نيست بلكه امرى عرضى است. اگر علم ذاتى انسان بود احتياج به تحصيل نداشت. پس علم نه عين ذات انسان است نه جزء ذات او.

٢ - قبلا خوانديد كه خداى متعال داراى همه صفات كمال است. چون وجودى است نامحدود بايد داراى همه كمالات باشد. و گرنه ناقص و محدود و نيازمند و معلول خواهد بود. با صفات كمال از قبيل علم، قدرت، حيات و سمع و بصر نيز آشنا شديد.

اكنون اين سؤال به ميان مى آيد كه صفات خدا چگونه اند؟ آيا مانند صفات انسان زايد و عارض بر ذات او هستند. آيا ذات مقدس خداى متعال در مقام ذات خالى از علم، قدرت، سمع و بصر است و اين صفات، عارض بر ذات او هستند، چنان كه در انسان همين گونه است؟ يا اين كه صفات خدا به گونه اى ديگرند؟ اگر به مطالب گذشته دقت كنيد پاسخ اين سؤال را به خوبى در مى يابيد.

در توضيح مطلب بايد بگوييم: خداى متعال، موجودى است كه وجودش نامحدود، مطلق خالص و بى نهايت مى باشد. از چنين وجودى نمى توان صفات كمال را نفى كرد. و گرنه محدود و ناقص و محتاج خواهد شد. بنابراين علم و قدرت و حيات و ديگر صفات كمال عين ذات خداى متعال خواهند شد، نه زايد و عارض بر ذات. به همين جهت همواره واجد صفات بوده و نياز به كسب و تحصيل ندارد. خداى متعال، وجود نامحدود و عين علم و قدرت و حيات است. چنان كه ذات او واجب الوجود است علم و حيات و قدرت او نيز واجب و بى نياز از علت و نامحدود خواهد بود. گرچه يك وجود بيش نيست ولى وجود نامحدودى است كه مفاهيم مختلف از آن انتزاع مى شود، در مورد خداى متعال چنان نيست كه ذاتِ موصوفى داشته باشيم و صفاتى در كنار او، بلكه ذات مقدس او و صفات كماليه اش عين يك ديگرند و موجود با يك وجود نامحدود و مطلق.

على بن ابى طالب على عليه‌السلام در نهج البلاغه به اين معناى دقيق و بلند اشاره كرده و مى فرمايد: كمال اخلاص در اين است كه صفات (زايد بر ذات) را از او نفى كنيم، زيرا هر صفتى (كه زايد بر ذات باشد) شهادت مى دهد كه غير موصوف است، و هر موصوفى شهادت مى دهد كه با صفت خود دوگانه است. پس هر كس خداى متعال را با صفت (زايد) توصيف كند او را با صفاتش مقارن قرار داده است. (٤٣)

# توحيد در خلق

خلق به معناى ايجاد است، توحيد در خلق بدين معناست كه خداى متعال چنان كه در مقام ذات يگانه است و شريك ندارد در مقام ايجاد نيز يگانه است و وجود دهنده اى جز او نداريم. قبلا خوانديد كه موجودات دو قسمند: يكى موجودى كه وجودش عين ذات اوست و نيازى به غير ندارد، دوم موجوداتى كه در مقام ذات وجود ندارند و در وجود، نياز به موجودى دارند كه وجودش عين ذات او و بى نياز باشد و او ذات يگانه پروردگار جهان است. بنابراين، همه پديده هاى جهان در وجودشان نياز به خداى سبحان دارند و جز او وجود دهنده اى نداريم. چون پديده هاى ممكن چنان كه در اصل وجود به ذات مقدس خداى سبحان نياز دارند و در بقا و ادامه وجود و در افعال و تأثيراتشان نيز به همان ذات بى نياز وابسته اند و نياز دارند. اگر در وجود مستقل نيستند در فعل و تأثير نيز استقلال ندارند. خداست كه به آن ها وجود داده و وجودشان را منشأ اثر قرار داده است. بنابراين هر چه هست از خداست و خالق و آفريننده اى جز او نداريم. و همين است معناى توحيد در خلق.

لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم. البته پديده هاى جهان آثار و افعالى دارند; مثلا خورشيد نور و حرارت دارد، گياهان را پرورش مى دهد و گياهان براى حيوانات و انسان ها خوراك تهيه مى كنند و صدها و هزارها اثر ديگر از اين قبيل كه در جهان طبيعت مشاهده مى كنيم، اين قبيل آثار قابل انكار نيستند، ولى اينها خالق و وجود دهنده نيستند، بلكه در اثر فعل و انفعالات طبيعى آثار نهفته آنها آشكار مى گردد. آفريدگار جهان است كه به موجودات طبيعى وجود داده و آثار ويژه اى را در وجودشان نهفته است. دانشمندان و پژوهش گران با تحقيقات و آزمايش هاى خود اشيا جديد و بسيار شگفت انگيزى را به وجود مى آورند، ولى با اندكى دقت روشن مى شود كه آنان نيز وجود دهنده نيستند بلكه مهم ترين كار آنها كشف اسرار نهفته در طبايع مادى است، كه آفريدگار جهان در وجودشان نهاده است. ما عليت و تأثير و تأثرات جهان مادى را نفى نمى كنيم بلكه استقلال در تأثير را از آنها نفى مى كنيم. از مجموع اين سخنان چنين نتيجه مى گيريم كه خداى سبحان چنان كه در ذات يگانه است در ايجاد و خالقيت نيز يگانه است و شريك ندارد.

از قرآن كريم استفاده مى شود كه مشركان جزيرة العرب نيز به توحيد در خالقيت اعتراف داشته اند.

در قرآن مى‌فرمايد:

اگر از آنان (مشركان) سؤال كنى: چه كسى آسمان ها و زمين را آفريد و خورشيد و ماه را مسخر گردانيد؟ در جواب مى گويند: خدا. پس چرا دروغ مى بندند. (٤٤)

و مى‌فرمايد:

اگر از آنان سؤال كنى: چه كسى از آسمان باران نازل كرد و به وسيله آن زمين مرده را زنده كرد؟ مى گويند: خدا. (٤٥)

و مى‌فرمايد:

آيا در خدايى كه خالق آسمان ها و زمين است، شك هست؟ (٤٦)

و مى‌فرمايد:

بگو خدا خالق همه چيزها است و او يگانه و غالب است. (٤٧)

و مى‌فرمايد:

خدا خالق و وجود دهنده و صورت بخش است و اسماى حسنى از اوست. (٤٨)

از اين قبيل آيات استفاده مى‌شود كه مشركان جزيرةالعرب و مخاطبان قرآن كريم، خالقيت را از آن خدا مى‌دانستند و در اين جهت مشرك نبودند. اما از اين آيات استفاده نمى شود كه مشركان ساير مناطق جهان نيز همين عقيده را داشتند و توحيد در خالقيت را پذيرفته بودند، بلكه در آن زمان در ساير نقاط جهان شرك در خالقيت نيز وجود داشته است. چنان كه زردشتيان به يزدان و اهريمن عقيده داشتند. يزدان را منشأ خيرات و اهريمن را منشأ شرور و بدى ها مى پنداشتند. ولى در بحث توحيد در ذات بطلان اين عقيده به اثبات رسيد.

# توحيد در ربوبيت و تدبير

قبلا گفتيم كه خداى متعال چنان كه در ذات يگانه است در خالقيت نيز يگانه است و شريك ندارد، در اين جا به اثبات خواهد رسيد كه در ربوبيت و تدبير جهان نيز يگانه است و شريك ندارد. ابتدائاً بايد ربوبيت و تدبير را معنا كنيم آن گاه به بيان مطلب و استدلال بر آن بپردازيم.

ربّ در لغت به معناى كسى است كه چيزى در اختيار او قرار گرفته تا امور آن را اصلاح و اداره كند. تدبير نيز به همين معناست. به عنوان مثال، چنان چه مزرعه اى در اختيار شخصى قرار گيرد كه همه امور مربوط را انجام دهد، باغبان به عنوان ربّ و مدبر مزرعه شناخته مى شود، باغبان خالق مزرعه نيست بلكه مربى و مدبر آن است. يا اگر ساختمانى را در اختيار شخصى قرار دهند و اداره امور آن را به او واگذار كنند او ربّ و مدبر آن ساختمان ناميده مى شود. يا انسانى كه اداره شئون مختلف چارپايانى را بر عهده گرفته ربّ و تدبير كننده آن محسوب مى شود.

اكنون اين سؤال مطرح مى شود كه اداره جهان بر عهده كيست؟ آيا خدايى كه جهان را آفريده و در آفرينش آن شريك ندارد، هم او جهان را اداره مى كند يا اين كه اداره همه پديده هاى جهان يا بخشى از آن را بر عهده اشخاص يا اشياى ديگر نهاده و خود در آن دخالتى ندارد؟ و اين همان مسئله مورد بحث ما است. از قرآن و تاريخ استفاده مى شود كه مشركان جزيرة العرب با اين كه توحيد در ذات و خالقيت را پذيرفته بودند، ولى در ربوبيت و تدبير جهان قائل به توحيد نبودند بلكه اشخاص و اشياى ديگر را شريك او مى دانستند. مشركان جزيرة العرب همانند مشركان ساير بلاد چنين مى پنداشتند كه خداىِ جهان آفرين (ذات برتر) اداره جهان را بر عهده نيروهاى ناپيدا مانند ملائكه، جن، ربّ انسان، ربّ حيوانات، ربّ دريا و صحرا، ربّ گياهان، ربّ توليد انسان، ارواح مقدسه، ارواح خبيثه و شرير، نهاده و آنها هستند كه به طور استقلال جهان طبيعت را اداره مى كنند و با همين عقيده در مواقع بحران و خطر و در حل مشكلات و قضاى حاجت ها به نيروى غيبى مربوط پناه مى بردند و براى جلب نظر او به عبادت و نذر و نياز مى پرداختند، و با توجه به اين كه نيروهاى غيبى موهوم، در منظر آنان نبود با چوب و سنگ و فلزات مجسمه هايى به نام «بت» به صورت آنها مى ساختند و به هنگام عبادت، توجه خود را به سوى آنها متمركز مى ساختند و در برابرشان تواضع و كرنش مى كردند. و در واقع هدفشان توجه به نيروهاى غيبى و ارباب انواع بود.

اما قرآن كريم شرك در ربوبيت و تدبير را عقيده اى باطل و ربوبيت را نيز از مختصات ذات خداى متعال مى داند. در اين باره آيات فراوانى داريم كه به بعض آنها اشاره مى شود:

خدايى كه آسمان ها را بدون ستونى كه ديده شود بالا برد. سپس بر عرش استقرار يافت و خورشيد و ماه را مسخر كرد. همه اينها تا زمانى معيّن جريان دارند، و خدا امور جهان را تدبير و اداره مى كند، آيات را براى شما تفصيل داد شايد به ملاقات پروردگارتان يقين پيدا كنيد. (٤٩)

و فرمود:

ربّ شما خدايى است كه آسمان ها و زمين را در شش روز آفريد آن گاه بر عرش استقرار يافت و امر آن را تدبير كرد، و در كارهاى او هيچ شفيع و واسطه اى دخالت نمى كند جز با اجازه او، اين است خدايى كه ربّ شما است، پس او را عبادت كنيد، چرا تنبه پيدا نمى كنيد. (٥٠)

استواى بر عرش (فرمان روايى) كنايه است از سلطه كامل بر همه جهان براى اداره و فرمان روايى كه همان تدبير و ربوبيت است. بنابراين ربوبيت و تدبير نيز از مختصات خداست، و ذات مقدس خداى متعال در اين جهت نيز يگانه است و تأثير علت ها و مؤثر ديگر با اجازه تكوينى او خواهد بود.

چنان كه در آيات ديگر نيز بدين مطلب اشاره شده است:

ربّ شما ربّ آسمان ها و زمين است كه آن ها را آفريده است. (٥١)

و مى‌فرمايد:

بگو: آيا جز خدا موجود ديگرى را ربّ خود بدانم، در صورتى كه او ربّ همه پديده هاى جهان است. (٥٢)

و مى‌فرمايد:

ستايش مخصوص خدايى است كه ربّ (پروردگار) همه جهانيان است. (٥٣)

بنابراين، چنان كه خداى متعال در مقام ذات و در خالقيت يگانه است و قبلا با دليل آن آشنا شديد، در ربوبيت و اداره جهان نيز يگانه است و شريك ندارد. جهان را خود اداره مى كند و تدبير امور را به هيچ كس و هيچ چيز (پيدا و ناپيدا) واگذار نكرده است. دليل فلسفى مطلب همان است كه در توحيد در خالقيت گفته شد. در آن جا گفتيم كه پديده هاى ممكن جهان، در وجودشان و افعالشان به موجودى نياز دارند كه وجودش عين ذات او و بى نياز از ديگران است، و چنين وجودى جز ذات مقدس خداى متعال نيست. در اين جا نيز گفته مى شود: همه پديده هاى جهان (پيدا و ناپيدا) چنان كه در وجود خود به ذاتى برتر و بى نياز احتياج دارند در افعال و تأثيرات خود نيز به همان ذات بى نياز احتياج دارند و كاملا وابسته اند. در بين پديده هاى جهان ذات مستقل و بى نيازى نداريم تا ربوبيت و اداره جهان به او واگذار شده باشد.

و اگر عليت و معلوليت و تأثير و تأثرى را در ميان پديده جهان مشاهده مى كنيم نبايد آنها را در كارهايشان مستقل بدانيم و چنين تصور كنيم كه امور تدبير جهان به آنها واگذار شده است. بلكه چنان كه در قرآن آمده واسطه ها و علل با اذن (تكوينى) خدا عمل مى كنند. گرچه فرشته ها در افاضات خداى متعال واسطه اند و تأثير دارند ولى در تأثيراتشان استقلال ندارند. چنان كه علت هاى مادى در وجود معلولات تأثير دارند ولى نه به طور استقلال بلكه خود آنها و تأثيراتشان نيازمند و وابسته به خداى متعال هستند.

# توحيد در عبادت

توحيد در عبادت يعنى يگانه پرستى و اختصاص عبادت به ذات مقدس خداى واحد. توحيدِ در عبادت مهم ترين دعوت پيامبران بوده است، قرآن مى گويد:

ما در هر امتى رسولى فرستاديم كه خدا را عبادت كنيد و از پرستش طاغوت بپرهيزيد. (٥٤)

و مى‌فرمايد:

قبل از تو پيامبرى را نفرستاديم جز اين كه به او وحى كرديم كه جز من خدايى نيست، پس تنها مرا پرستش كنيد. (٥٥)

عبادت يعنى بندگى و پرستش و خضوعى ويژه در برابر معبود، به شرط اين كه عمل عبادى از روى عقيده به الوهيت يا ربوبيت و تدبير، يا خالقيت معبود صادر شده باشد. و با توجه به اين كه الوهيت و ربوبيت و تدبير و خالقيت از مختصات ذات مقدس خداى متعال است عبادت و پرستش نيز بايد از اختصاصات او باشد، و هيچ موجود ديگرى لياقت چنين مقامى را ندارد. و اين است معناى توحيد در عبادت.

در برابر توحيد در عبادت شرك در عبادت است. از قرآن استفاده مى شود كه گروهى از مردم به جز خدا موجودهاى ديگرى را مانند: فرشتگان، نيروهاى غيبى، خورشيد و ماه و بعض ستارگان را پرستش مى كردند، در برابر آنها كرنش، نذر و نياز و قربانى مى كردند، پرستش آنها از اين عقيده سرچشمه مى گرفت كه آن معبودها را در ربوبيت و تدبير جهان و تأمين نيازهاى خود مؤثر و مستقل مى دانستند. براى جلب نظر آنها عبادت و نذر و نياز و قربانى مى كردند. و اگر در برابر بت هاى ساخته شده از سنگ، چوب و فلز كرنش مى كردند بدان جهت بود كه آنها را نماد و مظهرى از آن ذوات پنهان مى دانستند به گمان باطل شان عبادت آنها را وسيله تقرب به خدا مى پنداشتند. در صورتى كه كارى از آنها ساخته نبود. قرآن مشركان را در اين عبادت تخطئه مى كند و مى گويد خدايى را عبادت كنيد كه همه كاره جهان است. قرآن مى گويد:

بگو: آيا به جز خدا چيزى را عبادت مى‌كنيد كه مالك ضرر و نفع به شما نيست. (٥٦)

و مى‌فرمايد:

همانا كسانى را كه عبادت مى‌كنيد، غير از خدا، نمى‌توانند به شما روزى برسانند. (٥٧)

و مى‌فرمايد:

همانا كه خدا پروردگار (ربّ) من و شما است پس او را عبادت كنيد و همين است راه راست. (٥٨)

و فرمود:

اى مردم! عبادت كنيد پروردگارى را كه شما و مردم پيش از شما را آفريد. (٥٩)

و فرمود:

اى مردم! خدا را عبادت كنيد كه جز او خدايى (الهى) وجود ندارد. (٦٠)

و فرمود:

مشركان به جز خدا چيزهايى را پرستش مى‌كنند كه ضرر و نفعى به آنان

نمى‌رساند و مى‌گويند: اينها نزد خدا شفيعان ما هستند. (٦١)

و فرمود:

به آنها امر نشده جز اينكه خداى يگانه را عبادت كنند. (٦٢)

و فرمود:

بگو: من مأمور هستم كه تنها خدا را عبادت كنم و برايش شريك قرار ندهم. (٦٣)

چنان كه ملاحظه مى فرماييد قرآن كريم با نفى ربوبيت، الوهيت، و خلق از معبودهاى دروغين پرستش آنها را كارى اشتباه و بى فايده معرفى مى كند و عبادت را از مختصات الله مى شمارد كه ربوبيت و تدبير جهان از اختصاصات اوست، در درس هاى سابق با دليل فلسفى اين مطلب آشنا شديد و نيازى به تكرار نيست.

چنان كه در تعريف عبادت گفته شد هر خضوعى، حتى غايت خضوع را نمى توان از مصاديق عبادت به شمار آورد بلكه خضوعى عبادت است كه از روى عقيده به الوهيت يا خالقيت يا ربوبيت معبود صادر شده باشد و به همين جهت سجده فرشتگان براى حضرت آدم، يا به سوى او كه خداى متعال بدان فرمان داده و در قرآن آمده از مصاديق عبادت و شرك نبوده است. قرآن مى گويد:

هنگامى كه به فرشتگان گفتيم: براى آدم (يا به سوى او) سجده كنيد، فرشتگان سجده كردند ولى شيطان از سجده امتناع ورزيد و گفت: آيا من براى كسى كه از خاك آفريده شده سجده كنم؟ (٦٤)

معلوم است كه سجده براى حضرت آدم عبادت و شرك نبوده است، و گرنه خدا هيچ گاه امر به شرك نمى كند. و هم چنين سجده حضرت يوسف و برادرانش در برابر پدر و مادرشان عبادت و شرك نبوده است. چنان كه در قرآن آمده: يوسف والدين خود را بر تخت نشاند و خودش و برادرانش در برابر آنها به سجده افتادند. (٦٥)

معلوم مى شود كه سجده فرشتگان براى حضرت آدم و سجده يوسف و برادرانش براى حضرت يعقوب عبادت و شرك نبوده است، چون فرشتگان و يوسف و برادرانش حضرت آدم و يعقوب را به عنوان الوهيت و خالقيت و ربوبيت سجده نكردند بلكه به عنوان تكريم و احترام بود.

بوسيدن حجرالاسود و استلام آن و طواف بر گرد كعبه در شرع مقدس اسلام به عنوان يك عبادت به شمار رفته و به آن امر شده است، و با اين كه غايت خضوع در برابر كعبه است شرك محسوب نشده است. بنابراين زيارت مرقد مطهر پيامبر گرامى اسلام و بوسيدن ضريح و دعا كردن نزد آن نيز از مصاديق شرك محسوب نخواهد شد. و هم چنين زيارت مرقد ائمه اطهار و عترت پيامبر عليهم‌السلام ، و بوسيدن ضريح مطهر آنان، و توسل به ارواح پاك آن بزرگواران و طلب دعا و شفاعت از آن انسان هاى برگزيده الهى كردن از مصاديق شرك به شمار نمى رود. چون همه زائران مى دانند كه پيامبر اكرم و ائمه اطهار از بندگان خدا و نيازمند به او هستند. تكريم و احترام آن ها از روى عقيده به الوهيت يا ربوبيت يا خالقيت آنها صادر نمى شود. تكريم آن مراقد شريفه بدان جهت است كه به ارواح مقدس پيامبر اكرم و فرزندان برگزيده او نسبت دارند و در احاديث به تكريم و احترام و زنده نگه داشتن خاطرات و اظهار وفادارى و پيروى از آن رجال برگزيده الهى سفارش شده است.

و توسل به آن ارواح مقدس در صورتى كه در شرع با دليل هاى معتبر به اثبات رسيده باشد در واقع اطاعت از دستورهاى شريعت و وسيله تقرب به خداست. شما در امور زندگى از علل طبيعى استفاده مى كنيد و شرك نيست، توسل به ارواح مقدس اولياى خدا نيز مى تواند از علل غير طبيعى باشد. ولى به هر حال نه علل طبيعى در تأثيراتشان استقلال دارند، نه علل غير طبيعى و از مصاديق شرك به شمار نمى روند.

# عــدل

عدل از صفات ثبوتى و صفت افعال است; بدين معنا كه همه كارهاى خدا بر طبق موازين عدل انجام مى گيرد و ساحت مقدس او از ارتكاب ظلم و ستم منزه است. عدل خدا عقيده اى اسلامى و مورد اتفاق عموم مسلمانان مى باشد; گرچه در تفسير آن در ميان متكلمان اختلاف نظر وجود دارد و آنان را به دو گروه معتزلى و اشعرى يا عدليه و غير عدليه تقسيم كرده است.

در قرآن كريم صفت عدل براى خدا اثبات و ظلم از او نفى شده است به عنوان نمونه:

در قرآن مى‌گويد:

خدا شهادت مى دهد و ملائكه و دانشمندان نيز كه خداى برپا دارنده عدل جز او نيست خدايى جز او نيست و پيروز و حكيم است. (٦٦)

و مى‌فرمايد:

كلمه (فرمان) پروردگارت در راستى و عدالت به اتمام رسيده و كسى نيست كه كلمات (فرمان ها) او را تغيير دهد، او شنوا و دانا است. (٦٧)

و مى‌فرمايد:

همانا كه خدا ذره اى ستم نمى كند، اگر كار خوبى باشد آن را مضاعف (چند برابر) مى كند و از جانب خود پاداش بزرگى مى دهد. (٦٨)

در حسن عدل و زشتى ظلم ترديد نيست. همه مردم عدل را دوست دارند و عادل را ستايش مى كنند، ظلم را زشت مى دانند و ظالم را مذمت مى كنند. براى عدل تعريف هاى مختلفى شده كه فرصت ذكر و بررسى آنها نيست.

بهترين تعريف چيزى است كه از برخى كلمات نهج البلاغه استفاده مى شود: حضرت على عليه‌السلام در بيان افضليت عدل از جود فرمود: «عدل هر چيزى را در جايگاه خودش قرار مى دهد.» (٦٩)

عدل يعنى حق هر صاحب حقى را ادا كردن: «اعطا كل ذى حق حقه».

هر انسانى طبق آفرينش ويژه اش حقوقى دارد كه ديگر انسان ها وظيفه دارند آنها را محترم بشمارند; مانند حق كار كردن و تملّكِ حاصل دست رنج خود، حق امنيت و آزادى، حق حيات و زندگى، حق تحصيل علم، حق ازدواج و توليد فرزند، و ده ها حق ديگر، عادل كسى است كه در معاشرت هاى خود، حقوق ديگران را محترم مى شمارد و بدان ها تجاوز نمى كند براى اثبات عدل خدا و نفى ظلم از دو گونه دليل مى توان استفاده كرد:

## اول از قرآن

خداى متعال در آيات فراوان به رعايت عدل و انصاف سفارش كرده و از ظلم و ستم بر حذر داشته است.

از باب نمونه، سه آيه را مى‌آوريم:

همانا خدا به عدل و احسان فرمان مى‌دهد. (٧٠)

اى مؤمنان برپا دارنده عدل باشيد و براى خدا شهادت بدهيد. (٧١)

مپندار كه خدا از كردار ستمكاران غافل است. عذابشان را تا روزى كه چشمها در آن خيره مى‌ماند به تأخير مى‌افكند. (٧٢)

خدايى كه در ده ها آيه بندگان را به رعايت عدل و انصاف امر كرده و از ارتكاب ظلم و ستم برحذر داشته امكان ندارد خودش بر بندگان ستم كند.

## دوم دليل عقلى

كسى كه حقوق ديگران را ناديده مى گيرد و بر آنها ستم مى كند از چند صورت خارج نيست: يا بدى و قبح ظلم را درك نمى كند، يا بدان چه از مظلومان مى گيرد نيازمند است، حاصل دست رنج آنها را غصب مى كند تا نقصان خودش را برطرف سازد يا قدرت اداى حقوق آنها را ندارد، يا بخيل است و از عطاى چيزى به ديگران بخل مىورزد، يا از باب انتقام و لهو و لعب مرتكب ستم مى شود.

اما درباره خداى متعال هيچ يك از اين احتمال ها وجود ندارد، زيرا قبلا خوانديد كه خداى متعال عالم و حكيم است. كارهاى خود را از روى علم و حكمت انجام مى دهد و جهل در وجودش راه ندارد، واجد همه كمالات است و نقصان در او راه ندارد، او منشأ همه كمالات است و نقصانى ندارد تا بخواهد با ستم بر ديگران نقصان و كمبود خود را برطرف سازد، فيّاض و جواد است و در افاضه كمال به ديگران چيزى از او كم نمى شود تا از عطاى فيض به ديگران بخل بورزد، قدرت مطلق است و در دادن كمال به ديگران ناتوان نيست.

بنابراين چون ظلم، كار زشتى است كه همه عقلا زشتى آن را درك مى كنند خداى متعال نيز از ارتكاب ظلم منزه است. هر موجودى از جمله انسان ـ را بر طبق استعداد و ظرفيت وجودى او كمال مى بخشد و حقى را تضييع نمى كند.

## عدل در آفرينش

عدل در آفرينش بدين معناست كه در آفرينش موجودات جهان هستى استعدادها و استحقاق ها رعايت شده و از جانب خداى متعال منع فيض و تبعيض ناروايى به عمل نيامده است در توضيح اين سخن بايد به چند مطلب اشاره كنيم:

مطلب اول: پديده هاى جهان هستى را به دو بخش مى توان تقسيم كرد:

## عالم مجردات و عالم ماديات.

الف) جهان مجردات: مجردات موجوداتى هستند كه حركت و تكامل ندارند آن چه بايد بشوند از آغاز شده اند، و به اصطلاح فعليت محض هستند مادى و جسمانى نيستند با چشم ديده نمى شوند، فساد و مرگ ندارند. واسطه فيض الهى هستند و عصيان و تخلف در آنها راه ندارد.

اين موجودات ناديدنى در لسان شرع به نام هاى: ملائكه، جنود الهى، مدبّرات، مقسّمات، عرش، كرسى، لوح و قلم معرفى شده اند. از اين قبيل تعريفات چنين استفاده مى شود كه بين خداى جهان آفرين و پديده هاى جهان هستى واسطه هايى وجود دارد كه با چشم ديده نمى شوند; به عبارت روشن تر، نظام آفرينش با ترتيب و نظم خاصى به وجود مى آيد و اداره مى شود. ملائكه مجريان فرمان تكوينى الهى هستند و تخلف و عصيان ندارند. (٧٣)

هر يك از فرشته ها جايگاهى ويژه و مسئوليت خاصى بر عهده دارد. (٧٤)

گفتنى است كه مقام هاى فرشتگان تكوينى است نه قراردادى. بدين معنا كه هر يك از آنها وجود خاصى دارند كه مسئوليت هايشان از آن وجود نشأت مى گيرد. ناگفته نماند كه فرشتگان در وجود و افعالشان استقلال ندارند بلكه واسطه اى بيش نبوده و نيازمند و وابسته به خداى بى نياز و قادر و عالم و حكيم هستند.

ب) جهان ماده و ماديات: ماديات بر خلاف مجردات، داراى ماده و صورت هستند. از جهت ماده تغيير پذيرند حركت و تكامل دارند، صورت هاى ماده عوض مى شود ولى ماده باقى مى ماند. هرگاه ماده در اثر حركت استعداد و قابليت صورت جديدى را پيدا كرد صورت جديدى به آن عطا مى شود; مثلا يك درخت سيب را در نظر بگيريد اين درخت داراى ماده اى است و صورتى. صورت آن عبارت است از: درخت سيب بودن كه رشد و نمو مى كند و ميوه مى دهد. و ماده آن عبارت است از چيزى كه صورت درخت سيب را پذيرفته است، ماده درخت سيب قبلا صورت ديگرى داشت; مثلا دانه سيب بود. دانه سيب در اثر رشد و حركت استعداد درخت شدن را پيدا كرد، پيرو آن صورت درخت به آن داده شد همين درخت بعد از خشكيدن صورتش عوض مى شود و به صورت خاك تبديل مى شود ولى ماده اش همان ماده سابق است، اما آثار درخت سيب را ندارد. وضع ماده و صورت و تغيير و تبديل به همين طريق ادامه خواهد يافت.

جهان ماده و ماديات بسيار گسترده است و بشر اطلاعات كامل و درستى از آنها ندارد، اطلاعات ما محدود است به زمين و تعداد محدودى از موجودات زمينى مانند انواع و اصناف گياهان، انواع حيوانات، انواع معادن، آب، هوا، نور، حرارت، اطلاعات كمى از خورشيد و بعضى ستارگان، اما از عالم عظيم و بهت آور كهكشان ها، ستارگان ثابت و سيّار، اطلاعات درست و كاملى نداريم. از جهان عظيم و پنهان اتم ها نيز اطلاعات درستى نداريم. گرچه پژوهش گران براى كشف اسرار جهان اتم تلاش كرده و مى كنند و در اين خصوص به كشفيات بزرگى رسيده اند ولى رازهاى كشف نشده ميلياردها بيش از كشف شده ها است.

اما آن چه مى توان به طور اجمال گفت اين كه همه اين ها از پديده هاى موجودات مادى هستند كه در طول ساليان بسيار دراز و در اثر فعل و انفعال هاى طبيعى تكامل يافته و تغيير صورت داده و مى دهند و هر جا استعداد تازه اى به وجود آمده صورت جديدى را دريافت كرده اند. از آينده اين حركت و تكاپوى همگانى نيز اطلاعات دقيق و كاملى نداريم. سبحان الله العظيم.

مطلب دوم قانون كلى عليت: قبلا با معناى علت و معلول آشنا شديد. معلول پديده اى است كه در مقام ذات وجود ندارد، وجود و عدم نسبت به او يك سان است و به همين جهت نياز به علت دارد. علت چيزى است كه وجود معلول بر او توقف دارد. در ميان هر علت و معلولى ارتباط و سنخيت ويژه اى وجود دارد. هر معلولى از هر علتى صادر نمى شود. و هر علتى منشأ وجود هر معلولى نخواهد شد. علت اگر پديده باشد خود نيز به علتى ديگر نياز دارد. و هم چنين علّت او و علّتِ علّتِ او، سلسله علّت و معلول ها تا جايى ادامه خواهد يافت كه به علّتى برسيم كه پديده نباشد; يعنى ذاتى كه عين وجود و هستى و بى نيازى است. او خداى متعال و واجب الوجود است و علت العلل نيز ناميده مى شود.

بنابراين قانون عليت و معلوليت و اسباب و مسببات يك قانون كلى و جهان شمول است كه بر جهان هستى حاكميت دارد و بدان نظام بخشيده است. خداى متعال از طريق علل و معلولات جهان را آفريده و اداره مى كند، جهان نظم و قانون دارد و با فرمان تكوينى خداى متعال اداره مى شود

در قرآن مى‌فرمايد:

ما هر چيزى را به اندازه آفريديم و فرمان ما يكى بيش نيست، به اندازه چشم به هم زدن. (٧٥)

در اين نظام قانون مند هر پديده، جايگاه ويژه اى دارد و تخلف بردار نيست. اگر جز اين باشد مجموعه نظام بر هم خواهد خورد.

اكنون به توضيح عدل الهى در آفرينش انسان مى پردازيم: عدل در آفرينش انسان بدين معناست كه اصل ايجاد انسان و ويژگى هاى هر يك از انسان ها عادلانه و بر طبق استعداد و استحقاق آنها است و منع فيض و تبعيض ناروايى به عمل نيامده است.

بدين بيان: انسان يكى از موجودات طبيعى جهان هستى است. همانند انواع گياهان تغذيه و رشد و توليد مثل دارد، و همانند انواع حيوانات احساس و شعور و حركت با اراده دارد. بنابراين مى توان او را نوعى نبات و حيوان به شمار آورد. ولى از يك امتياز مهم برخوردار است كه در ساير نباتات و حيوانات وجود ندارد: انسان عقل و هوش و تفكر دارد كه در ساير حيوانات ديده نمى شود. منشأ اين امتياز، روح مجرد و ملكوتى اوست كه انسانيت انسان بدان بستگى دارد، به اصطلاح «صورتِ نوعى انسان» ناميده مى شود. انسان نيز مانند ساير موجودات مادى، ماده اى دارد و صورتى.

ماده انسان همان چيزى است كه قبلا صورتى ديگر داشت و اكنون نفس انسانى و روح مجرد ملكوتى را پذيرفته است. هر ماده اى لياقت و استعداد پذيرش نفس انسانى را ندارد. موادى كه صورت نباتى يا حيوانى را پذيرفته اند نمى توانند به طور مستقيم نفس انسانى را بپذيرند و انسان شوند. تنها نطفه انسان (منى) است كه مى تواند نفس انسان را بپذيرد و انسان شود. آن هم بعد از تغيير و تكامل هاى فراوان و شگفت انگيز، نطفه انسان نيز قبلا نطفه نبود بلكه به صورتى ديگر موجود بود، به تدريج و با حركت و تكامل نطفه شد. وقتى نطفه مرد در جاى مناسب يعنى رحم مادر قرار گرفت و با نطفه زن تركيب يافت استعداد انسان شدن پيدا مى كند و روح انسانى به او افاضه مى شود و بايد چنين باشد چون خداى متعال بخيل نيست.

اما انسان ها نيز از جهت هوش، حافظه، قيافه، رنگ پوست، قد، سلامت بدن يا عيب يكسان نيستند، بلكه تفاوت هاى فراوانى دارند. اين تفاوت ها نيز معلول ويژگى هاى نطفه پدر و مادر و آبا و اجداد آنها، نوع تغذيه پدر و مادر به ويژه در ايام آبستنى و شير دادن، محيط زندگى آنها، سلامت يا بيمارى پدر و مادر و اجداد مى باشد. نطفه اى كه صورت انسان خاص را مى پذيرد اين گونه استعداد داشته و بر طبق نظام عليت و معلوليت بايد اين چنين آفريده شود.

بنابراين هر انسانى در نظام قانون مند عليت و معلوليت جايگاه ويژه اى دارد و طبق استعداد خاصى كه ماده آن داشته استحقاق وجود داشته و به همان گونه و بدون ظلم و تبعيض وجود و كمالات وجودى را دريافت كرده است. اگر جز اين باشد بايد قانون جهان شمول علّيت و معلوليت به هم بخورد و اصل نظام از هم بپاشد و اصلا وجود پيدا نكند.

بنابراين عدل در آفرينش جهان و انسان بدين معناست كه پديده هاى جهان و از جمله انسان ها طبق استعدادى كه پيدا كرده اند استحقاق وجود يافته اند و به همان مقدار و همان گونه وجود و كمالات وجودى به آنها عطا شده، منع فيض و تبعيض ناروايى به عمل نيامده است.

## عدل خدا و اشكال هاى آن

عدل يكى از مسائل مهم اسلامى است كه همواره در كتاب هاى كلام و فلسفه مورد بحث بوده است. فيلسوفان و علماى اسلام بدان معتقد بوده و شديداً از آن دفاع كرده اند. بر عكس گروهى از مخالفان، عدل خدا را مورد انكار و ترديد قرار داده و در اين خصوص، شبهه افكنى كرده و مى كنند. اينان وقوع زلزله هاى ويران گر، سيلاب هاى خسارت بار، كودكان ناقص الخلقه و معلول، تفاوت ها و تبعيض هايى كه در افراد انسان ها مشاهده مى شود، وجود حيوانات درنده و موذى و ديگر امور از اين قبيل را از نشانه هاى عدم وجود عدل در آفرينش دانسته اند و از اين راه اصل وجود آفريدگار جهان و معاد نيز مورد تشكيك واقع شده است.

بنابراين طرح مسئله عدل و پاسخ گويى به شبهات در شرايط كنونى يك ضرورت به شمار مى رود. بحث عدل و پاسخ به شبهات آن، يكى از مسائل مهم فلسفى و كلامى است كه در كتاب هاى فلسفه و كلام به تفصيل مورد دقت و بررسى قرار گرفته و به اثبات رسيده است. متأسفانه طرح آن مسائل دشوار در اين نوشتار كوتاه امكان پذير نيست، ولى براى اين كه شبهات بى پاسخ نماند سعى مى كنم پاسخ هاى كوتاه و ساده اى را بيان كنم. مهم ترين اشكال و پاسخ آنها در چهار عنوان بررسى مى شود:

اول: آفت ها و بليه هاى طبيعى مانند زلزله هاى خسارت بار، سيلاب هاى ويران گر، طوفان هاى هولناك و ديگر بليه هاى طبيعى از اين قبيل. مى گويند: وقوع اين حوادث تلخ كه غالباً خسارت هاى جانى و مالى فراوانى به همراه دارد چگونه با عدل خدا سازگار است؟ چرا از وقوع اين حوادث جلوگيرى نمى كند؟ و چرا جهان را اين گونه آفريده است؟

به طور كوتاه مى توان گفت: اين قبيل حوادث از جمله رويدادهاى طبيعى و معلول علل و عوامل خاص خود مى باشند، از سوى ديگر قبلا دانستيد كه خداى متعال جهان طبيعت و پديده هاى مادى را به وسيله علل و اسباب آفريده و اداره مى كند و با قانون عليت و معلوليت جهان را نظم داده است نه بدين صورت كه اول پديده ها را آفريده و بعداً عليت و معلوليت را به آنها داده باشد بلكه عليت و معلوليت عين وجود آنها و با يكديگر رابطه تكوينى دارند. هر يك از علل و معلولات در جايگاه ويژه خود قرار دارند و نفى هر يك از آنها به معناى نفى مجموع نظام خواهد بود; به عنوان مثال به مراتب اعداد بنگريد، هر يك از اعداد (١ـ ٢ـ ٣ـ تا آخر) در جايگاه ويژه خود قرار دارد، عدد پنج نمى تواند در جايگاه عدد ده قرار گيرد و بالعكس. از مجموع سلسله اعداد نمى توان مثلا عدد پنج را به كلى حذف كرد. حذف آن يعنى حذف كليه اعداد.

نظام آفرينش نيز همين گونه است، هر پديده اى در جايگاه ويژه خود قرار دارد و با علل و اسباب خود رابطه تكوينى دارد. و به علت العلل يعنى خداى متعال منتهى مى شوند كه وجود عين ذات او و بى نياز از غير مى باشد. مجموع پديده هاى جهان هستى با اراده او به وجود آمده و اداره مى شوند، ولى نه با اراده هاى جدا جدا بلكه با يك اراده بسيط. قرآن مى فرمايد: امر تكوينى (ايجاد)

جز يكى نيست، همانند يك چشم به هم زدن. (٧٦)

بنابراين زلزله، پديده اى طبيعى است و به گفتار كارشناسان منافع فراوانى به همراه دارد و در نظام طبيعت يك امر ضرورى به شمار مى رود. گفته اند: اگر زلزله نبود كوه نبود و اگر كوه نبود باران و برف نبود و اگر باران نبود حيات نباتى و حيوانى و انسانى امكان پذير نبود.

البته گاهى بعضى زلزله ها خسارت هاى جانى و مالى به همراه دارد كه از لوازم تزاحم بين پديده هاى طبيعت مى باشد. نمى توان از خداى متعال توقع داشت كه در موارد زلزله هاى خسارت بار شخصاً دخالت كند و از وقوع آنها جلوگيرى نمايد چون جلوگيرى از آن بايد از راه نفى علت آن انجام بگيرد، و لازمه اش به هم خوردن نظام آفرينش خواهد بود.

پيش گيرى از خسارت هاى زلزله بر عهده خود انسان نهاده شده است، خدا به انسان عقل و هوش داده تا با كسب دانش و تجربه علل و عوامل زلزله ها را شناسايى كند و با مهار طبيعت جلو خسارت هايش را بگيرد يا به حداقل برساند در زمين هاى زلزله خيز خانه نسازد و ساختمان ها را در برابر وقوع زلزله مقاوم گرداند; چنان كه بعضى كشورها در حل اين مشكل به موفّقيت هاى بزرگى دست يافته اند.

درخصوصِ سيلاب هاى خسارت بار نيز مى توان همين گونه سخن گفت: سيلاب معلول بارش باران هاى شديد بر نقاط مرتفع زمين، شيب دار بودن زمين و سيال بودن آب است. بنابراين، جريان سيل در شرايط خاص، حادثه اى طبيعى است كه معلول علل و اسباب خاص خود مى باشد. بارش باران بر ارتفاعات و شيب دار بودن زمين و روان بودن آب از نعمت هاى بزرگ الهى هستند كه حيات گياهان و حيوانات و انسان ها را ميسر ساخته اند. و همه در جاى خويش نيكو هستند، آيا تاكنون فكر كرده ايد كه اگر باران بر زمين هاى مرتفع نمى باريد يا زمين شيب دار نبود يا طبيعت آب روان نبود زندگى ما چگونه مى شد؟ البته لازمه اينها چنين است كه در برخى موارد سيلاب جارى شود و خسارت هاى جانى و مالى به همراه داشته باشد مسئوليت پيش گيرى از اين خسارت ها بر عهده انسان عاقل نهاده شده است. بايد در مسير احتمالى سيل ها خانه نسازند، و ساختمان هاى خود را در برابر احتمال سيلاب مقاوم بنا كنند. اگر انسان ها در اين مورد كوتاهى كنند و خسارتى ببينند تقصير از جانب خودشان مى باشد.

دوم كودكان ناقص الخلقه: يكى از موارد نقض عدل الهى ايجاد كودكان ناقص الخلقه است. مانند كودكانى كه از آغاز ولادت كر يا كور يا لال يا فلج يا معلول يا ديوانه و عقب مانده از مادر متولد مى شوند. مى گويند: وجود اين قبيل كودكان ناقص الخلقه كه ناچارند عمرى را با سختى بگذرانند و پدر و مادرانشان نيز در پرستارى از آنها زجر بكشند چگونه با عدل خدا سازگار است؟ چرا همانند ساير كودكان از سلامت كامل برخوردار نيستند؟ و چرا اصلا آفريده مى شوند؟ آيا اين ظلم نيست؟

در پاسخ اين اشكال مى توان گفت: نقص اين قبيل كودكان يا در اثر نقصانى است كه در نطفه پدر و مادرشان (ژن هاى معيوب) وجود داشته و از اجداد خود به ارث برده اند يا در اثر تغذيه نامناسب پدر و مادر، مخصوصاً مادر در ايام باردارى و شير دادن است، يا در اثر رشد جنين در محيط هاى آلوده به سموم و مواد زيان بار مى باشد يا در اثر ضربه اى است كه در ايام باردارى يا در حال زايمان بر شكم مادر وارد شده است. به هر تقدير، نقصان نوزاد مربوط به نقصى است كه در ماده پذيرنده صورت انسان وجود داشته است. خداى متعال به اين قبيل كودكان وجود ناقص نداده بلكه وجود داده ولى ظرفيت ماده پذيرنده آنها بيش از اين نبوده است. ظرفيت و استعداد ويژه ماده هر يك از اينها نيز معلول علل و اسباب خاص خود مى باشد.

در اين جا دو سؤال پيش مى آيد: سؤال اول اين كه خدايى كه از نقصان اين ماده آگاه است چرا وجود انسان به او مى دهد تا انسان ناقص آفريده شود؟ سؤال دوم اين كه مگر خدا قادر نيست به چنين ماده اى صورت انسان سالم عطا كند؟

در پاسخ سؤال اول مى توان گفت: چنان كه قبلا گفته شد وجود پديده هاى مادى مربوط است به استعداد خاصى كه در ماده آنها پيدا شده است. هر استعدادى كه در ماده پيدا شد بر طبق آن صورتى به او داده خواهد شد، ماده اى كه استعداد پذيرش صورت انسان را پيدا كرد صورت انسانى به او عطا خواهد شد. نفس انسان خير و كمال است بايد افاضه شود، نهايت اين كه اگر اين ماده استعداد رشد جسمانى كامل داشت به طور صحيح رشد مى كند و اگر نقصى در آن بود از رشد كامل محروم خواهد شد.

در پاسخ سؤال دوم نيز مى توان گفت: چنان كه قبلا گفته شد خداى متعال پديده هاى هستى را به وسيله علل و اسباب آفريده و اداره مى كند و از همين راه جهان نظام يافته است. نبايد توقع داشت خداى متعال در بعضى موارد شخصاً دخالت كند و بدون وجود علل طبيعى به ماده غير مستعد رشد صحيح جسمانى عطا كند. اين بدان معناست كه در برخى موارد، قانون عليت و معلوليت و نظم جهان آفرينش را بر هم بزند و چنين كارى امكان پذير نيست. در يك كلام، در قدرت خدا شك نيست ولى قدرت او به امر محال تعلق نمى گيرد، و بر هم خوردن نظام عليت و معلوليت از محالات است.

بنابراين، نواقصى كه در كودكان معلول مشاهده مى شود معلول نقصان و عدم استعداد نطفه اى است كه نفس انسان بر آن افاضه شده است. و خود آن نقصان نيز معلول علل خاص خود مى باشد و از لوازم جهان ماده و محصول تزاحمات موجودات مادى است و جلوگيرى از آنها جز از راه جلوگيرى از وقوع علل طبيعى امكان پذير نيست. خدا به انسان عقل و هوش داده تا با پژوهش هاى علمى و تجربه علل و عوامل حدوث اين نواقص را كشف كند و در توليد فرزند و حتى در موقع انتخاب همسر مورد استفاده قرار دهد با رعايت كامل قوانين بهداشت، در محيط زيست و در تغذيه در ايام باردارى و زايمان مى توان از توليد كودكان ناقص تا حد زيادى جلوگيرى كرد.

ممكن است كسى بگويد: در صورتى كه پدر و مادر و مسئولانِ سالم سازى محيط زيست و بهداشت عمومى به وظيفه خود عمل نكردند و كودكى ناقص و معلول به دنيا آمد او چه تقصيرى دارد كه ناچار است عمرى را با تحمل دشوارى هاى فراوان بگذراند؟ در پاسخ مى گوييم: البته او تقصير ندارد خداى متعال هم بيش از حد قدرتش تكاليفى را بر او مقرر نداشته است. او انسان است و تكامل نفسانى براى هر انسانى به مقدار استعداد و تلاشش ميسور مى باشد. صبر و تحمل مشكلات او نيز قطعاً بى پاداش نخواهد بود. و در جهان پس از مرگ نتيجه آنها را خواهد ديد. پدر و مادر و ديگر پرستاران او نيز پاداش نيك خواهند داشت.

سوم تفاوت ها و تبعيض ها: يكى از موارد نقض عادلانه بودن آفرينش وجود تفاوت در ميان افراد انسان است. مانند تفاوت در رنگ پوست، زيبايى و زشتى، هوش و حافظه، قواى جسمانى و ديگر امور از اين قبيل، گفته مى شود همه انسان ها حق حيات و برخوردارى از نعمت هاى زندگى دارند، چرا متفاوت آفريده شده اند؟ چرا به انسان ها هوش و حافظه يك سان داده نشده است؟ مگر افراد زشت چه جرمى داشتند كه زشت آفريده شدند؟ آيا اين قبيل تفاوت ها تبعيض ناروا و ظلم نيست؟

در پاسخ مى توان گفت: تفاوت هاى مذكور يا معلول استعدادهاى متفاوتى است كه در نطفه پدر و مادرشان بوده و از اجداد خود به ارث برده اند يا معلول اوضاع و شرايط محيط زندگى آنها است يا معلول نوع تغذيه پدر و مادر و به ويژه مادر در زمان باردارى است. به هر تقدير، تفاوت انسان ها معلول استعدادهاى متفاوت طبايع آنها مى باشد. و در يك كلام تفاوت ها قابل انكار نيست، ولى نبايد آنها را تبعيض ناروا به شمار آورد، تبعيض در جايى صادق است كه به دو نطفه اى كه از جهت استعداد يكسان هستند دو نوع كمال وجودى داده شده باشد در صورتى كه در موارد مذكور چنين نيست.

چهارم وجود حيوانات موذى: گفته مى شود وجود حيوانات موذى مانند درندگان، گزندگان، انواع ويروس ها و ميكرب هاى زيان بار كه جان و سلامت انسان ها و برخى حيوانات را به خطر انداخته اند چگونه با عدل خدا سازگار است؟ وجود اين حيوانات موذى چه فايده اى دارد؟ و چرا اصلا آفريده شده اند؟

در پاسخ مى توان گفت: مقتضاى جود و فيض خدا اين است كه در هر ماده اى كه استعداد وجود خاصى را پيدا كرد بر طبق استعدادش افاضه وجود بكند، اگر استعداد وجود حيوانات درنده و گزنده پيدا شد نفس حيوانى را به آن افاضه مى كند و اگر استعداد وجود ميكرب را پيدا كرد همان وجود را به آن عطا مى كند. وجود اين قبيل حيوانات موذى گرچه ممكن است براى انسان ها و ديگر حيوانات زيان بار باشد ولى براى خود آنها خير و كمال است. وجود عقرب گرچه براى انسان ضرر دارد ولى براى خود آن خير و كمال است. به علاوه وجود اين حيوانات قطعاً منافعى در بر دارد گرچه انسان هنوز به منافع آن ها پى نبرده است. بى اطلاعى ما دليل بى فايده بودن آنها نيست.

خداى متعال به انسان عقل و هوش داده تا از منافع ديگر موجودات و از جمله حيوانات موذى بهره بگيرد و از زيان هاى احتمالى آنها جلوگيرى كند. انسان مى تواند حتى از ويروس ها و ميكرب هاى زيان بار، با رعايت بهداشت و بهره گيرى از مواد ضد ميكرب با ميكرب ها مبارزه كند و تأثيرات آنها را خنثى سازد. بنابراين وجود حيوانات موذى را نمى توان به عنوان شر و ناقض عدل در آفرينش به شمار آورد.

## نقش عدل در نبوت

عدل يكى از صفات افعال خداى متعال است. بدين معنا كه همه كارهاى خدا عادلانه است و بر هيچ كس ستم نمى كند اين اصل نه تنها در آفرينش موجودات جارى است چنان كه قبلا بدان اشاره شد بلكه پايه و اساس ساير اصول عقايد مانند نبوت، امامت و معاد نيز است. اگر كسى در ضرورت عدل الهى تشكيك كند نبوت و امامت و معاد را نيز نمى تواند اثبات كند. در بحث نبوت در چهار مورد به عدل استناد مى شود.

مورد اول ضرورت تشريع احكام و تكاليف و ارسال آن به وسيله پيامبران كه نبوت عامه ناميده مى شود. در اين بحث چنين گفته مى شود:

١ - در فلسفه و كلام به اثبات رسيده كه گرچه انسان يك حقيقت بيش نيست ولى داراى چند مرتبه وجودى است، از يك طرف جسم طبيعى و مادى است و آثار آن را دارد. از سوى ديگر جسم نامى است و از اين جهت تغذيه و نمو دارد، از طرف ديگر داراى نفس حيوانى است و حس و حركت دارد. اما عالى ترين مرحله وجودى او روح مجرد ملكوتى است كه انسانيت او به آن بستگى دارد.

٢ - به اثبات رسيده كه گرچه بدن مادى انسان در معرض انحلال و مرگ است ولى روح انسانى او مرگ و نابودى ندارد بلكه به هنگام مرگ از جهان دنيا به جهان آخرت منتقل مى شود تا در جهان جاويدان آخرت به پاداش اعمال نيك و كيفر كارهاى بد خود برسد.

٣ - انسان در اين جهان دو نوع زندگى دارد: يكى زندگى نباتى و حيوانى كه مربوط به تن اوست، ديگرى زندگى باطنى كه مربوط به نفس و روح انسانى اوست.

٤ - زندگى نفسانى انسان بستگى دارد به نوع عقائد، اخلاق، و اعمال نيك و يا بد او. اگر در جهان با عقائد صحيح و اخلاق نيك و اعمال شايسته در صراط مستقيم انسانيت حركت كند، روح ملكوتى او تكامل يافته و در جهان پس از مرگ زندگى خوش و سعادتمندانه اى خواهد داشت. و اگر با عقايد باطل و اخلاق زشت و اعمال ناشايسته از صراط مستقيم انسانيت انحراف يافت در وادى هاى تاريك حيوانيت و درنده خويى سقوط خواهد كرد و در جهان آخرت زندگى سخت و دردناكى خواهد داشت.

قرآن كريم در آيات فراوان دين و شريعت را به عنوان صراط مستقيم و خداى متعال را به عنوان هادى و پيامبر را به عنوان بشير و نذير معرفى كرده است. از باب نمونه:

بگو: پروردگارم مرا به صراط مستقيم كه دين استوارى است هدايت كرده است. (٧٧)

ما آنان را به راه راست هدايت كرديم. (٧٨)

خدا هر كس را كه بخواهد به صراط مستقيم هدايت مى كند. (٧٩)

بگو: شرق و غرب جهان مال خداست هر كس را كه بخواهد به راه راست هدايت مى كند. (٨٠)

همانا كه خدا پروردگار من و شماست، پس او را پرستش كنيد و اين است صراط مستقيم. (٨١)

تو را نفرستاديم مگر براى اين كه مژده دهى و بترسانى. (٨٢)

چنان كه ملاحظه مى كنيد در اين آيات و ده ها مانند اينها دين و شريعت به عنوان صراط مستقيم و خداى متعال به عنوان هدايت كننده بدان معرفى شده است. هدايت به معناى راهنمايى است و راهنمايى بدون وجود راه تصور ندارد. دين عبارت است از مجموعه اصول عقايد صحيح اخلاق و احكام و قوانين شريعت و اين همان صراط مستقيم است. كه در نمازها مرتب از خدا مى خواهيم كه ما را به سوى آن هدايت كند: (اِهْدِنَا الصِّراطَ المُستَقِـيمَ) .

با توجه به آن چه گفته شد نتيجه مى گيريم: خدايى كه انسان را آفريده و كمالاتى را برايش مقرر داشته و به نيروى استكمال مجهزش ساخته و براى رسيدن به كمالات نفسانى راه خاصى را برايش پيش بينى كرده و مى داند كه در پيمودن اين راه دشوار نياز به هدايت و كمك دارد قطعاً او را در جهل و بلاتكليفى رها نمى سازد. مهمل گذاشتن انسان هاى نيازمند ظلم و كارى قبيح به شمار مى رود كه ساحت مقدس خداى عليم و حكيم و قادر و غنى از آن منزه خواهد بود. گرچه در بحث نبوت عامه به قاعده لطف تمسك شده است ولى چنان كه ملاحظه فرموديد عقيده به عدل الهى نيز بسيار مهم است. اگر عدل پذيرفته نشود در اثبات ضرورت نبوت تمسك به قاعده لطف تنها كفايت نمى كند و نمى تواند پاسخ گوى شبهات باشد.

مورد دوم صفات ممتاز پيامبران: در بحث نبوت به اثبات رسيده كه پيامبران صفات ممتازى دارند كه مهم ترين آنها سه چيز است:

يك: علم كامل به مجموع احكام و قوانين، عقايد صحيح، اخلاق نيك كه انسان ها بدان نياز دارند;

دو: عصمت يعنى مصونيت كامل از خطا، اشتباه، فراموشى و گناه;

سه: قدرت بر انجام كار خارق العاده، در موارد لازم جهت اثبات اين كه در ادعاى پيامبرى صادق است.

وجود اين سه مزيت را براى پيامبر ضرورى مى دانند. در اثبات نظر خود معمولا به «برهان لطف» استناد كرده اند; بدين بيان كه مقتضاى لطف الهى اين است كه پيامبرانش از سه مزيت مذكور برخوردار باشند تا در ارشاد و هدايت مردم موفق تر باشند.

ولى گمان مى كنم در اين مسئله هم بهتر است از اصل عدل الهى استفاده كنيم; بدين بيان كه ارسال پيامبرى كه جاهل به همه يا بعض احكام باشد و احتمال خطا و اشتباه در تبليغاتش وجود داشته باشد يا براى اثبات نبوت خود معجزه نداشته باشد با عدل خدا سازگار نيست، زيرا در هدايت و راهنمايى انسان ها به صراط مستقيم دين كوتاهى شده و ساحت مقدس پروردگار حكيم و عالم از چنين امر زشتى منزه مى باشد.

مورد سوم مقدور بودن تكاليف: در علم كلام به اثبات رسيده كه احكام و تكاليف شرعى بايد در حد قدرت و توان بندگان باشد، در اين خصوص هم به آيات و احاديث استدلال شده، هم به دليل هاى عقلى. از باب نمونه، قرآن مى فرمايد:

خدا هيچكس را تكليف نمى‌كند مگر به مقدار توانش. (٨٣)

خدا هيچكس را تكليف نمى‌كند مگر به چيزى كه به او رسانده باشد. (٨٤)

در راه خدا، چنان كه بايد جهاد كنيد، او شما را برگزيد و در دين برايتان حرج و مشقت قرار نداد. (٨٥)

خدا نخواسته بر شما سخت بگيرد بلكه خواسته كه شما را پاك سازد. (٨٦)

در احاديث نيز بدين مطلب اشاره شده است از باب نمونه:

پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

زيان و زيان رساندن در اسلام نيست. اسلام بر منافع مسلمان مى‌افزايد و بدى به او نمى‌رساند. (٨٧)

و همان حضرت مى‌فرمايد:

هر چه را كه بنده بدان مضطر شود خدا آن را حلال كرده است. (٨٨)

از اين قبيل آيات و احاديث يك حكم كلى استفاده مى شود كه خداى متعال در جعل احكام و تكاليف، قدرت بندگان را رعايت كرده، تكليف مالايطاق و حكم سخت و طاقت فرسا و حرجى ندارد. و با اين حكم مى توان احكام كلى و مطلق را در مواردى كه عمل بدان ها موجب ضرر و حرج باشد تخصيص زد. چنان كه خود ائمه عليهم‌السلام به بعضى از آن تخصيص ها تصريح كرده اند.

نمونه هاى فراوانى از آنها را مى توانيد در احاديث اهل بيت عليهم‌السلام و فتواى فقها بيابيد.

به عنوان نمونه: يكى از احكام مهم و ضرورى اسلام روزه ماه مبارك رمضان است كه درباره آن تأكيدهاى فراوان شده است، ولى به كسانى كه روزه گرفتن برايشان دشوار باشد اجازه افطار داده شده است مانند بيمارانى كه روزه برايشان ضرر دارد، و زنان باردارى كه نزديك زايمان هستند و روزه براى خودشان يا جنينى كه در رحم دارند زيان دارد، و مسافران كه سفر آنان به مقدار شرعى باشد، و پيرمردان و پيرزنانى كه روزه گرفتن برايشان دشوار است اجازه داده شده كه روزه ماه رمضان را افطار كنند. البته بعد از ماه رمضان در صورتى كه عذرشان برطرف شد بايد قضاى آن روزه ها را بگيرند; مگر پيرمردان و پيرزنان كه قضا هم بر آنان واجب نيست. در ساير احكام و تكاليف شرعى نيز وضع همين گونه است. اكثر اين احكام استثنايى در احاديث آمده است، در مواردى هم كه نصِّ خاصى وجود نداشته باشد مى توان از حكم كلى نفى تكليف مالايطاق و ضرر و ضرار و حرج استفاده كرد.

در اثبات اين اصل علاوه بر آيات و احاديث به «قاعده لطف» نيز استناد شده است; بدين توضيح كه:

مقتضاى لطف الهى بر بندگان اين است كه در تكاليف مجعول او تكليف مالايطاق و حَرَجى و طاقت فرسا وجود نداشته باشد.

علاوه بر اينها در اين خصوص به اصل «عدل الهى» نيز مى توان استدلال كرد; بدين بيان كه تكليف مالايطاق و جعل احكام زيان بار و حَرَجى كار زشتى است كه ساحت مقدس پروردگار عالم و حكيم از ارتكابِ آن منزه مى باشد.

گفتنى است در شريعت اسلام احكامى هم وجود دارد كه در ابتداى امر چنين تصور مى شود كه تكليف مالايطاق و حَرَجى هستند مانند وجوب جهاد و دفاع كه علاوه بر دشوارى گاهى به زخمى شدن و حتى به شهادت بعضى مجاهدين منتهى مى شود، ولى بايد بدين نكته مهم توجه داشته باشيم كه جهاد و دفاع، امرى عقلايى است و از ضروريات زندگى اجتماعى بشر به شمار مى رود. اين حكم به اسلام اختصاص ندارد بلكه همه اديان آسمانى و اقوام و ملل در مواقعى كه عقايد و آرمانها و كشور و ملت خود را در معرض تهاجم دشمن ببينند وظيفه خود مى دانند كه براى دفاع از آن قيام كنند. چنين كار دشوارى را نه تنها تكليف مالايطاق و حَرَجى نمى دانند بلكه با افتخار و سرافرازى در ايثارگرى پيش قدم مى شوند، كشته شدگان خود را شهيد مى دانند و ياد آنها را گرامى مى دارند. در اسلام نيز همين گونه است در آيات و احاديث از جهاد و ايثارگرى در راه خدا تعريف و تمجيد شده و براى شهيدان، مقام بسيار والايى ذكر شده است.

مورد چهارم عدل خدا در جهان پس از مرگ: پيامبران در طول تاريخ همواره از معاد و روز جزا خبر داده اند. از قول خداى متعال به مؤمنان و نيكوكاران وعده بهشت و نعمت هاى بهشتى مى دادند و بدين وسيله به ايمان و عمل صالح تشويقشان مى كردند. و به كافران و بدكاران وعده دوزخ و عذاب هاى اخروى مى دادند. اساس دعوت پيامبران اين گونه بود و به همين وسيله، مؤمنين و نيكوكاران را اميدوار و كافران و ستمكاران را بيم مى دادند. اكنون اين سخن به ميان مى آيد كه آيا خداى متعال در جهان آخرت حتماً به وعده هايش عمل خواهد كرد؟ يا اين كه مى تواند به وعده هايش عمل نكند بلكه برعكس مى تواند مؤمنان و صالحان را به دوزخ بفرستد و كافران و ستم كاران را به بهشت ببرد؟ عدليه مى گويند: خداى حكيم و عادل حتماً به وعده هايش عمل خواهد كرد، چون وعده داده و خلف وعده كار زشتى است و كار زشت از خدا صادر نخواهد شد.

در آيات فراوان قرآن نيز بدين مطلب تصريح شده است:

ما در قيامت ميزان عدل را بر پا مى سازيم و به هيچكس ستم نمى شود. (٨٩)

پس در آن روز به هيچكس ستم نمى شود، و به آن چه عمل كرده ايد پاداش داده خواهيد شد. (٩٠)

خدا هيچ كس را جز به اندازه طاقتش مكلف نمى‌كند، كارهاى خوبى را كه انجام داده از خود اوست و كارهاى ناشايسته نيز از خود اوست. (٩١)

از روزى بترسيد كه به سوى خدا باز مى گرديد و به هر كس پاداش عملش به تمامى داده خواهد شد و بر كسى ستم نخواهد شد. (٩٢)

در اينجا لازم مى‌دانم به نكته بسيار مهم و دقيقى اشاره كنم:

از آيات و احاديث استفاده مى شود كه ثواب ها و عقاب هاى اخروى امورى اعتبارى و قراردادى نيستند، بلكه امورى واقعى و محصول و صورت اخروى اعمال و اخلاق نيك يا زشت انسان در دنيا هستند. بهشت و نعمت هاى بهشتى باطن اخلاق نيك و كردار شايسته انسان در دنيا هستند كه در اين جهان پايه گذارى و در جهان آخرت آشكار مى گردند. دوزخ و عذاب هاى اخروى نيز همين گونه است.

در قرآن مى‌گويد:

روزى كه هر كس كارهاى نيك و بد خود را حاضر ببيند، آن گاه آرزو مى كند كه اى كاش ميان او و كردار ناشايسته اش فاصله زيادى بود. خدا شما را از خودش مى ترساند و نسبت به بندگانش مهربان است. (٩٣)

بنابراين اخلاق نيك يا زشت، و كردار شايسته يا ناشايسته انسان در اين جهان ملازم و جوهره ذات انسان مى شوند و همواره تا قيامت با او خواهند بود. و با همان ها محشور خواهد شد. بهشت و نعمت هاى بهشتى از اخلاق خوب و اعمال صالح درست مى شود و جهنم و انواع عذاب هاى اخروى اين اخلاقى رذيله و كردار ناصالح به وجود خواهد آمد.

# بازتاب ايمان در اخلاق و رفتار

خداشناسى نبوت و معاد، امور ذهنى و بى اثر نيستند، بلكه ايمان مسئوليت آفرين و با عمل، لازم و ملزوم يكديگرند. ايمان به منزله ريشه درخت و عمل صالح به منزله ساقه و برگ و ميوه آن درخت است. ايمان و اعتقاد قلبى نمى تواند فاقد آثار عملى باشد، بلكه به طور حتم آثار و لوازمى را در پى خواهد داشت. به وسيله عمل افراد مى توان به مرتبه ايمانشان پى برد. هر چه ايمان قوى تر باشد آثار بيشترى از آن بروز خواهد كرد. هر چه عمل كمتر باشد ايمان نيز ضعيف تر خواهد بود. كسانى كه اظهار ايمان و دين دارى مى كنند ولى آثار ايمان در اعمالشان ظاهر نيست يا در باطن ذات فاقد ايمان هستند و براى فريب دادن مردم تظاهر به ايمان مى كنند يا اين كه از ايمان بسيار ضعيفى برخوردار هستند كه نتوانسته آنها را به عمل وادار كند.

ايمان سرچشمه عمل و تعهدآور و مسئوليت آفرين است. ايمان انسان را وادار مى كند تا در برابر دستورات الهى تسليم باشد و در تمام ابعاد زندگى از برنامه ها و رهنمودهاى پيامبران پيروى كند. در احاديث فراوان ايمان را به همين معنا تفسير كرده اند. از باب نمونه، على عليه‌السلام مى فرمايد:

از پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدم: ايمان چيست؟ فرمود: تصديق به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح. (٩٤)

اگر ايمان واقعاً در دل انسان نفوذ كرده باشد آثارش به طور حتم در گفتار و رفتار او آشكار خواهد شد.

انسان مؤمن با تمام وجود خدا را پذيرفته و به وجودش ايمان دارد و خودش را در برابر او مسئول مى شناسد و در برابر او و دستورهاى پيامبرانش تسليم خواهد شد. او اين حقيقت را پذيرفته كه انسان و جهان، پوچ و بى هدف نيست و انسان براى نابود شدن به وجود نيامده بلكه براى تكامل نفسانى و انتقال به جهان آخرت و زندگى در آن جهان به وجود آمده است. او مى داند كه هر انسانى مسئول اعمال خودش مى باشد و حساب و كتابى دارد و نتيجه اعمالش را خواهد ديد. مؤمن اين حقيقت را باور كرده كه مرگ پايان زندگى نيست بلكه وسيله اى است براى انتقال از اين جهان فانى و گذرا به جهان نور و سرور و جاويدان آخرت.

انسان مؤمن با چنين باور و برداشتى از جهان، چگونه مى تواند نسبت به اخلاق و گفتار و كردارش بى تفاوت باشد؟ با چنين برداشتى زندگى انسان دگرگون مى شود و در تمام ابعاد و به سوى يك هدف يعنى جلب رضاى خدا و پيروى از دستورهاى پيامبران متوجه مى گردد. ايمان زير بناى عمل و در سه بعد بر روى انسان اثر مى گذارد:

١ - اخلاق: انسان مؤمن به زندگى نفسانى و حيات معنوى ايمان دارد و مى داند كه در اين جهان به وسيله اخلاق و ملكاتى كه كسب مى كند شخصيت آينده اش را مى سازد و پرورش مى دهد و با همان ها در قيامت محشور خواهد شد.

اگر نيك باشند آينده اى خوب و خوش و سعادتمند خواهد داشت و اگر زشت و قبيح باشند آينده اى تاريك و دردناك نصيبش خواهد شد، به همين جهت همواره سعى مى كند نفس خويش را از رذايل اخلاق، تصفيه و پاك سازد و با مكارم و فضايل اخلاق پرورش دهد. سعى مى كند شخصيت انسانى و ملكوتى خويش را تقويت و اميال و خواسته هاى حيوانى را كنترل كند.

٢ - عبادت و پرستش: انسان مؤمن چون به خدا ايمان دارد و او را تنها آفريدگار و مدبّر جهان مى داند در برابر عظمت و قدرت بى پايان او سر تعظيم و عبوديت فرو مى آورد و تنها او را ستايش و پرستش مى كند. با خدا دل گرم و مأنوس است و با او راز و نياز مى كند و همواره به او پناه مى برد و از نيروى لايزالش استعانت مى جويد. به وسيله عبادت و ذكر و انس با خدا به تكميل و پرورش نفس خويش مى پردازد و به او تقرب مى جويد.

٣ - مسئوليت هاى اجتماعى: انسان مؤمن نظام سياسى و اجتماعى اسلام را بهترين وسيله سعادت دنيوى و اخروى خويش مى شناسد و خود را در اجراى كامل آنها متعهد و مسئول مى داند. در مبارزه با ظلم و ستم و برقرار ساختن عدل اجتماعى تلاش و جهاد مى كند. انسان مؤمن خود را وابسته به امت واحد و بزرگ اسلام مى داند. عظمت و خوش بختى امت را سعادت خويشتن مى شمارد و ضعف و ذلت آن را ضعف و ذلت خود محسوب مى دارد. افراد امت را همانند اعضاى پيكر خويش مى شناسد. از آسايش و خوشى آنها لذت مى برد و از ناراحتى و تألّم آنها احساس رنج و ناراحتى مى كند.

آن چه را براى خود مى خواهد براى ساير مسلمين نيز همان را مى خواهد. و آن چه را براى خود نمى پسندد براى ديگران نيز نمى پسندد. به همان مقدار كه براى رفاه و آسايش خود مى انديشد به همان مقدار براى آسايش و رفاه ديگران تلاش و جهاد مى كند. به همان اندازه كه براى سعادت و خوش بختى خود و خانواده اش احساس مسئوليت مى كند به همان اندازه نسبت به سعادت و خوش بختى امت واحد اسلام و ساير مسلمين احساس مسئوليت مى كند. كه مسئوليت هاى اجتماعى نيز از ايمان سرچشمه مى گيرند و بخش مهمى از اسلام را تشكيل مى دهند ايمانى كه آدمى را به كنج خلوت براند و به سرنوشت جامعه بى تفاوت گرداند، ايمان واقعى نيست. پيامبر گرامى اسلام فرمود:

هر كس به امور مسلمين اهتمام نورزد مسلمان نيست، و هر كس كه استغاثه مسلمانى را بشنود كه مسلمانان را به يارى مى طلبد و او را اجابت نكند مسلمان نيست. (٩٥)

زندگى پيامبران و سيره بزرگان دين نيز بهترين گواه است. آنان در حالى كه زاهدانى شب زنده دار بودند در صحنه پيكار نيز همانند شير ژيان جهاد مى كردند. چنان نبود كه در كنج خلوت بنشينند و به عبادت و دعا اكتفا كنند بلكه علاوه بر آن در صحنه اجتماع و ميدان كارزار نيز حضور داشتند و در راه مبارزه با ظلم و استكبار و محروميت و استضعاف و براى برقرار ساختن عدل اجتماعى نيز تلاش و جهاد مى كردند، و در انجام اين مسئوليت بزرگ از هيچ گونه فداكارى دريغ نداشتند. با ستم كاران و طاغوت ها مى جنگيدند و از هيچ گونه دشوارى و سختى نمى هراسيدند.

آرى، مكتب توحيد، مكتب اخلاق، تقوا، مكتب عبادت و انس با خدا، مكتب جهاد و پايدارى و ايثار و مبارزه با ظلم و بيدادگرى و دعوت به خير و امر به معروف و نهى از منكر مى باشد. همه اينها از ايمان راستين سرچشمه مى گيرند.

گفتنى است چنان كه ايمان سرچشمه عمل صالح است هم چنين عمل صالح نيز در تقويت و تثبيت ايمان نقش بزرگى را بر عهده دارد. هر اندازه كه در پرهيز از گناهان و اخلاق زشت و در انجام عمل صالح تلاش كنيم به همان اندازه نور ايمان در دل ما شديدتر مى گردد. بنابراين بعد از اعتقاد به خدا و معاد و نبوت بايد در عمل به دستورهاى الهى بكوشيم تا به مراتبى عالى تر از ايمان نائل گرديم. كسانى كه از ايمان تنها به يك باور ذهنى اكتفا مى كنند و در عمل التزام و تعهدى ندارند و از تمايلات و خواسته هاى نفسانى خويش پيروى مى كنند، نه تنها از رسيدن به هدف نهايى حيات باز مى مانند بلكه به تدريج ايمان خود را از دست مى دهند. علم و عمل براى روح انسان به منزله دو بالند كه با نبودن هر يك از آن ها انسان نمى تواند به مقام هاى عالى خداپرستى پرواز و سير و صعود كند.

مجموعه «جوان و باورها» در شش جلد: «خداشناسى»، «معاد»، «پيامبرى و پيامبر اسلام»، «آشنايى با اسلام»، «آشنايى با وظايف و حقوق زن» و «امامت و امامان» به قلم روان حضرت آية الله امينى كه سال ها با انديشه ورزى در منابع و متون دينى و ارتباط دائمى با جوانان و تفكر درباره مسائل عقيدتى و تربيتى آنان آثار متعددى را تأليف كرده اند، با نظمى منطقى سامان يافته است.

بى ترديد جوانان با مطالعه منظم، مى توانند پاسخ هاى گوناگون فكرى خود را از اين مجموعه بگيرند.

# پى نوشت ها

 (۱) - استاد آية الله ابراهيم امينى در ۱۳۰۴ شمسى در نجف آباد ديده به جهان گشود. پس از گذراندن تحصيلات كلاسيك در ۱۳۲۱ وارد حوزه علميه اصفهان شد و ادبيات و مقدارى از سطح فقه و اصول را در آن جا گذراند. آن گاه در حوزه علميه قم به تحصيل ادامه داد و ضمن تكميل دروس سطح نزد اساتيد معروف آن زمان، خارج فقه و اصول را از محضر آيات عظام: بروجردى، خمينى، گلپايگانى و محقق داماد (قدس سرهم) فرا گرفت و فلسفه را از علامه طباطبائى (قدس سره) بهره برد. ايشان علاوه بر تدريس فقه و اصول و فلسفه از ۱۳۴۲ به تأليف و تحقيق پرداخت و آثار زيادى منتشر ساخت از آن جمله است:

دادگستر جهان; بانوى نمونه; همه بايد بدانند; همسردارى; تربيت; بررسى مسائل كلى امامت; وحى در اديان آسمانى; خودسازى; انتخاب همسر; اسلام و تعليم و تربيت; آشنايى با مسائل كلى اسلام; دروس من الثقافة الاسلامية; اسلام و تمدن غرب; امامان را بهتر بشناسيم; در كنفرانس ها; آموزش دين، كتاب هاى تعليمات دينى مدارس ابتدايى و راهنمايى. اكثر كتاب هاى مذكور به يك يا چند زبان خارجى ترجمه شده است.

(۲) - غررالحكم، ص۴۱۴: «شيئان لايعرف فضلهما الا من فقدهما: الشباب و العافية».

(۳) - تاريخ يعقوبى، ج۲، ص۹۰: «ان العبد لاتزول قدماه يوم القيامة حتى يسأل عن عمره فيماافناه و عن شبابه فيما ابلاه».

(۴) - بحارالانوار، ج۸۱، ص۱۷۳: «يا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس: شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حياتك قبل موتك».

(۵) - همان، ص۱۷۱: «خمس خصال من فقد منهن واحدة لم يزل ناقص العيش زائل العقل مشغول القلب فاولاها صحة البدن».

(۶) - همان، ص۱۷۰: «نعمتان مكفورتان: الامن والعافية».

(۷) - همان، ص۱۷۵: «الا و ان من البلاء الفاقه و اشد من الفاقه مرض البدن و اشد من مرض البدن مرض القلب».

(۸) - ايدئولوژى، واژه اى لاتين است كه مركب از: «ايده + لوژى» مى باشد. «ايده» به معناى فكر، عقيده، تصور است و «لوژى» به معناى شناخت و بررسى نظر مى باشد. بنابراين ايدئولوژى يعنى: عقيده شناسى، انديشه شناسى، بررسى و تحقيق در عقايد. اما اين واژه فعلا بيشتر در معناى زير استعمال مى شود: ۱. عقيده و سيستم فكرى كه واقعيت هاى خارجى را تبيين مى كند; كه تقريباً مرادف با جهان بينى است. ۲. سيستم فكرى كه خط مشى كلى زندگى و وظايف انسان و بايدها و نبايدها و ارزش ها را تعيين مى كند كه در اين معنا از آثار و نتايج جهان بينى به شمار مى رود. در اين جا كلمه ايدئولوژى را در معناى دوم به كار برده ايم.

(۹) - زخرف (۴۳) آيه ۹: (وَلَئِنْ سَأَلـْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِيزُ العَلِـيمُ) .

(۱۰) - عنكبوت (۲۹) آيه ۶۱: (وَلَئِنْ سَأَلـْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَسَـخَّرَ الشَّـمْسَ وَالقَمَرَ لَيَقُولُـنَّ اللّهُ فَأَنّى يُـؤْفَكُونَ) .

(۱۱) - همان، آيه ۶۳: (وَلَئِنْ سَأَلـْتَهُمْ مَنْ نَـزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِـها لَـيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الحَمِدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَـرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ) .

(۱۲) - طارق (۸۶) آيه ۵: (فَلْيَنْظُرِ الإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ ماء دافِق \* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرائِـبِ) .

(۱۳) - روم (۳۰) آيات ۲۰ـ۲۱: (وَمِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُراب ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَـشَرٌ تَنْتَشِرُونَ \* وَمِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيات لِقَوْم يَتَفَكَّرُونَ) .

(۱۴) - همان، آيات ۲۲ـ۲۳: (وَمِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلـْسِنَتِكُمْ وَأَلـْوانِكُمْ إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيات لِلْعالَمِـينَ \* وَمِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّـيْلِ وَالنَّهارِ وَابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيات لِقَوْم يَسْمَعُونَ) .

(۱۵) - نحل (۱۶) آيه ۷۸: (وَاللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) .

(۱۶) - واقعه (۵۶) آيه ۵۷: (نَحْـنُ خَلَقْناكُـمْ فَـلَوْلاتُصَـدِّقُونَ \* أَفَرَأَيْـتُمْ ما تُـمْنُونَ \* أَأَنْـتُمْ تَخْـلُقُونَهُ أَمْ نَحْـنُ الخالِقُـونَ) .

(۱۷) - الانسان (۷۶) آيات ۱ـ۲: (هَلْ أَتى عَلَى الإِنْسانِ حِـينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذكُوراً \* إِنّا خَلَقْنا الإِنْسانَ مِنْ نُطْفَة أَمْشاج نَبْتَلِـيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِـيعاً بَصِـيراً) .

(۱۸) - انعام (۶) آيه ۹۹: (وَهُوَ الَّذِى أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِـهِ نَباتَ كُلِّ شَىء فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُـتَراكِباً وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِـيَةٌ وَجَنّات مِنْ أَعْناب وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمّانَ مُـشْتَبِهاً وَغَيْرَ مُـتَشابِه أُنْظُرُوا إِلى ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِى ذلِكُمْ لاَيات لِقَوْم يُـؤْمِنُونَ) .

(۱۹) - رعد (۱۳) آيه ۴: (وَفِى الأَرضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَجَنّاتٌ مِنْ أَعْناب وَزَرْعٌ وَنَخِـيلٌ صِنْوانٌ وَغَيْرُ صِنْوان يُسْقى بِماء واحِد وَنُفَـضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْض فِى الأُكُلِ إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيات لِقَوْم يَعْقِلُونَ) .

(۲۰) - عبس (۸۰) آيات ۲۴ـ۳۲: (فَلْيَنْظُرِ الإِنْسانُ إِلى طَعامِهِ \* أَنّا صَبَبْنا الْماءَ صَبّاً \* ثُمَّ شَقَقْنا الأَرْضَ شَقّاً \* فَأَنْبَتْنا فِـيها حَبّاً \* وَعِنَباً وَقَضْباً \* وَزَيْتُوناً وَنَـخْلاً \* وَحَدائِقَ غُلْباً \* وَفاكِهَةً وَأَبّاً\* مَتاعاً لَكُمْ وَلاَِنْعامِكُمْ) .

(۲۱) - واقعه (۵۶) آيه ۶۳: (أَفَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُـونَ \* أَأَنْتُـمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ \* لَـوْ نَشاءُ لَـجَعَلْناهُ حُـطاماً فَـظَلْتُمْ تَفَـكَّهُونَ) .

(۲۲) - طه (۲۰) آيه ۵۳: (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَبات شَـتّى \* كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعامَكُمْ إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيات لاُِولِى النُّهى) .

(۲۳) - بقره (۲) آيه ۱۶۴: (إِنَّ فِى خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَالفُلْكِ الَّتِى تَجْرِى فِى البَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ وَما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماء فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِـيها مِنْ كُلِّ دابَّة وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحابِ المُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَالاَْرْضِ لاَيات لِقَوْم يَعْقِلُونَ) .

(۲۴) - واقعه (۵۶) آيه ۶۸: (أَفَرَأَيْتُمُ الماءَ الَّذِى تَـشْرَبُونَ \* أَأَنْتُمْ أَنْزَلْـتُمُوهُ مِنَ المُزْنِ أَمْ نَحْنُ المـُنْزِلُونَ \* لَـوْ نَشاءُ جَعَلْناهُ أُجاجاً فَلَوْلا تَشْكُرُونَ) .

(۲۵) - ابراهيم (۱۴) آيه ۳۲: (اللّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الـثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الفُلْكَ لِتَجْرِىَ فِى البَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهارَ) .

(۲۶) - انبياء (۲۱) آيه ۳۰: (وَجَعَلْنا مِنَ الماءِ كُلَّ شَىء حَىٍّ) .

(۲۷) - روم (۳۰) آيه ۴۸: (اللّهُ الَّذِى يُرْسِلُ الرِّياحَ فَتُثِـيرُ سَحاباً فَيَبْسُطُهُ فِى السَّماءِ كَيْفَ يَشاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى الوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِـبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِـرُونَ) .

(۲۸) - نحل (۱۶) آيه ۱۱: (هُـوَ الَّذِى أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِـيهِ تُسِـيمُونَ \* يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرعَ وَالزَّيْـتُونَ وَالنَّخِـيلَ وَالأَعْنابَ وَمِنْ كُلِّ الَّثمَراتِ إِنَّ فِى ذلِكَ لاَيَةً لِقَوْم يَتَفَكَّرُونَ) .

(۲۹) - فاطر (۳۵) آيه ۱۵: (يا أَيُّها النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَاللّهُ هُـوَ الغَنِىُّ الحَمِـيدُ) .

(۳۰) - انبياء (۲۱) آيه ۵۶: (رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَالأَرضِ الَّذِى فَطَرَهُـنَّ) .

(۳۱) - بقره (۲) آيه ۲۰: (إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَىء قَديرٌ) .

(۳۲) - آل عمران (۳) آيه ۲۹: (قُلْ إِنْ تُخْفُوا ما فِى صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَيَعْلَمُ ما فِى السَّماواتِ وَما فِى الاَْرضِ وَاللّهُ عَلى كُلِّ شَىء قَدِيرٌ) .

(۳۳) - نحل (۱۶) آيه ۴۰: (إِنَّما قَوْلُنا لِشَىء إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) .

(۳۴) - حج (۲۲) آيه ۱۴: (إِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ جَـنّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِها الأَنْهارُ إِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ) .

(۳۵) - نساء (۴) آيه ۵۸: (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأماناتِ إِلى أَهْلِها وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللّهَ كانَ سَمِـيعاً بَصِـيراً) .

(۳۶) - انعام (۶) آيه ۱۰۴: (لاتُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطِـيفُ الْخَبِـيرُ) .

(۳۷) - آل عمران (۳) آيه ۵: (إِنَّ اللّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَىءٌ فِى الاَْرْضِ وَلا فِى السَّماءِ) .

(۳۸) - بقره (۲) آيه ۲۵۵: (اللّهُ لا إِلـهَ إِلاّ هُوَ الحَىُّ القَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ) .

(۳۹) - نساء (۴) آيه ۴۰: (إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّة وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِـيماً) .

(۴۰) - نساء (۴) آيه ۴۸: (إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِـهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ) .

(۴۱) - اخلاص (۱۱۲) آيه ۱: (قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ) .

(۴۲) - انعام (۶) آيه ۱۹: (قُلْ إِنَّما هُوَ إِلـهٌ واحِدٌ وَإِنَّنِى بَرِىءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ) .

(۴۳) - نهجالبلاغه، خطبه اوّل: «و كمال الاخلاص نفى الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و لشهادة كل موصوف انه غير الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه...».

(۴۴) - عنكبوت (۲۹) آيه ۶۱: (وَلَئِنْ سَأَلـْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَسَـخَّرَ الشَّـمْسَ وَالقَمَرَ لَيَقُولُـنَّ اللّهُ فَأَنّى يُـؤْفَكُونَ) .

(۴۵) - همان، آيه ۶۳: (وَلَئِنْ سَأَلـْتَهُمْ مَنْ نَـزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِـها لَـيَقُولُنَّاللّهُ) .

(۴۶) - ابراهيم (۱۴) آيه ۱۰: (أَفِى اللّهِ شَـكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَالأَرضِ) .

(۴۷) - رعد (۱۳) آيه ۱۶: (قُلِ اللّهُ خالِقُ كُلِّ شَىء وَهُوَ الواحِدُ القَهّارُ) .

(۴۸) - حشر (۵۹) آيه ۲۴: (هُوَ اللّهُ الخالِقُ البارِئُ المُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الحُسْنى) .

(۴۹) - رعد (۱۳) آيه ۲: (اللّهُ الَّذِى رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَد تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوى عَلَى العَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّـمْسَ وَالقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لاَِجَل مُسَمّىً يُدَبِّرُ الأَمْرَ يُفَصِّلُ الآياتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ) .

(۵۰) - يونس (۱۰) آيه ۳: (إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرضَ فِى سِتَّةِ أَيّام ثُـمَّ اسْتَوى عَلى العَرْشِ يُدَبِّـرُ الأَمْرَ ما مِنْ شَفِـيع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذنِهِ ذلِكُم اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاتَذَكَّـرُونَ) .

(۵۱) - انبياء (۲۱) آيه ۵۶: (بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَالأَرضِ الَّذِى فَطَرَهُـنَّ) .

(۵۲) - انعام (۶) آيه ۱۶۴: (قُلْ أَغَيْرَ اللّهِ أَبْغِى رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَىء) .

(۵۳) - فاتحه (۱) آيه ۲: (الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِـين) .

(۵۴) - نحل (۱۶) آيه ۳۶: (وَلَقَدْ بَعَثْنا فِى كُلِّ أُمَّـة رَسُولاً أَن اعْبُدُوا اللّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ) .

(۵۵) - انبياء (۲۱) آيه ۲۵: (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُول إِلاّ نُوحِى إِلَيْهِ أَنـَّهُ لا إِلـهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدُونِ) .

(۵۶) - مائده (۵) آيه ۷۶: (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلانَفْعاً) .

(۵۷) - عنكبوت (۲۹) آيه ۱۷: (إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً) .

(۵۸) - مريم (۱۹) آيه ۳۶: (وَإِنَّ اللّهَ رَبِّى وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هـذا صِراطٌ مُسْتَقِـيمٌ) .

(۵۹) - بقره (۲) آيه ۲۱: (يا أَيُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) .

(۶۰) - اعراف (۷) آيه ۵۹: (يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إلـه غَيْرُهُ) .

(۶۱) - يونس (۱۰) آيه ۱۸: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هـؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَاللّهِ) .

(۶۲) - توبه (۹) آيه ۳۱: (وَما أُمِرُوا إِلاّ لِـيَعْبُـدُوا إِلـهاً واحِداً) .

(۶۳) - رعد (۱۳) آيه ۳۶: (قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أنْ أَعْبُدَ اللّهَ وَلاأُشْرِكَبِهِ) .

(۶۴) - اسرى (۱۷) آيه ۶۷: (وَإِذ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لاِدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِـيسَ قالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِـيناً) .

(۶۵) - يوسف (۱۲) آيه ۱۰۰: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلىَ العَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً) .

(۶۶) - آل عمران (۳) آيه ۱۸: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاإِلـهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُوا العِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلـهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الحَـكِـيمُ) .

(۶۷) - انعام (۶) آيه ۱۰۵: (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لامُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِـيعُ العَلِـيمُ) .

(۶۸) - نساء (۴) آيه ۴۰: (إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّة وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِـيماً) .

(۶۹) - تصنيف نهجالبلاغه، ص ۱۳۱: «العدل يضع الامور مواضعها».

(۷۰) - نحل (۱۶) آيه ۹۰: (إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسانِ) .

(۷۱) - نساء (۴) آيه ۱۳۵: (يا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِـينَ بِالقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ) .

(۷۲) - ابراهيم (۱۴) آيه ۴۲: (وَلاتَحْسَبَنَّ اللّهَ غافِلاً عَمّا يَعْمَلُ الظّالِمُونَ إِنَّما يُـؤَخِّـرُهُمْ لِيَوْم تَشْخَصُ فِـيهِ الأَبْصارُ) .

(۷۳) - تحريم (۶۶) آيه ۶: (لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ ما يُـؤْمَرُونَ) .

(۷۴) - صافات (۳۷) آيه ۱۶۴: (وَما مِنّا إِلاّ لَـهُ مَقامٌ مَـعْلُومٌ) .

(۷۵) - قمر (۵۴) آيه ۴۹ـ۵۰: (إِنّا كُلَّ شَىء خَلَقْناهُ بِقَدَر \* وَما أَمْرُنا إِلاّ واحِدَةٌ كَلَمْح بِالْـبَصَر) .

(۷۶) - قمر (۵۴) آيه ۵۰: (وَما أَمْرُنا إِلاّ واحِدَةٌ كَلَمْح بِالْـبَصَر) .

(۷۷) - انعام (۶) آيه ۱۶۱: (قُلْ إِنَّنِى هَدانِى رَبِّى إِلى صِراط مُسْتَقِـيم دِيناً قِـيَماً) .

(۷۸) - نساء (۴) آيه ۶۸: (وَلَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِـيماً) .

(۷۹) - نور (۲۴) آيه ۴۶: (وَاللّهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراط مُسْتَقِـيم) .

(۸۰) - بقره (۲) آيه ۱۴۲: (قُلْ لِلّهِ المَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراط مُسْتَقِـيم) .

(۸۱) - آل عمران (۳) آيه ۱۵۱: (إِنَّ اللّهَ رَبِّى وَرَبُّـكُمْ فَاعْبُدُوهُ هـذا صِراطٌ مُسْتَقِـيمٌ) .

(۸۲) - فرقان (۲۵) آيه ۵۹: (وَما أَرْسَلْناكَ إِلاّ مُبَشِّراً وَنَذِيراً) .

(۸۳) - بقره (۲) آيه ۱۸۶: (لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها) .

(۸۴) - طلاق (۶۵) آيه ۷: (لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ ما آتاها) .

(۸۵) - حج (۲۲) آيه ۷۸: (وَجاهِدُوا فِى اللّهِ حَـقَّ جِـهادِهِ هُـوَ اجْتَباكُمْ وَما جَعَلَ عَلَيْـكُمْ فِى الدِّينِ مِنْحَرَج) .

(۸۶) - مائده (۵) آيه ۶: (ما يُرِيدُ اللّهُ لِـيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَج وَلـكِنْ يُرِيدُ لِـيُطَـهِّـرَكُمْ) .

(۸۷) - ميزان الحكمه، ج ۲، ص ۱۸۰: «لاضرر و لا ضرار فى الاسلام، فالاسلام يزيد المسلم خيراً ولايزيده شراً».

(۸۸) - بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۳: «كلما اضطر اليه العبد فقد احله الله له و اباحه اياه».

(۸۹) - انبياء (۲۱) آيه ۴۷: (وَنَضَعُ المَوازِينَ القِسْطَ لِـيَوْمِ القِـيامَةِ فَلاتُظْلَمْ نَفْسٌ شَيْئاً) .

(۹۰) - يس (۳۶) آيه ۵۴: (فَالْـيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـئاً وَلا تُجْزَوْنَ إِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) .

(۹۱) - بقره (۲) آيه ۲۸۶: (لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَعَلَيْها ما اكْتَسَبَتْ) .

(۹۲) - بقره (۲) آيه ۲۸۱: (وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِـيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفْس ما كَسَبَتْ وَهُمْ لايُظْلَمُونَ) .

(۹۳) - آل عمران (۳) آيه ۳۰: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْس ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْر مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوء تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِـيداً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَاللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ) .

(۹۴) - بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۶۸: «سألت النبى صلى الله عليه و آله عن الايمان فقال: تصديق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان».

(۹۵) - كافى، ج ۲، ص ۱۶۴: «من اصبح لا يهتم بامور المسلمين فليس منهم و من يسمع رجلا ينادى يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم».

فهرست مطالب

.

[سخن ناشر 2](#_Toc51934401)

[پيشگفتار 4](#_Toc51934402)

[جهان بينىِ الهى و مادى; آثار و نتايج 10](#_Toc51934403)

[جهان از ديدگاه مؤمنان 11](#_Toc51934404)

[سرانجام زندگى 12](#_Toc51934405)

[آفريدگار جهان 13](#_Toc51934406)

[پيامبران 14](#_Toc51934407)

[جهان از ديدگاه كافران 15](#_Toc51934408)

[ثمرات ايمان در زندگى 18](#_Toc51934409)

[١ - اميد 18](#_Toc51934410)

[٢ - خوشبينى به سرانجام زندگى 19](#_Toc51934411)

[٣ - شناخت وظيفه 21](#_Toc51934412)

[٤ - آرامش 23](#_Toc51934413)

[٥ - صبر و استقامت 26](#_Toc51934414)

[٦ - سلامت جسم و جان 29](#_Toc51934415)

[ضرورت انتخاب يك جهان بينى صحيح 31](#_Toc51934416)

[جهان بينى يعنى چه؟ 33](#_Toc51934417)

[ضرورت تحقيق و پاسخ طلبى 35](#_Toc51934418)

[اصول جهان بينى 36](#_Toc51934419)

[خداجويى 37](#_Toc51934420)

[برهانهاى اثبات وجود خدا 40](#_Toc51934421)

[نظم و هم آهنگى در جهان 47](#_Toc51934422)

[گردش آب 51](#_Toc51934423)

[برگ سبز گياهان 54](#_Toc51934424)

[دستگاه گوارش 56](#_Toc51934425)

[دستگاه بينايى 60](#_Toc51934426)

[درس خداشناسى 65](#_Toc51934427)

[اندام هاى فرعى دستگاه بينايى 67](#_Toc51934428)

[درس خداشناسى 70](#_Toc51934429)

[گردش خون 73](#_Toc51934430)

[١ - نخستين ايستگاه حركت 74](#_Toc51934431)

[٢ - مسير حركت 74](#_Toc51934432)

[٣ - ايستگاه كوتاه بين راه 75](#_Toc51934433)

[٤ - در راه بازگشت 75](#_Toc51934434)

[٥ - ورود به دهليز راست 76](#_Toc51934435)

[٦ - ضربه شديد 76](#_Toc51934436)

[٧ - ورود به دهليز چپ 77](#_Toc51934437)

[مراحل يك ضربان كامل قلب 77](#_Toc51934438)

[درس خداشناسى 79](#_Toc51934439)

[نگرشى به جهان آفرينش 80](#_Toc51934440)

[پديده علتى دارد 85](#_Toc51934441)

[هيچ پديده اى بى علت نيست 87](#_Toc51934442)

[جهان هم علتى دارد 88](#_Toc51934443)

[توضيحى در دليل هاى خداشناسى 91](#_Toc51934444)

[صفات خـدا 93](#_Toc51934445)

[صفات كمال خداى جهان 95](#_Toc51934446)

[آيا خدا را مى‌توان ديد؟ 99](#_Toc51934447)

[بعضى از صفات كمال 101](#_Toc51934448)

[صفات جلال 104](#_Toc51934449)

[توحـيـد 109](#_Toc51934450)

[توحيد ذاتى 110](#_Toc51934451)

[توحيد در صفات 112](#_Toc51934452)

[توحيد در خلق 114](#_Toc51934453)

[توحيد در ربوبيت و تدبير 117](#_Toc51934454)

[توحيد در عبادت 121](#_Toc51934455)

[عــدل 125](#_Toc51934456)

[اول از قرآن 127](#_Toc51934457)

[دوم دليل عقلى 128](#_Toc51934458)

[عدل در آفرينش 129](#_Toc51934459)

[عالم مجردات و عالم ماديات. 130](#_Toc51934460)

[عدل خدا و اشكال هاى آن 135](#_Toc51934461)

[نقش عدل در نبوت 143](#_Toc51934462)

[بازتاب ايمان در اخلاق و رفتار 151](#_Toc51934463)

[پى نوشت ها 156](#_Toc51934464)

[فهرست مطالب 163](#_Toc51934465)